

از گروه انتشارات کیهان

# نیلوفر



شماره دویست و هشتاد و هشت  
شنبه یازدهم مهرماه ۴۹  
بها ۲۰ ریال

با قالیچهٔ مخمل کاشان،  
سالن خانه خود را فرش کنید.  
سالن خانه را مجلل کنید..



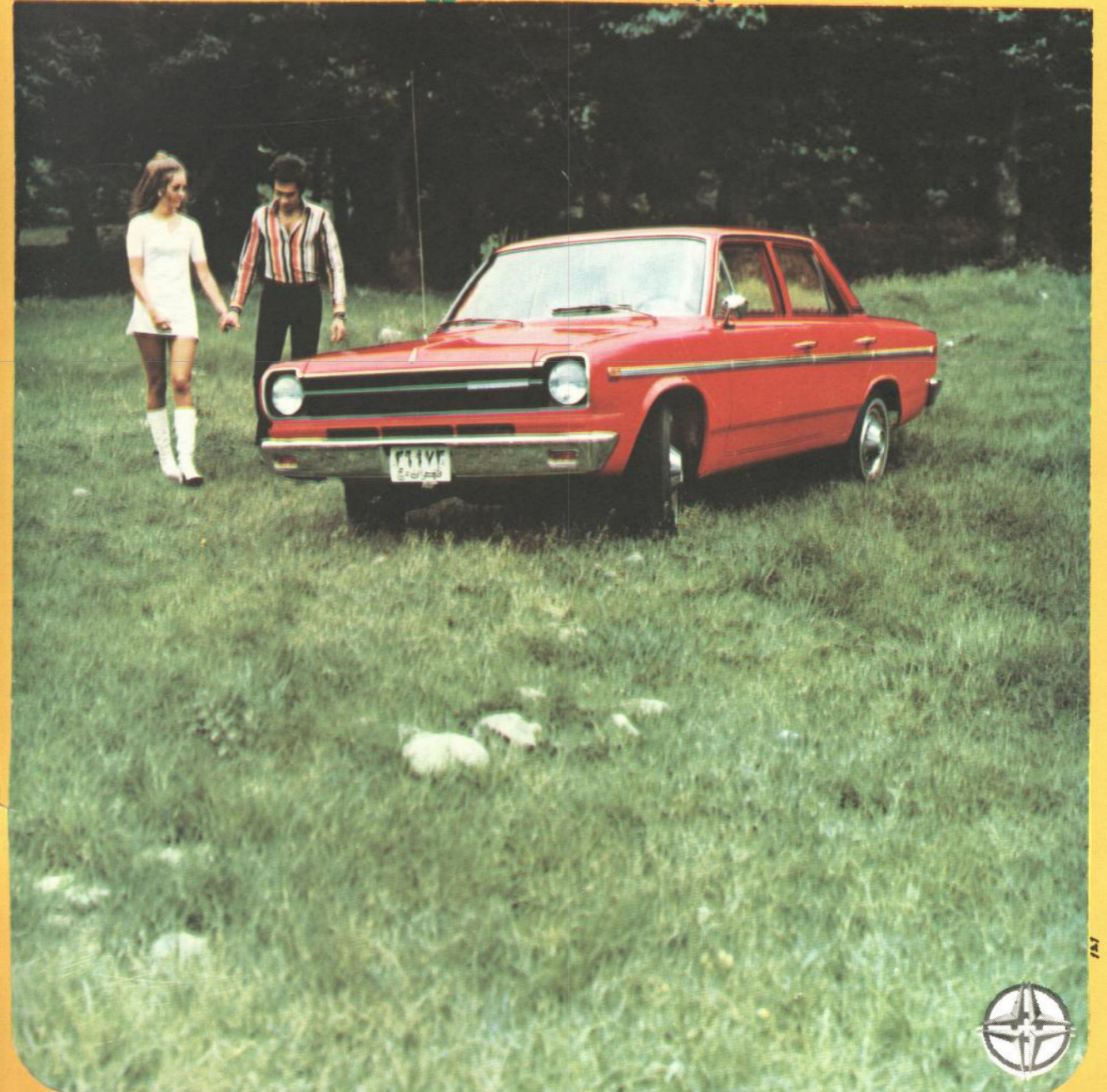
● مرکز پخش: شرکت سهامی پخش بافته های ایران - تهران خیابان تخت جمشید شماره ۱۳۶

تلفن: ۴۲۳۴۰ - ۴۶۷۸۶ - ۵۰۰۹۱ - ۵۳۹۲۱ . تلگرافی منسوجات .

جزئی فروشی: نمایشگاه مخمل کاشان . شاهرضا . چهارراه پهلوی . تلفن ۶۹۳۵۴ . و کلیه فروشگاههای معتبر سراسر کشور .

# آریا در این دنیا فقط یک آریا دارید

همه چیز دارید!



آریا تنها اتومبیل ساخت ایران است که مجهز به دنده اتوماتیک و کولر میباشد



# تازه‌های بازار

## موم سرد برای اپیلاسیون

(از بین بردن موهای پا و صورت) از ریشه بدون درد تلفن ۶۲۱۷۴۵

## گیسوی سوزان

شاه جنب کوچه لاله‌سازان توکل

## شیشه شیر خوری کات در خدمت مادران عزیز



مادر عزیز . شیشه شیر خوری کات بهترین وسیله شیر دادن بفرزند دل‌بند شماست .

شیشه شیر خوری کات علاوه بر اینکه وسیله مطمئن و بهداشتی قابل اطمینانی برای کودک شماست ممکن است سکه پهلوی طلا نیز نصیب کودک شما بنماید .

در موقع خرید دقت کنید بسته‌بندی کاملاً سالم باشد .

امتیازات شیشه شیر خوری کات عبارتست از :

- ۱ - شیشه قابل استریل است و در نتیجه عاری از عفونتهای میکروبی میباشد .
- ۲ - پیچ شیشه از جنس مخصوص ساخته شده که قابل استریل بوده و وضع پستانک و شیشه طوری است که هنگام شیر خوردن طفل هواخوری ایجاد نمیکند .
- نماینده انحصاری بخش در ایران - تهران خیابان کاخ جنوبی کوچه هلالی پلاک ۱۷ - تلفن ۴۳۴۹۵ شیشه شیر خوری کات را از تمام داروخانه‌ها و سوپرمارکت‌های معتبر تهیه فرمائید .

## مغازه ظریف لاله‌زارنو به خیابان تخت طاوس شماره ۷۰ جنبه شمالی نزدیک خیابان پهلوی انتقال یافته . تلفن ۶۲۲۵۴۲

### کفاشی خورچین

خانم های شیک پوشی که قبلا خرید کیف و کفش خود را از کفاشی خورچین واقع در خیابان عباس آباد چهارراه فرح شمالی پلاک ۲ انجام داده‌اند میدانند که خورچین متکسر مدلهای انحصاری کیف و کفش در تهران است برای تشویق کارکنان خورچین فقط یکمرتبه از مدل‌های استثنائی ما دیدن فرمائید .

### اوکازبون

تعداد زیادی لباس زنانه دست اول و دوم بمرض فروش گذارده میشود ، بصفه شماست که از این فرصت استفاده نمائید خیابان آینه‌هاور خیابان بیات چهار راه فرح پلاک ۱۲ تلفن ۴۰۳۰۹

**سالن چلوکباب و پذیرائی پارس**  
با مدیریت جدید و دکوراسیون جالب و هوای مطبوع آماده پذیرائی از مشتریان محترم و برگزاری جشن های عروسی میباشد . خیابان قدیم شمیران بالاتراز سینما مولن روز سالن چلوکباب و پذیرائی پارس . تلفن ۷۵۶۹۱۹

## در باز کن برقی ماینر مجهز به چراغ صفحه در ۳ مدل مرکز بخش شرکت ماینر تلفن ۴۱۴۷۵

## فروشگاه پرده اشرفی

عالی‌ترین پرده با دوخت و نصب در اسرع وقت در فروشگاه پرده اشرفی . خیابان شاهرضا مقابل بهرام‌سی تلفن ۴۷۴۶۵

## آموزشگاه خیاطی ریاض

زیر نظر خانم شمسه موزون که سابقا دریل چوبی تدریس میکردند فعلا در آموزشگاه ریاض مشغولند علاقه‌مندان بفتون خیاطی میتوانند از کلاس درس ایشان استفاده نمایند .

## خیابان شاه چهارراه جمشید آباد پلاک ۴۶۶

## تجهیزات آشپزخانه

قبل از تهیه و سفارش هرگونه سرویس آشپزخانه از نمایشگاه مدرن راطا دیدن فرمائید .

راطا - جاده قدیم شمیران سه راه ضرابخانه جنب اتوبانک پارس تلفن ۷۷۲۶۵۶

## مومک زیبایی بانو دکتر مایل

بهترین وسیله برای از بین بردن موهای زائد دست و پا صورت از ریشه و متوقف کردن رشد آن قیمت ۱۰۰۰ ریال مصرف ۱۰۰ بار فروش در کلیه داروخانه‌ها و فروشگاه های معتبر

## شیر زیبایی بانو دکتر مایل

علاوه بر پاک کردن چهره با داشتن مواد مقوی به پوست طراوت جوانی میدهد . فروش در کلیه داروخانه ها و فروشگاه های معتبر .

## پیری حملات خود را از دور چشم شروع میکند

## گرم دور چشم بانو دکتر مایل

بطور معجزه آسایی چین و چروک دور چشم را از بین برده و از ایجاد آن جلوگیری میکند . در هر سنی که هستید گرم دور چشم بانو دکتر مایل برای شما ضروری است . نمایندگی دارویی دلشاد ناصرخسرو

## مزون عروس



## کرست لوچیا مشتری با سلیقه

انواع سفارشات شما در مدت دو ساعت آماده و تحویل میگردد سه راه شاه جنب سینما آسیا - پاساژ شانرلیزه

## مهندسین باغبان

حالا بهترین فصل تعویض و تغییرات در فضای سبز است مشورت با مهندسین باغبان را بشما توصیه میکنیم . تلفن ۶۸۸۹۶ - ۴۹۶۹۰

## مزون لاله

انواع لباسهای خارجی و ایرانی لباس شب و روز را از بیست تومان بیلا بدت ۱۵ روز حراج میکنند . همه روزه زاله - فرح آباد ساختمان های بانک رهنی کوی فرح خیابان نترن شرقی شماره ۵۶ تلفن ۷۹۲۹۷۲

## اطلاعیه کارول

انواع البه جیر و جرم آخرین مدل مینی - میدی - ماکسی موجود سفارشات و تعمیرات و شستشو پذیرفته میشود .

## سه راه شاه جنب پاساژ دیبا تلفن ۴۵۳۵۹

# قایق ورزشی

## برای حفظ و ایجاد اندام متناسب



قایق ورزشی با حرکات موزون حساب شده از ایجاد سلولیت و چاقی های موضعی جلوگیری می کند و بر اثر حرکات مداوم وزن را بسرعت پائین می آورد .

## قایق ورزشی

- در همه جا و برای هر سنی قابل استفاده است .
- اندازه آن قابل تغییر می باشد .
- بسادگی قابل حمل است .

## شرکت ایران اکتیو

چهارراه امیراکرم ساختمان کاشانی طبقه اول تلفن ۴۸۰۸۱ - ۶۱۱۷۶۵

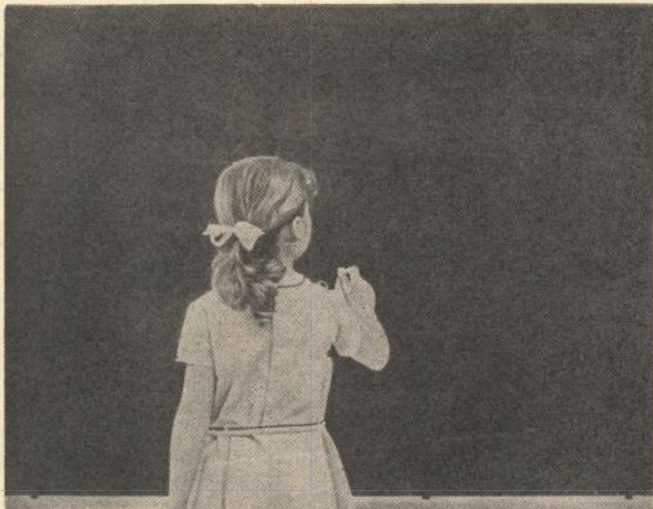
برای کسب اطلاعات بیشتر کوپن زیر را پر نموده بآدرس ایران اکتیو ارسال فرمائید .

نام و نام خانوادگی .....  
نشانی کامل .....  
شهر .....  
تلفن ..... شغل .....



# گفتند و آموختیم... ما نیز بیاموزیم!

بلی ، این لشکر عظیم را باید جدی بگیریم ، چرا که در حدود يك ششم جمعیت كل ایران ، ( تقریباً ۱۳۰۰۰۰۰ نفر ) همین حالا که شما این سطور را میخوانید یا در دبستان و دبیرستان درس میخوانند ، و یا کیف و کتاب زیر بغل دارند و بخانه بر میگردند ! در همین تهران ، هر روز ۹۰۰۰۰۰۰ نفر ، از خانه بیرون میآیند تا به خانه دیگر خود ، یعنی دبستان و دبیرستان بروند ! پس جدی‌شان بگیریم !



نهضت عظیم فرهنگی ایران ، همه ما را غافلگیر کرده است . از آن زمان که بر سر مردان وزنان فداکاری که نخستین مدرسه ها را بنیان گذاشتند ، خاکستر و آب داغ میریختند ، نیم قرن بیشتر نمی‌گذرد ، و اینك مرد روستائی نیز ، گلیم زیر پایش را میفرودد تا دختر و پسرش را حتی به دانشگاه بفرستد .

درست هشتاد و دو سال بود که نیکمردی بنام «رشدیه» در تبریز نخستین مدرسه بسبک جدید را بنا گذاشت ، و آزارها دید و نازها شنید و از پای نشست . نامش گرامی باد که آن مرد روحانی ، به تنهایی در رشد فکری کشور ما ، باندازه يك نسل ، تاثیر گذاشت . نیکمردانی دیگر ، زنان دلاور دیگری ، راه او را ادامه دادند ، و با اینهمه پنجاه سال پیش ، فرهنگ نو ساخته ما ، چه بود ؟ چیزی در حدود يك «نبوده» !

در سال تحصیلی ۱۳۰۳ - ۱۳۰۱ ( ۴۷ سال پیش ) ، تعداد دانش آموزان پسر در مدارس ابتدائی سراسر کشور فقط ۳۵۷۸۶ نفر ، و تعداد دانش آموزان دختر ، تنها ۷۳۳۹ نفر بود ، یعنی جمعا در مدارس ابتدائی ایران ، ۴۳۰۲۵ نفر تحصیل میکردند . در همانسال ، از مدارس متوسطه سه کلاسه ، فقط ۱۸۵ پسر و ۴۳ دختر فارغ التحصیل !! شده بودند ! یعنی در سراسر کشور فقط ۲۲۸ نفر ، دیپلم کلاس سوم متوسطه را بدست آورده بودند !! و امروز ، بعد از ۴۷ سال ، فقط در عرض یکسال ۹۰ هزار نفر به دانش آموزان همین شهر تهران افزوده شده است ، فقط در عرض یکسال ، و در يك شهر ! ۴۷ سال پیش ، ما فقط ۲۲۸ نفر داشتیم که دیپلم سوم متوسطه را بدست آورده بودند ، و امسال بیش از ۷۰۰۰۰ دختر و پسر با دیپلم کامل متوسطه ، به دانشگاهها هجوم آورده بودند ، و مثل هر سال مانده بودیم که چکنیم ! نه تنها در دانشگاه برای داوطلبان دانش و معرفت جای کافی نداریم ، بلکه در همان کلاسهای ابتدائی هم مجبوریم ، ۸۰ و گاهی ۱۰۰ دانش آموز را در يك کلاس بنشانیم . معلم کافی هم نداریم ، و مجبور شده ایم از سیاهیان دروسها ، واز دانشجویان در شهرها ، برای کارتدرسی استفاده کنیم . همه اینها - همین نبوده و کمبودها - آیا تاسف آوراست ؟ نه ! برعکس بسی هم خوشحال کننده است . بگذار تعداد دانش آموزان مملکت آنقدر زیاد بشود که روزی همه ما ، مجبور شویم یکی دو ساعت در هفته ، نقش يك معلم را بازی کنیم ، و چه نقشی ارجمندتر و گرانبهارتر از این ؟

اینك ما در سراسر کشور ، ۱۵۰۷۷۶ دبستان - ۲۴۹۸ دبیرستان - ۱۳۰۰۰۰ آموزگار و دبیرزن و مرد - ۱۳۴۹۴۸۴ دانش آموز دختر و پسر داریم . کافی است ؟ نه ! البته که کافی نیست . باید باز هم مدرسه ها بسازیم ، هزاران معلم و دبیر تربیت کنیم ، میلیونها و میلیاردها تومان ، پول مملکت را خرج کنیم ، تارو زنی که يك بسواد هم در این کشور نماند و نباشد ! خوشحالی های ما در این نخستین روزهای آغاز درس کم نیست ، و یکی از این خوشحالی های بزرگ ، استقبال دختران از درس و تحصیل و دانش و معرفت است ، و دیگری نقش بزرگ و حیاتی است که زنان و دختران جوان میهن

بقیه در صفحه ۱۰۷

آغازشدا... یکبار دیگر آن عید همگانی دانش و معرفت ، آن یورش سالیانه و پیروزمند چندین میلیون نوآموز و دانش آموز و دانشجو ، بسوی کلاسهای درس - این مقدس ترین معابد جهان - آغاز شدا... اگر اول ماه مهر ، نخستین روز آغاز درس را ، «عید همگانی» نامیدیم ، در این نامگذاری ، همه ایمان و اعتقاد خود را به گرو گذاشته ایم ، چرا که پرستی ، بعد از عید نوروز و اول ماه فروردین ، کدام عید و کدام روز دیگر است که این چنین در خانواده های ما ، جنب و جوش و حرکت و فعالیت پدید میآورد ، این چنین چهره شهرها و روستاها و کوچه و خیابانهای ما را تغییر میدهد ، و بدینگونه دلها را از شادی و لذت ناب ، سیراب میسازد ؟ بلی ، روز اول مهرماه ، عیدی ملی است ، و عیدی زیبا و والا نیز هست ، و باشد که در سالهای دیگر ، این روز را ، عزیزتر از این بشماریم ، و ارج و قیمتش را بیشتر دریابیم .

امروز شاید برای شما ، يك روز عادی و معمولی باشد ، اما برای آن کودک هفت ساله شما که برای نخستین بار بمدرسه می رود ، امروز ، يك روز تاریخی است ، و شاید هم تاریخی ترین و مهمترین روز زندگی او باشد .

امروز ، برای سرزمین محبوب مانیز ، روزی تاریخی است ، چرا که همه بزرگواری ملتها ، - و بویژه ملت ما - از آموزش و پرورش و فرهنگ است . آینده کشور ما را ، در درجه اول مهندسها نمی سازند ، بلکه همان معلم های گمنام دبستانها می سازند ، چون آنها هستند که مهندسها و دکترها و استادها را تربیت می کنند . اگر گذشته های افتخارآمیز داریم ، از فرهنگ خود داریم که بارگاه عدل انوشیروان و ایوان مدائن ، قریهات که به گردوغبار تبدیل گشته ، اما همان چند صفحه «اوستا» پایدار و استوار برجای مانده است . اگر آینده ای نیز خواهیم داشت ، جز در سایه فرهنگ ، آنرا بدست نخواهیم آورد : سدها ، راکتورهای اتمی ، کارخانه ها ، و دانشگاه های آینده ما را کسانی خواهند ساخت که دریکی از همین روزها ، معلم گمنامی دست آنها را بگیرد ، و الفبا را با آنان بیاموزد .

عادت کرده ایم که بچه ها را جدی نگیریم ، لیکن در چنین روزهایی ، بیایید آنها را کمی جدی بگیریم . نه از این جهت که در این یکماه اخیر ، بسبب خریدگش و لباس و کتابشان ، وجود و حضورشان را در خانه ، تحمیل کرده اند ، بلکه از این جهت که اگر قرارت این خانه - خانه کوچک شما ، و خانه بزرگ همما ، میهن ما - برجای بماند ، پایه های آن بردوش این کودکان استوار خواهد ماند . بلی ، این دانش آموزان شیطان و شلوغ و بازیگوش امروز را ، باید جدی بگیریم ، چونکه از يك نظر ، آنها در این خانه ، اگر صاحبخانه نباشند ، دست کم اکثریت را در دست دارند : ۴۵ درصد كل جمعیت ایران را ، کودکان کمتر از ۱۵ سال تشکیل می دهند !

۵۰ درصد كل جمعیت ایران ، کمتر از ۲۰ سال دارند ! و خیال می کنید ۶۰ ساله و ۷۰ ساله های عاقل و کامل ، چه سهمی از مساحت این کشور را پر کرده اند ؟ فقط ۴ درصد كل جمعیت ایران ، بیشتر از ۶۰ سال دارند ! و تا چشم برهم بزیند ، بر تعداد سربازان این لشکر جوان ، افزوده خواهد شد ، و چو تکه :

هرسال ۱۳۵۰۰۰۰ کودک در ایران متولد میشوند ! و پدر و مادرها خوب میدانند که بچه ها چه زود بزرگ میشوند ، و تا میآیند اسمشان را یاد بگیرند ، رو در روی شما میایستند و فریاد میکشند : «بابا! ماما! من دیگر يك دانش آموزم ، نه يك کودک!»

**زنده باد ۳۰ سالگی**

سالهای جوانی و زیبایی خود را با محصولات آرایش ژان داوز حفظ کنید .

ژان داوز محصول عالی و گرانبهای پاریس

قصر آئینه دراک استور تحت حمایت شما

مرکز عالیترین لوازم آرایش در تهران



# گفت و گو با خانم وزیر

از کتاب‌ها، شهریه - از کمبود معلم و مدرسه - شکایت از مدارس ملی -

کمی حقوق معلم - نظام جدید و کهنگی سیستم آموزش و پرورش

فکر کردیم ، اکنون که مدارس باز شده‌اند و سال تحصیلی با شور و هیجان و امید آغاز شده و در هر خانه‌ای طفلی کتاب بدست عازم مدرسه است بجاست که بعنوان يك مسئله مهم خانوادگی و اجتماعی مسائل مهمی را که در خانواده‌ها پیرامون «درس و مدرسه» مورد بحث و توجه است با خانم دکتر فرخرو پارسای وزیر آموزش و پرورش در میان بگذاریم و از عقاید و نظریات ایشان که در حقیقت نماینده دولت و ملت هر دو هستند و از نزدیک دستی بر آتش دارند ، خوانندگان گرامی را آگاه کنیم .

خانم پارسای ، تنها زن عضو کابینه، که خود مادر است و اکنون نیز در سمت وزارت بار مسؤولیت مادری چندین میلیون نفر از فرزندان این آب و خاک را بر عهده دارد در مدت وزارت خویش متانت و کیاست و احساس مسؤولیت را چاشنی انجام وظایف خویش ساخته و نقشی چشمگیر از يك بانوی بردبار و آشنا به مسؤولیت‌های ملی و اجتماعی در عرصه حکومت و سیاست ایران نمودار ساخته است .

وزیر بودن يك مشکل - داخل معرکه سیاست بودن يك مشکل و اولین زن وزیر بودن نیز يك مشکل دیگر، و باید اذعان داشت که اولین خانم وزیر ایرانی تا امروز در عرصه مشکلات روسفید درآمده و لیاقت و آمادگی زن ایرانی را برای تصدی مقامات بالای اداری حتی در حد وزارت به ثبوت رسانیده است .

و شادی شروع میکردم . حالا هم که وزیر آموزش و پرورش هستم ، همین احساس را دارم . امسال من و همکارانم سال تحصیلی جدید را با احساس مسؤولیت بیشتری نسبت به سال پیش آغاز می‌کنیم چونکه دو برنامه بسیار بزرگ و وسیع ، یعنی انقلاب آموزشی و اداری را در دست اجرا داشتیم که خوشبختانه به نتایج رضایت‌بخشی هم رسیده‌ایم ، و از جمله امسال شوراهای منطقه‌ای آموزش و پرورش را بمنظور اجرای اصل عدم تمرکز تشکیل دادیم ، و نیز باید مقدمات اجرای برنامه جدیدی را که از سال آینده آغاز میشود ، از نظر تامین معلم و تدوین کتابهای جدید آماده سازیم ، همچنانکه کتابهای جدید

خانم وزیر ! در این نخستین روز های مهر ماه - که هر کس از کودکی دبستانی تا دانشجو و پدر و مادر ها با احساس تازه‌ای با استقبال سال تحصیلی جدید میروند - اجازه بدهید پیرسیم که خود جنابعالی بعنوان وزیر آموزش و پرورش ایران ، سال تحصیلی جدید را با چه احساسی آغاز می‌کنید ؟

من از همان نخستین روزهای که خودم بمدرسه میرفتم ، هر سال تحصیلی جدید را با احساس خوشحالی

بیشترین کوشش خودمان را در راه باسواد کردن بچه‌ها و جوانهای لازم‌التعلیم صرف بکنیم، یعنی کسانیکه بین ۶ سال تا ۲۰ سال ، بهرعلتی که باشد ، از سواد محروم مانده‌اند. در این راه ما طبعاً به تعداد بیشتری معلم و کلاس و سازمانهای جدید نیاز داریم . خوشبختانه شوراهای آموزش و پرورش منطقه‌ای این کار را با احساس مسؤولیتی که دارند ، انجام خواهند داد ، و امید ما اینستکه در نقاطی که راه هست و تشکیل مدرسه نیز از نظر اقتصادی به صرفه است ، یعنی شاگرد بقدر کافی هست، بتوانیم مدرسه تشکیل بدهیم ، و در نقاطی که قادر باین کار نیستیم باید از دولت بخواهیم که جمعیت های قلیل و پراکنده را در يك جا متمرکز سازد و قطبهای اقتصادی تشکیل دهد تا تاسیس مدرسه نیز بازده اقتصادی مقرون به صرفه داشته باشد .

خانم وزیر ! اطلاع دارید که « تعلیمات اجباری همه کودکان لازم التعلیم » یکی از قوانین ماست . جنابعالی شخصاً فکر می‌کنید که ما بالاخره کی خواهیم توانست این قانون را اجرا کنیم ، یعنی همه کودکانی را که در سن تحصیلی هستند ، به مدرسه بفرستیم ؟

ما همین الآن هم باید برای همه کودکانیکه داوطلب تحصیل هستند ، امکانات لازم را بوجود آوریم ، اما در مورد پدر و مادرانی که کودکانشان را به دلایل مختلف به مدرسه یا حتی به کلاسهای پیکار با بیسوادی هم نمیفرستند ، ضابطه و تنبیه و ضمانت اجرائی نداریم .

مگر در قوانین مربوط به تعلیمات اجباری کشور ما ، برای پدران و مادرانی که کودکان لازم‌التعلیم خود را به مدرسه نمی‌فرستند ، تشهیات لازم ، مثل کشور های دیگر - پیشبینی نشده است ؟

نه ، متأسفانه ، چنان ضوابط قانونی در دست نداریم که بتوانیم این کار را صددرصد عملی کنیم ، ضمناً این مشکل پراکندگی جمعیت را هم فراموش نکنید . ما در بسیاری از روستاها ، پنجاه نفر بیشتر جمعیت نداریم که وزارت آموزش و پرورش همین تربیت معلم است ، و حال آنکه ساختمان مدرسه را خودشوراهای منطقه‌ای، انجمن‌های محلی و روستائی هم میتوانند بسازند . ما در

عشاری استفاده کنیم. امسال ما تعلیمات عشاری را از استان فارس ، به کردستان و کرمانشاهان و گرگان و کرمان نیز گشاده و تعمیم داده‌ایم. و امیدواریم که در مورد روستاهای کم جمعیت و پراکنده نیز ، این سیستم تعلیماتی نتایج رضایت‌بخش بدست بدهد .

همانطور که خودتان فرمودید ما امسال نیز در آغاز سال تحصیلی با افزایش دانش آموز، و کمبود معلم و مدرسه و کلاس مواجه هستیم. برای رفع این مشکلات چه فکری کرده‌اید ؟

در مرحله تحصیلات ابتدائی ما آنقدرها با مساله کمبود و افزایش غیرمترقبه روبرو نیستیم . میتوانم بگویم که از نظر تعلیمات ابتدائی ، من نگرانی زیادی ندارم. در مورد تعلیمات متوسطه بسیار نگرانی داشتم، و خوشبختانه همین چند روز پیش یکی از نگرانی‌های بزرگم رفع شد، یعنی نظام وظیفه موافقت کرد که فارغ‌التحصیلان دانشسرای عالی ، در تهران و شهرستانها ، تا فروردین ماه آماده بخدمت باشند ، و به تدریس در دبیرستانها بپردازند ، بنابراین ما برای مدت ششماه امکان استفاده از ۷۰۰ دبیر لیسانسیه را بدست آورده‌ایم . ولی کمبود دبیر برای دوره دبیرستان هنوز هم وجود دارد ، بدلیل اینکه همین امسال افزایش تعداد دانش‌آموزان در دوره ابتدائی ۶ در صد بوده، و در مورد دبیرستانها ۱۴ درصد! و این افزایش دانش‌آموزان متوسطه که غیر معقول هم هست، امیدواریم با اجرای برنامه جدید در سال آینده ، از بین برود . در مورد کمبود دبیر در مراکز دانشگاهی ، این کمبود را با استفاده از وجود دانشجویان در امر تدریس، تقریباً رفع کرده‌ایم ، البته دانشجو معلم معنی واقعی نیست ، ولی این خاصیت خوب را دارد که من و سانش نزدیک به سن و سال دانش آموز است و دردهای او را حس میکند و میتواند گاهی بایست‌های اجتماعی که در کلاس طرح میکند ، نتایج بسیار مفیدی بدست آورد.

در مورد تربیت معلم واقعی و حرفه‌ای چه کارهایی انجام شده است ؟

امسال ما دانشسرای مقدماتی کوچک را بر مراز بزرگ تربیت معلم منتقل کرده‌ایم . قرار است باوایی هم که از بانک بین‌المللی خواهیم گرفت، شش مرکز بزرگ و جدید تربیت معلم تاسیس کنیم . بنظر من ، وظیفه عمده وزارت آموزش و پرورش همین تربیت معلم است ، و حال آنکه ساختمان مدرسه را خودشوراهای منطقه‌ای، انجمن‌های محلی و روستائی هم میتوانند بسازند . ما در

دانشسرای مقدماتی دوساله در حدود ۶۰۰۰ دانش‌آموز داریم ، و در دانشسرای راهنمایی که مسؤولیت راهنمایی دانش‌آموزان را برای انتخاب رشته تحصیلی بعهده خواهند گرفت، ۵۶۰۰ نفر ، یعنی امسال ما مشغول تعلیم ۱۱۶۰۰ نفر آموزگار و معلم راهنما هستیم که سال آینده ۵۳۰۰ نفر از اینها وارد خدمت خواهند شد .

در میان معلمین ما ، يك احساس غبن و ناراحتی از انتخاب این حرفه و شغل دیده میشود . شاید علت این امر اینستکه اصولاً طبقه معلم ودبیر در کشور ما، نسبت به طبقات دیگر درآمد بسیار کمی دارد . مثلاً يك شاگرد مکانیک کم‌سواد، امروزه بیشتر از يك آموزگار یا دبیر درآمد دارد . در هر حال حقوق فعلی آموزگاران ودبیران، با سطح قیمت‌ها و مخارج و زندگی امروز ، مطابقت چندانی ندارد . عده‌ای از جوانانی که ذاتاً استعداد معلمی دارند ، درست بعلت همین کم بودن حقوق، به شغل آموزگاری و دبیری رو نمی‌آورند . خیال می‌کنیم خود جنابعالی هم این حقیقت را قبول دارید که دبیران و آموزگاران ما ، واقعاً حقوق کمی می‌گیرند . این حقیقتی است که جوانها از شغل آموزگاری ودبیری استقبال زیادی نمی‌کنند ، چونکه می‌گویند این کار برایشان صرفه مادی ندارد . از طرف دیگر ما شنیده‌ایم که عده‌ای از آموزگاران ودبیران فعلی قصد دارند از وزارت آموزش و پرورش استعفاء بدهند ، و وزارتخانه با این تقاضاها موافقت نمی‌کند. ممکن است صریحاً بفرمائید که جنابعالی بعنوان وزیر آموزش و پرورش، باین ۱۲۰۰۰۰ آموزگار و دبیر که از کم بودن حقوق خود شکایت دارند ، چه می‌گوئید ؟

کار معلمی در همه جای دنیا ، يك شغل پولساز نیست، بلکه منفلی است که ارزش آن در شرافت‌شغلی و لذت‌روحي است. با وجود این ما نمیتوانیم بگوئیم که معلم گرسنگی بخورد، و باید فکری بحال آنها کرد . در این مورد دو اشکال لطفاً ورق بزنید

در کارهای استخدامی معلمین وجود داشت که در کنگره آموزشی رامسر نیز بعرض شاهنشاه آریامهر رسید و در این مورد دستورات لازم نیز صادر فرمودند و در صد اجرای این دستورات شاهانه هستم ، و شاید تا دو سه هفته دیگر نیز ، این اشکالات بکلی رفع شود . یکی از این اشکالات اینستکه حقوق معلم در آغاز کار کم است ، بنابراین میخواهیم برای معلمین در شروع کار مزایای بیشتری قائل بشویم . نانیا معلم نباید محکوم شود که همیشه در یک گروه ثابت استخدامی و یا معلومات محدود باقی بماند ، بنابراین امکاناتی برایش فراهم میآوریم که در عین تدریس ، بتواند از دانشسرای مقدماتی به دانشسرای راهنمایی و بعد به دوره تربیت معلم متوسطه برود ، و در گروه خودش بتواند با زیاد کردن معلومات خود تا آخرین طبقات گروه استخدامی پیش برود تا به حقوق و درآمدش نیز اضافه شود . همچنین برای معلمینی که میل دارند تمام وقتشان را در عرض هفته ، باین کار اختصاص بدنند ، حقوق و مزایای بیشتری در نظر گرفته ایم . ولی باید بگویم که باین ترتیب هم معلم هیچوقت میلیونر نمیشود ، چون همانطور که گفتیم از راه معلمی نمیشود پول زیادی درآورد ، ولی البته رفاه زندگی آنها را باید تامین ساخت .

من معتقدم هنوز هم تعداد معلمینی که حاضرند از جاهطلبی های مادی بگذرند و با امکانات محدودی از نظر مادی ، باین کار مقدس بپردازند ، کم نیست . من دبیری دارم که خواستم مقام اداری و مدیر کلی یابم ولی خود او نپذیرفت ، چونکه میکوید من از کار معلمی لذت میبرم .

**– تصدیق میکنید که در جامعه ما هر سال کارهای تازه و پردرآمد تری بوجود میآید . آیا نگران نیستید که بکروز ، باصطلاح دزورور وزارت آموزش و پرورش از معلم خوب خالی نشود ؟ و دیگر کسی داوطلب شغل معلمی نباشد ؟**

– از این جهت نگران نباشید ، چون همین امسال در کنگور سراسری دانشگاههای کشور ، ما شرطی حاضر بقبول دانشجو در دانشسرای عالی شدم که این رشته انتخاب اول یا دوم او باشد ، و با این همه تعداد زیادی بدانشسرای عالی رفتند ، بنابراین تعداد کسائیکه داوطلب شغل معلمی باشند ، و باین کار علاقه داشته باشند ، کم نیست ، ولی ما هم باید شرایط بهتری برای زندگی معلم بوجود بیاوریم: مثلا از راه بالا بردن سطح حقوق و تغییر گروهها در طبقه بندی مشاغل یا با امکاناتی دیگر . مثلا در طی دورانی که خود من معلم بودم ، دوسه بار حقوق معلمین را اضافه کردند ، اما اگر بجای این اضافه حقوق ، برای ما یک خانه میساختند ، همین راضی تر بودیم . امروز حقوق هایمان در برابر شده ، ولی هزینه زندگی هم دوبرابر بالا رفته است ، و باز ما همان وضع بیست سال پیش را داریم .

**– فعلا وزارت آموزش و پرورش چه امتیازات و تسهیلاتی برای معلمین در نظر گرفته است؟**

– آنچه مورد موافقت دولت هم واقع شده است ، یکی طرح شرکت های تعاونی مسکن معلمین است که در تهران و برخی شهرستانها آغاز شده است . از این گذشته ، ایجاد باشگاه های معلمین – در نظر گرفتن یک دوره کاراداری بعد از یک دوره کار تدریس برای معلمین – بوجود آوردن امکانات تحصیلی در خارج و داخل راهم میتوان ذکر کنیم.

**– مردم و معلمین میگویند چرا یک لسانسیسه در فلان وزارتخانه مثلا دوهزار تومان حقوق و مزایا دارد، ولی در وزارت آموزش و پرورش، نصف این مبلغ را باو میدهند . دراین مورد چه میفرمائید ؟**

– این مطلب بارها مطرح شده ، ولی هیچوقت هم حقیقت پیدا نکرده است . قانون استخدام برای همه وزارتخانه ها یکسان است ، و ما هم امتیازات وزارتخانه های دیگر را داریم ، یعنی اگر یک معلم در وزارت آموزش و پرورش تمام وقت خود را صرف کند و هفتماه از سال در مدرسه بگذرد ، همان حقوق و امتیازات را میگیرد . بنابراین

تفاوت حقوق آنقدر زیاد نیست ، و فقط در اقواه زیاد گفته میشود . امتیازات وزارتخانه های دیگر هم دائمی نیست ، معلم هم اگر ده ساعت اضافه درس بگوید ، حق التدریس میکیرد و همان پول را درمیآورد .

**– این امتیاز برای همه معلمین هست ؟ یعنی اگر هر معلمی حاضر باشد تمام وقت درس بگوید ، این امکان را در اختیار او میگذارید؟**

– بله ، ما امسال طرح کار تمام وقت معلمین را بهمه شهرستانها ابلاغ کرده ایم ، و دبیری که هفتماه ۳۴ ساعت درس بگوید ، در شروع کار ۱۵۰۰ تومان حقوق میگیرد .

**– مردم میگویند شهریه مدارس ملی هر سال بیشتر میشود . آیا خود جنابعالی هم ایسن اعتقاد را دارید ، و آتر چنین است چه کاری برای جلوگیری ازاین ازدیاد شهریه کرده اید؟**

– بگذارید اول این مطلب را بگویم که املا چرا مردم بچه ها یان را به مدرسه ملی میفرستند که شهریه زیاد هم ندهند . من اصلا نسبت بکسانیکه بچه شان را در دوره ابتدائی ، بمدرسه ملی میفرستند ، و از شهریه گله می کنند. ایران دارم . دولت مکلف است که وسائل تحصیل ابتدائی بچه های مردم را فراهم بکند.

**– و فکر می کنید که دولت این وسایل را فراهم کرده است ؟**

– باید بگند ! البته سیاست ما واگذاری کار مردم به مردم و اجرای کار بوسیله بخش خصوصی است و ایجاد مدارس ملی خوب یکی از شقوق واگذاری کار مردم به بخش خصوصی است . از این گذشته مردم دنبال کار بهتر میروند . می خواهند که بچه شان را با اتومبیل بمدرسه و خانه بفرستند . میخواهند که به بچه شان انگلیسی هم یاد بدهند ، میخواهند که ساعت ده به بچه شان بیسکویت و شیر هم بدهند و اگر عقب بچه شان نرفتند ، تا ساعت شش ، کس دیگری از بچه شان توی مدرسه مراقبت نکند ، خوب ، آممی که این امتیازات اضافی را برای بچه اش میخواهد ، باید پول اضافی هم بدهد ، چون از سرویس اضافی مدرسه استفاده می کند.

من پارسال در مجلس سنا هم گفته ام که ما در تمام مملکت، فقط ۱۲ دستان و دبیرستان داریم که شهریه شان از ۱۰۰۰ تومان بیشتر است ، و یک مقدار از اینها مدرسی هستند که با کمک های خارجی درست شده اند و شرایط و سرویس های خاصی هم دارند ، و ما هیچ اضرائی هم نداریم که مردم بچه ها یان را باین مدارس بفرستند . بقیه این ۱۵ تا مدرسه هم که شهریه شان از سال از ۱۰۰۰ تومان بیشتر است ، برای همان سرویس های اضافی است . در عوض ما در جنوب شهر مدرسه های داریم که ماهی ده تومان شهریه می گیرند ، من نمیتوانم برای اینکار یک حد بگذارم . وانگهی اگر شهریه مدارس ملی واقعا زیاد است ، چرا خود مردم در این کار دخالت نمی کنند ؟ چرا این عده مادر و پدر که بچه شان را به مدارس ملی میبرند ، و گویا شهریه اضافی هم میپردازند ، آخر سال نمی روند و بیلان مدرسه را از موسس مدرسه نمیخواهند و از اونمی پرسند که : « با این پولی که ما بتو دادیم ، چه کار کردی ؟ »

**– مگر در این مورد قانونی هم داریم ؟**

– بله ، آقای نامه مدارس غیر دولتی ماده مخصوصی دارد که بر طبق آن ، انجمن خانه ومدرسه باید بیلان سالانه مدرسه را بررسی بکند ، و ازدیاد شهریه مدرسه موکول به تصویب انجمن خانه و مدرسه و تایید رئیس آموزش و پرورش محل است . اگر مردم واقعا متقصدند که شهریه مدارس ملی زیاد است ، چرا از این حق خودشان استفاده نمی کنند . باوجود همه این حرفها ، امسال فقط سه مدرسه منی در تهران شهریه خودشان را بالا بردند ، و در هر مدرسه ، خود اعضای انجمن خانه و مدرسه ، یعنی خود پدر و مادرها این افزایش شهریه را تایید کرده بودند . بهرحال در مورد زیاد بودن شهریه خیلی حرفها زده میشود ، اما من عین یک شکایت هم از یک مادر پائدر ندارم که آترا به انجمن خانه و مدرسه بفرستم و بی رسم شما که شهریه را اضافه کرده اید ، چرا رضایت بقیه خانواده ت

هارا جلب نکرده اید . تازه میخواهم از پدر و هادرها بیروم که اصلا چرا بچه شان را بمدرسه ملی میفرستند . من بعنوان وزیر آموزش و پرورش موظفم که برای بچه دبستانی شما ، مدرسه بسازم و معلم پیدا کنم. معذک درآمد و هزینه وشهریه مدارس ملی از طرف بازرسان ما تحت رسیدگی قرار گرفته است.

**– وقتی با وجود چهارصدتا مدرسه ملی ، هنوز هم در مدارس دولتی جای کافی برای دانش آموزان ندارید ، چگونه این تعهد را می کنید ؟**

– برای اینکه اولوظیفه من همین است. اگر این مدارس ملی هم نباشد ، من چهارصدتا مدرسه دولتی باز میکنم . باین مدارس ملی هم ، کمک می کنیم ، با آنها معلم هم میدهم ، پس میتونیم جا و محل را هم تامین کنیم.

**– همانطور که فرمودید، مدارس ملی امکانات بیشتری دارند ، و معلم خوب هم در اختیار دارند . آیا همین تفاوت میان مدارس ملی و دولتی ، مردم را تشویق نمی کند که باوجود شهریه گران ، بچه هایشان را به مدارس ملی بفرستند ؟**

– من گفتم که فقط در مورد تاسیس دستان وظیفه دارم ، در مورد دبیرستان ، قانونا ما فقط در جایی موظف به تاسیس آن هستیم که وسائل کافی ، دبیر کافی ومدرسه داشته باشیم ، و درست بهمین جهت در این مورد به بخش خصوصی ، اجازه تاسیس دبیرستان میدهم که وسایل کافی را هم از او بخواهیم . اما در مورد دستان ، اگر روزی دیدیم که مردم به دبستانهای ملی نمیروند ، و از ما مدرسه ابتدائی میخواهند ، حتی بقیمت حذف اعتبارات دبیرستانی ، دستان میسازیم ، برای اینکه تامین امکانات این پنج سال دوره تحصیل ابتدائی ، وظیفه اول ماست .

**– ممکن است بفرمائید که حالا بودجه دقیق آموزش و پرورش مملکت ما چقدر است ؟**

– بودجه آموزش و پرورش بطور کلی در تمام سطح مملکت بالغ بر ۲۵ میلیارد ریال است که از این مبلغ ۱۸٫۵ میلیارد ریال سهم وزارت آموزش و پرورش است که از این مبلغ هم تقریباً ۱۱ میلیارد ریال خرج تعلیمات ابتدائی میشود ، و ۶ میلیارد ریال به تعلیمات متوسطه وحرفه های و طرحها و ساختمانها اختصاص دارد .

**– پدر ومادرها میگویند این درسهای که در طی ۱۲ سال دوره ابتدائی و متوسطه به بچه های ما یاد میدهند ، در زندگی ببرد آنها نمیخورد . خود دیپلمه های متوسطه هم این نظر را دارند . آیا برای رفع این نقص کلی ، فکری کرده اید ؟**

– یکی از علل تغییر برنامه آموزش و پرورش همین بود که در این ۱۲ سال تحصیل فقط عده ای را تربیت میکردند که خواندن و نوشتن و مقداری معلومات کلی میدانستند . نظر قدیم آموزش و پرورش ، در حقیقت فقط کارمند تربیت میکرد ، ولی ما هنوز نمیتونیم برنامه جدید را تا آخرین کلاس دوره متوسطه پیاده کنیم ، و هنوز هفت سال از دوره ابتدائی و متوسطه (کلاس ششم ابتدائی سابق و شش کلاس متوسطه) با همان برنامه قدیمی اداره میشوند . و فقط پنج سال ابتدائی را توانستیم با برنامه جدید مطابقت بدیم . خود من صد مرتضد آتیه را مردم و دانش آموزان در این مورد میگویند ، تایید میکنم . ولی با پیاده کردن برنامه جدید در دوره متوسطه دیگر این سرگردانی هارا هم نخواهیم داشت . در برنامه جدید ، اولاً ما بکلاس معلمین راهنما ، میخواهیم به خود دانش آموز و پدر و مادر او بفهمانیم که در چه رشته های بهتر است تحصیلات خود را ادامه دهد . از طرفی سعی خواهیم کرد امکان تحصیل در آن رشته مورد نظر را برای دانش آموز بوجود آوریم . در عین حال سعی می کنیم مدارس مادر ندارم که آترا به انجمن خانه و مدرسه بفرستم و بی رسم شما که شهریه را اضافه کرده اید ، چرا رضایت بقیه خانواده ت

و غیره بدانند که اگر نخواست و نتوانست به دانشگاه برود ، بتواند حرفه ای در پیش بگیرد . ولی فراموش نکنید که اجتماع ما ، با آنکه به اشخاص حرفه ای پول خوبی میدهد ، هنوز با آنها احترام کافی نمیگذارد ، و بهمین جهت بچه های ما هنوز بدنبال عنوان مهندس و دکتر میروند . اگر نظر اجتماع در این مورد تغییر یابد ، مردم و دانش آموزان هم به رشته های حرفه ای با احترام بیشتری نگاه می کنند .

**– آیا وزارت آموزش و پرورش حالا این امکان را دارد که برای داوطلبان امروزی ، مدارس حرفه ای تاسیس کند ؟**

– ما در سال ۱۳۴۷ ، فقط ۱۷۰۰۰ دانش آموز حرفه ای داشتیم، در سال ۱۳۴۸ تعداد این عده به ۲۷۰۰۰ نفر رسید ، و امسال ۳۳۴۵۰ دانش آموز حرفه ای داریم . تا آغاز برنامه پنجم ، یعنی تا دوسال دیگر این تعداد به ۵۰۰۰۰ نفر خواهد رسید . در این کار البته بهمکاری نزدیک کارفرماها و صاحبان صنایع و کارخانهها نیاز داریم . الان ما در مدارس حرفه ای بیشتر کارمان را روی سفارش انجام میدهم ، یعنی مثلاً ژاندارمری ، ۵۰۰ نفر مکانیسیین یا نیروی دریائی ۳۰ نفر تلفنچی میخواهد و یا نیروی زمینی ۵۰ نفر برنامه ریز ماشین های (آ.ی.بی.ام) میخواهد و ما این عده را تربیت میکنیم و تحویل آنها میدهم .

**– دناله اجرای برنامه جدید در سال آینده ، چگونه خواهد بود ؟**

– در اجرای برنامه جدید ، سال آینده ، ما دوره اول تعلیمات عمومی (پنج ساله ابتدائی) را تمام میکنیم و به سال اول دوره راهنمایی (که جای کلاس ششم ابتدائی سابق را می گیرد) میرسیم . علاوه بر ۲۸۰۰۰ معلم راهنما، ۱۳۰۰۰ نفر از معلمین کلاسهای ششم ابتدائی امسال نیز، یک دوره خاص نه ماهه را خواهند دید تا برای پیامد کردن برنامه جدید در سال آینده آماده باشند. کلاس اول دوره راهنمایی که از سال آینده آغاز میشود ، برنامه خاصی خواهد داشت که شامل تعدادی از دروس نظری ، و مقداری کار در کارگاههای آزاد و باز است . در ضمن مشاران راهنمایی نیز در مورد محصلین نظارت خواهند کرد . تفاوت این سیستم جدید از نظر برنامه و کتاب با سیستم قدیم ، بعد از سه سال خیلی چشمگیر خواهد بود.

**– دانش آموزان متوسطه دهمورد کهنه بودن مطالب کتابهای خودشان نیز ، اعتراضات منطقی بسیار دارند . برای نوکردن این کتابها چه کاری انجام شده است ؟**

– ما کتابهای مدارس را سال بسال عوض میکنیم. امسال کتاب پنجم ابتدائی مطابق برنامه جدید آماده شد، سال دیگر هم (سال اول دوره راهنمایی) در چهره و هیات تازمای ارائه خواهد شد ، اما در همان سال آینده ، تغییراتی هم در کتابهای کلاس هفتم تا دوازدهم داده خواهد شد که شامل برخی اصلاحات ضروری است . فعلا ما نمیتونیم تغییر اساسی در کتابهای کلاسهای بالاتر بدیم ، و ناچاریم این پنج سال را هم صرف کنیم تا همه کتابهای ابتدائی تا آخر متوسطه با سیستم جدید ، تغییر یابد .

**– دیپلمه های مدارس متوسطه میگویند : (در مدرسه ، هیچ چیز از زندگی ما بساد نشیهدند . مثلا ما از بساری از دیپلمه ها شنیده ایم که بعد از ۱۲ سال تحصیل حتی نمیتوانند که یک جك را چگونه باید در بانك خرد کنند ، یا چگونه باید با تلفن با فلان شهرستان تماس بگیرند . آیا فکر نمی کنید که بجای اینهمه درسهای نظری ، باید کمی هم درسی زندگی به دانش آموزان ما بدهند ، و دانستنی های ضروری زندگی را به آنها بیاموزند ؟ حرف دیگر آنها اینستکه از اصول**



**– خانم وزیر ! لطفا باین آخرین سؤال ما هم جواب بدهید : در این دوسال و یک ماهی که از دوران وزارت جنابعالی میگذرد ، چه تجربه ای از این کار انوخسته اید ؟ و آیا بعد از دو سال وزارت ، احساس می کنید که این کار برای یک زن کار دشواری است ؟ و آیا این کار را به زنان دیگر توصیه می کنید ؟**

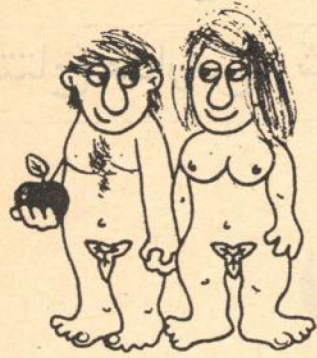
– البته من خیلی دلم میخواهد که در کابینه دوسه همکار زن هم داشته باشم . نمیتوانم بگویم که این کار ، خیلی دشوار و ناراحت کننده است ، چون من این کار را دوست دارم ، و همین علاقه بکار کافی است تا زندهای آن بنگاهد. وانگهی آتم اگر سلامت جسمی داشته باشد ، کارمایه نشاط هم میشود. البته اشکالاتی در کار هست کخفود باعث پیشرفت هم هست . در این مدت ، من از کارم و مخصوصا از همکاری همکارانم خیلی راضی هستم ، و مقدار زیادی از بار وزارت آموزش و پرورش را آنها به دوش کشیده اند . مردم هم خیلی خوب به استقبال آموزش و پرورش آمده اند . اشکال عده من در کار ، از لحاظ اعتبارات آموزش و پرورش است ، و خوشبختانه میتوانم بگویم که سرلوحه اعتبارات برنامه پنجم ، اعتبارات آموزش و پرورش خواهد بود ، و حال آنکه در برنامه چهارم ، سهم این اعتبارات ، خیلی زیاد نبود. در این میان تفاوتی از نظر زن بودن احساس نمی کنم مگر همان تفاوتی را که برای زندگی داخلی خود از نظر احساس مادریوندم دارم وامیدوارم وظیفه مادری خود را نسبت به همه کودکانی که پدران ومداران این کشور بدست من و همکارانم سپرده اند انجام دهم و به همه زنانی که فرصت وامکان کار بیشتر در محیط خارج واجتماع را دارند توصیه میکنم که اگر علاقه به داشتن مسؤولیت های سنگین دارند از مشکلات آن نهراسند ، قدم بچلو بگذارند وایمان داشته باشند که با صداقت و مسیمیت و همکاری مشکلات حل میشود.

**– خیل متشکریم خانم وزیر !**

– من دقیقاً نمیدانم که منظور این عده از تدریس امور جنسی و زناشویی چیست ؟ بنظر من ، فعلا ما باید این کار را بمعده پدر ومادرها بگذاریم .  
**– اما خود پدر و مادرها هم متاسفانه در این مورد چیز زیادی نمیتوانند ، و شاید صلاحیت تعلیم حقایق امور جنسی را به کودکانشان نداشته باشند .**

– اگر پدر و مادرها صلاحیت این کار را نداشته باشند ، معلمها صلاحیت کمتری دارند ، و نتیجه اش خطرناکتر است . من شخصا هیچگونه آمادگی این تعلیمات را در معلمین و دستگاه وزارت آموزش و پرورش نمی بینم . من فکر میکنم این مسائل جنسی بیشتر به سن و سالهای بالاتر از دوران مدرسه مربوط میشود ، وانگهی تجربه تلخ سوذ را در این مورد فراموش نکنید . ما باید سعی کنیم انشاءالله در دوره جدید راهنمایی ، در اثر تماسی که معلم و مادر و پدر با هم خواهند داشت ، بنوعی این مسائل واقعی زندگی را با آنها در میان بگذاریم .

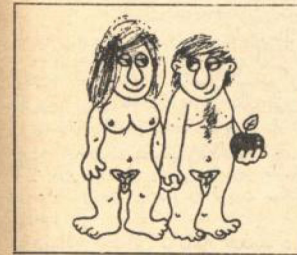
# نگرانی ها و حرف عمه و خاله!



\* دخترها از بیوفائی و بی صفائی پسرهای ترسند

\* و پسرها از بی بندوباری و سهل انگاری

و توقعات کمر شکن دخترها گله دارند



در این هفته پیرامون مسئله «همسر یابی»، «تشکیل کلوب پیوند و زناشویی» و «اعلام داوطلبی زناشویی از طریق آگهی در مجله خانوادگی زنروز» نامه های بسیاری از جوانان، پسران، دختران، مادران و پدران، روشنفکران، کارگران، کارمندان و حتی اصناف و کسبه به صندوق پست گلی رسیده است که روشنگر بسیاری از حقایق اجتماعی و خانوادگی است. نویسندگان نامه ها با علاقه و منطقی استدلال کوشیده اند که با توجه به خلق و خوی ملی و اجتماعی و سنتهای ایرانی و همچنین با توجه به سیر تمدن و تجدد قرن بیستم و لزوم تجدید نظر در رویه های کهنه و فرسوده، مشکل زناشویی - این مسئله مهم اجتماعی و خانوادگی را مشتاقانه به بحث و تجزیه و تحلیل بگذارند و نکته های منفی و مثبت آنرا در زیر ذره بین نقد و بررسی قرار بدهند و بما و بدیگران بگویند که جامعه و افکار عمومی تا چه حد حاضر به قبول تجدید نظر در سیستم و آئین همسر یابی و زن و شوهری است.

مجله زن روز با احترام افکار عمومی و بخاطر بسط این گفت و گوی جالب و مهم اجتماعی تا چندین هفته از میان نامه های رسیده - مستدل ترین - جالب ترین - و موثکاف ترین آنها را بنام خود فرستندگان درج میکند و «گلی» طراح این فکر تازه، امیدوار است که با ادامه این بحث تیرگی ها و آشفتگی ها و ناکامی - هائی را که بر سر راز زناشویی جوانان ایران نهفته غلنی سازد و جوانان ما را از درک لذت تشکیل خانواده های خوب و سالم بهره ور کند.

\* پسرها از اینکه همه شان به خوشگلی آلون دلون نیستند و پسر متوسط الحال - قد کوتاه - کمی چاق و چله بین دخترها سوکسه ندارد گله مندند.

\* و پسرها از قیمت کلان زناشویی و طمع مادرزن و پدرزن وحشت دارند و میگویند: خانواده دختر یا داماد مهندس می خواهند یاد کمتر یا میلیونر پس تکلیف کارمندان و سیمکش ها و نجارها و لوله کش ها چه میشود؟

در میان نامه های رسیده چند نوع نگرانی در افکار عمومی بچشم می خورد:

الف - عدم رشد فکری مرد ایرانی برای معاشرت سالم و دوستانه با دختران بقسمی که مرد در دوستی با زن فقط انتظار لذت جسمی دارد نه حسن سلوک و ممانت و کوشش برای همسر یابی.

ب - اهل بودن و خرافی بودن خانواده ها و عدم اعتقاد آنها به رسوم تازه و آداب جدید که در نتیجه مانع هرگونه تغییر و رفورم در آداب همسر یابی میشود.

ج - سهل الوصول شدن بعضی از زنان و دختران که با تسلیم شدن بلاشرط در مقابل تمایلات شهوانی مردان در محیط جامعه ایجاد حس بدبینی نسبت به زناشویی کرده اند و مردان داوطلب زناشویی دچار این وحشت و نگرانی شده اند که اکثر زنان ارزش و قابلیت همسری و مادری را از دست داده اند و دیگر بکسی نمیتوان اعتماد کرد.

د - طمع بیش از اندازه خانواده ها که از ازدواج دختر یا پسرشان قصد سوداگری

دارند و در موقع بله بران مفاهیم اخلاقی و اجتماعی را غالباً فدای منافع مالی می کنند و روی معامله ازدواج نرخیهای گزاف می گذارند و شرایط غیر قابل قبول ارائه میدهند.

و - افزایش وسایل تحریک شهوت در اجتماع که در نتیجه جوانان را به تند روی و التهاب و امیدارد و وقتی عطش ایجاد شد لاجرم دفع آن از طریق های گناه آلوده میشود و بلاشاعه گناه و هوس، خیر و نیکی از زناشویی رخت بر می بندد و کمتر مردی زیر بار تمهیدات و قیود تشکیل خانواده می رود.

این مطالب و نگرانی ها در لابلای سطور نامه ها دیده میشود اکنون برای مستند ساختن مورد فوق الذکر نامه های مفصل خوانندگان را که حاوی نگرانی توده های وسیعی از مردم است تکایک نقل می کنیم.

گلی خانم: نمیدانم چرا اکثر دختران و پسران تحصیل کرده ما همسر یابی را در عدم امکان وسایل آشنائی سالم و انسانی و وسیع میان دختر و پسر میدانند. آیا واقعا سایر مشکلات مربوطه را حل کرده اند که حالا داد از معاشرتهای آزاد میزنند و دختر و پسر هر کدام را مقصر قلمداد می نمایند؟ از شما سؤال میکنم در قریبیکه مردم همه چیز را از دریچه امور جنسی مطالعه میکنند و بی و بند و باری در امور جنسی در اکثر مردم پدید آمده بطوریکه مردان بداشتن کثرت گناهان افتخار و زنان در لجام کسینگی با یکدیگر رقابت مینمایند و با بودن اغلب دستگاه های سعی و بصری مسموم کننده بخصوص سینماها که از خدمتگاران درجه اول رواج شهوت هستند آیامیشود آشنائی سالم بین دختر و پسر برقرار کرد؟

میتوانید؟ زیرا که آمادگی مالی و اقتصادی برای ازدواج ندارند.

باید دید چگونه میتوان فاصله زیاد بین رشد جنسی و بلوغ ذهنی و اقتصادی را کم نمائیم تا بلوغ جنسی و بلوغ اقتصادی در يك سطح و زمان قرار گیرند و جوانان بجای اینکه از فرط عدم بضاعت تسلیم «گناه» شوند از هجده و بیست سالگی براه صواب زناشویی کشیده شوند.

برای روشن شدن مطلب لازم میدانم مثالی بیاورم: شما يك جوان را که از نظر بلوغ جنسی کامل شده ولی از نظر اقتصادی وضع درستی ندارد مدنظر قرار دهید خواهید دید این جوان و هزاران نمونه آن بعلت تهی بودن جیب جرئت ازدواج کردن ندارند و هنگامی چنین جرئتی پیدا میکنند که از طراوت جوانی و شکوفایی و قیافه «گریگوری پکی» دیگر اثری در آنها نباشد و عنداللزوم سرشان طاس - شکمشان قدری برآمده و چین و چروک زیر چشمشان فراوان شده است. خوب آیا این قیافه میتواند آرتیستی و دخترپسند باشد؟ روشنتر عرض کنم حداقل فاصله بین تهی بودن و بردن جیب مرد مدت زمانی قریب ۲۰ الی ۳۰ سال طول می کشد که بدون شك این مدت از ایام مرد جوان را بعلت کنش و نیاز جنسی به هرزگی و فحشا آلوده می کند و بعد هم بعلت آلوده شدن در انحطاط اخلاقی نسبت به جامعه و زن و زندگی بدبین میگردد و رغبت زناشویی در او کشته میشود از اینرست که باید همیشه مسائل مالی را در برابر سعادت و سلامت فرد و جامعه در درجه دوم اهمیت قرارداد و منافع مالی را فدای منافع اخلاقی نمود.

بعنوان مثال فراوانند پدران و مادرانیکه بمال داماد افتخار کرده و آنرا برخ دیگران میکنند و قبل از شروع هر مطلبی از درآمد های خواستگار و ماشین شخصی و خانه او سؤال میکنند ویا مسائل مالی و ستهای پوچ و غلط و مخارج زائد و کمر شکن را مطرح میسازند و بدون آنکه خیر نوع و اجتماع را در نظر بگیرند از راه خودخواهی سدی جلواز ازدواج جوانان می بندند و تشویق گر سالهای هرزگی و انحراف عمومی نسل دختر و پسر میشوند برای حل چنین موضوعات دشواری لازم است پدران و مادران بهنگام خواستگاری اینهمه «پول» را مرکز توجه خود قرار ندهند و به اخلاق و سعادت و رفاه جنسی پسر و دختر خود پیش از اینها توجه کنند تاریخه فساد در وجود جوانان پایه نگردد. بخصوص دولت ها با مساعدتهای مالی خود باید کمبود مالی جوانان را برای زناشویی جبران نمایند و واجب است مسؤولین دوراندیش و هوشیار در اینمورد فداکاری و کمک کنند. جوانان بعلت ترس از هزینه و تضییقات مالی از ازدواج می ترسند و تشکیل خانواده نمیدهند و همین ترس است که جلو لذت مشروع را می گیرد و دختر و پسر را به خلوتگاه های عاشقانه میکشاند و مسائلی در جامعه پیش می آورد که دختر و پسر و خانواده را بصورت دشمن های بدبین و خوتین در مقابل یکدیگر قرار میدهد و بازار کورتاز و سقط جنین و اتهامات تنگین و سرسام آور را رواج میدهد.

زاهدان - مهدی. س.

این مرد های رنگ و روغن زده شوهر نیستند، ژینگوند!

خواهر گرامی، گلی خانم عزیز دختر خانمی نوشته بود «يك روز صبح تصمیم گرفتم مرد زندگیم را پیدا کنم و به این منظور به خیابان راقم» میخواستم به این دختر خانم و دیگر خواهران بگویم که شوهر در خیابان فریخته است که شما پیدا کنید یا جنس نیست که از خیابان و فروشگاه بخرید، این جوانهای رنگ و روغن زده ای را که شما در خیابان می بینید بی هدف قدم میزنند و یا از این فروشگاه به آن فروشگاه میروند، مرد بمفهوم اساسی «مرد» نیستند. اینها پسران ژینگول نازپرورده بیکاری هستند که برای تلف کردن وقت و چشم چرانی بخیا بان آمده اند تا وقت خود را تلف کنند و حیثیت زنان را مورد تجاوز قرار دهند. اینها مرد زندگی نیستند، اینها آمادگی ازدواج ندارند و تنها هدفشان چشم چرانی و بقول خودشان کور کردن چشم دخترهای ظاهر بین است. و تعجب نکنید که در اولین برخورد مایلند شما را در يك جای خلوت و دلچ به انتخاب خوششان ملاقات کنند چون هدف نهائی آنها همین است، این آقای ها استقلال و عزت نفسی را که لازمه زندگی زناشویی است ندارند، اینها آن بازوان زحمت کشیده ای را که بتوانند تکیه گاهی برای شما باشد ندارند، مردان واقعی که می توانند برای شما تکیه گاه مطمئنی باشند آنها هستند که در کارگاهها و کارخانه ها، در بیابانها و در ادارات و موسسات مختلف دولتی و ملی روزها و شبها زحمت می کشند و وقت آنرا ندارند که بی هدف در خیابان پرسه بزنند و به شما متلك بگویند. دختر خانم ها، این جوانهای خیابانگرد را که ساعت ده و یازده صبح در خیابانها و لسو می بینید، شمارا بخدا آنها را سمبل مرد نجیب و زحمتکش ایرانی شناسید و بر اساس این شناخت غلط در مورد مردان قضاوت نکنید. مرد واقعی اینهمه وقت بیکاری ندارد.

دختر خانم دیگری نوشته بود «ما نمیدانیم یکدام ساز مرد ها برقصیم اگر لباس بلند بپوشیم میگویند دهاتی هستیم و اگر مینی ژوپ بپوشیم از دست مزاحمتان در امان نیستیم» باز هم این دختر خانم کلمه «مرد» را اشتباه بکار برده است، این آقای ها همانی که شما متلك های مینی ژوپ می کنید و شما را دختر دهاتی میخوانند از خدمت میخواهند که هر چه بیشتر دامن شما کوتاهتر باشد تا آنها بیشتر حظ بصری بردند همین آقای سری که امروز از کوتاهی دامن و زیبایی دل انگیز ساقهای شما و به اصطلاح متجدد بودنتان تعریف می کنند فردا اگر خواست ازدواج کند، بی شك دختری را که دامن عینی پوش را جفا و سبک بر میداند، میکند زیرا همه دختران عینی پوش را جفا و سبک بر میداند.

غلامحسین آذری - فارغ التحصیل دانشگاه اصفهان من دوست پسری دارم که با ۲۰ دختر رفیق است! گلی خانم سلام: اگر طرح پیشنهادی شما با روشی متعادل و موافق بقیه در صفحه ۱۰۶

# روح و جسم کودک دبستانی

از همان نخستین لحظاتی که دختر یا پسر کوچولوی شما ، از در مدرسه می گذرد ، در حقیقت دنیای رویایی کودکی را پشت سر میگذارد ، با بی خیالی های کودکانه ، وداع میگوید ، و وارد دنیای جدیدی میشود که در آن ، نظم و انضباط حکمفرمایی می کند ، سرنوشت آینده فرزند شما ، در همین نخستین گامهایی که بسوی کلاس درس بر میدارد ، تعیین میشود . ورود فرزند کوچک شما به محیط مدرسه ، هم برای او و هم برای شما ، حادثه بزرگی است ، و میدانیم که این حادثه ، دهها سؤال در ذهن شما پدید آورده است . ما برای پاسخگویی به پرسش های شما ، و نیز برای اینکه نخستین سال تحصیلی فرزند شما با موفقیت توأم باشد ، به دهها آموزگار و استاد باتجربه ، روانشناس متخصص آموزش و پرورش ، و دکتر های متخصص کودکان مراجعه کرده ایم ، و سؤالهای شما را با آنها در میان گذاشته ایم . و اینست پاسنخا و توصیه های آنها :

**مادر عزیز ، زنگ مدرسه - هارا زده اند و او ، کودک دلبند و عزیز شما ، روانه کلاس درس شده است . جسم و روح او به چه کماک - هائی نیاز مند است و شما چه باید بکنید تا از او يك دانش آموز شاد و موفق بسازید .**

## جسم و سلامت او (واکنشها را فراموش نکنید !)

در شش سالگی ، فرزند شما ، نخستین دوره کودکی را پشت سر میگذارد و وارد دومین دوران کودکی خویش میشود . حالا دیگر دندانهای شیری اش میریزد ، و نخستین دندان آسیای کوچک در دهانش رشد میکند . رشد قد کودک ، کمی کند و آهسته میشود . در شش سالگی معمولاً پسر يك متر و ۱۶ سانتیمتر قد و ۲۱ كيلو وزن دارد ، و دختر يك متر و ۱۵ سانتیمتر قد و ۲۰ كيلوزن . در شش سالگی اندامهای بدن کودک استحکام بیشتر مپیابند . عضلات محکمتر و نیرومندتر میشوند و کودک میتواند نیروی عضلانی خود را بمدت بیشتر و در کارهای پیچیده تر بکار ببرد ، مثلاً میتواند ده دقیقه روی يك پا بایستد . حرکات بدنی او ، هماهنگتر و پیچیده تر میشوند . کودک در انجام کارهای پیچیده تر ، سرعت بیشتری نشان میدهد ، و مثلاً میتواند ۲۰ دانه تسبیح را در عرض يك دقیقه و ۵ ثانیه نین کند ، و حال آنکه در چهار سالگی این کار را در ۳ دقیقه انجام میداد .

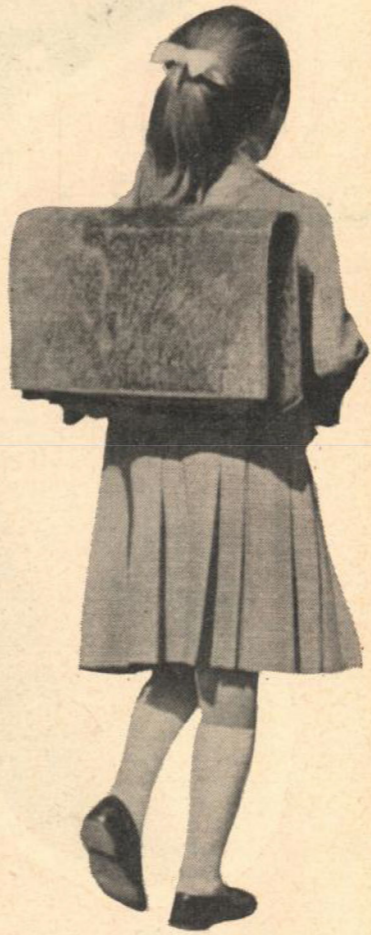
۳- واکن ضد آبله : این واکن را از شش ماهگی بعد میتوان به کودک تریق کرد . در یکسالگی اجباری است ، و دوبار هم (در یازده سالگی و بیست سالگی) باید تجدید شود .  
 ۴ - واکن ضد فلج اطفال (پولیومیلیت) : این بیماری نه تنها کودکان را افلیج میسازد ، بلکه سبب ناراحتی های بسیار شدید روحی نیز میشود ، و بنابراین تریق این واکن ، باید یکی از وظایف مهم پدر و مادر باشد . (این واکن را پیش از ۱۸ ماهگی باید تریق کرد) .

## روح او

### (دنیای جدید ... و تکالیف جدید !)

در پنج - شش سالگی ، یکی از مهمترین جنبش های روحی در وجود کودک بوجود میآید : تا این سن وسال رفتار و کردار کودک تحت تاثیر غرایز و منطق ذاتی و کودکانه او بود ، اما از این بعد ، او کم کم عقل و منطق و قدرت قضاوت مپیابد . یعنی دیگر فقط به تجربه و مشاهده پدیده ها راضی نمیشود ، بلکه سعی میکند دلایل و علل آنها را نیز بفهمد . و در حقیقت همین تغییر اساسی در روح و وجدان اوست که بامکان میدهد او را بدمرسه بفرستیم . اما این جنبش و جنبش فکری و روحی ، بدون اشتباه و ناراحتی بوجود نمیآید . کودک بای صبری و شتاب بسیار میخواهد دنیای اطراف خود را کشف کند ، و در این راه ، به افراط مپگراید ، و به عقل و استدلال و قوی نمی بهد . همین جهت است که بمداز فقههای خنده ، بلافاصله گریه را سر میدهد . از کلمات مهرآمیز ، بلافاصله به سخنان و زست های کینه آلود مپگراید ، از عشق به نفرت میل میکند ، واز مهربانی و نوازش ، به خشونت فرود مپکند . از سوی دیگر بموازات این عطش و شور زندگی ، کودک در شك و تردید بسر مپبرد . برای واکنینه نشده اند ، و با اینهمه پزشکان متخصص بیماریهای کودکان توصیه می کنند که هر چه ممکن است واکن «ب. ث. ژ» ضد سل را زودتر به اطفال تریق بکنید .  
 ۲- واکن «د. ت.» (واکن ضد دیفتری و کزاز) : این واکن را بعد از ده ماهگی میتوان به کودک تریق کرد .

تکالیف در مورد او قضاوت می کنند ، و بنابراین مساله «تکلیف» برای او مساله خیلی مهمی است . اینهاست مسائل مهمی که در برابر روح و وجدان کودک قرار دارد ، و با اینهمه او باید از این سدها عبور کند ، و در این راه ، صددرصد به شما نیاز دارد . او به حضور شما در کنار خودش احتیاج دارد نه به توصیه ها و نصیحت های شما ، او در مورد تکالیف خودش ، شاید چیزی از شما نخواهد پرسید چونکه خیال می کند که شما این دنیای تازه او - دنیای مدرسه را - نمی شناسید ، اما احتیاج دارد که شما را در کنار خودش ببیند . در این دنیای تجربه های تازه ، در این دنیای نگران کننده ، فقط حضور شما در کنار کودک کافی است که باو اعتماد بنفس میدهد . وقتی او تکالیفش را انجام میدهد ، شما حتی اگر بی حرف و بی صدا در کنار کودک بنشینید ، او ناگاهانه شما را بعنوان يك موجه شدن نیرومند خواهد دید که میتواند از هجوم امواج بسوی او جلوگیری کنید ، و فقط لبخند شما ، در نظر او همان فانوس دریایی خواهد بود که غرق گشتگان در دریای توفانی را امید می بخشد .



## لباسهای او

### (کودک شما باید مثل دیگران لباس بپوشد)

درست است که میگویند : «آدم با پوشیدن لباس کتیشی ، کتیش نمیشود» اما روانشناسان خوب میدانند که حتی لباسهایی که شخص مپپوشد ، تاچه حدی در روحیه او تاثیر دارد ، و طبیعی است که این تاثیر در مورد کودک خردسال خیلی بیشتر است . برای اینکه سلامت روحی کودک خود را تضمین کنید ، باید سعی کنید که لباسهای او بسیار عادی و مثل لباس مدرسه همه بچه ها باشد . شما اگر میلیونر هم باشید ، حق ندارید لباسهایی گرانها و متفاوت با لباس بچه های دیگر به فرزندتان بپوشانید . توجه کنید که این لباسها را برای او مپخرید و نه برای خودتان ، و آنچه کودک را بیشتر از هر چیز به وحشت مپافکند اینستکه در میان جمع خود را از نظر لباس مشخص و بیگانه ببیند . روانشناسان مپگویند که يك اشتباه کوچک در این مورد ، ممکن است تاثیر بسیار بدی در روح کودک بگذارد . و اما در انتخاب لباس ، باید راحتی کودک را هم در نظر بگیرید . لباسهای ایده آل کودک خردسال دبستانی چنین است :

- لباسهای زیر : که بسیار اهمیت دارد ، و حتی اگر هوا گرم باشد ، کودک باین لباسهای زیر (مایو و زیر پیراهن) نیاز دارد ، چونکه عرق بدن او را مپگیرد ، و مانع آن میشود که کودک در اثر تبخیر عرق بدنش ، احساس سرما بکند و مریض بشود . لباسهای زیر کودک دبستانی باید از پنبه باشد ، چونکه لباسهای پشمی ، یا لباسهایی که از فیبرهای شیمیایی مثل اورلون تهیه میشود ، برای فصل آغاز سال تحصیلی خیلی گرم است .
- برای پسر ها يك پیراهن یا بلوز سبک ، و برای دخترها يك پیراهن از پارچه های پنبه ای .
- يك شلوار برای پسر ها . (شلوارهای کوتاه دیگر مد روز نیست) .
- يك دامن پلیسه و سبک از پشم برای دخترها .
- جورابهای پنبه ای یا نخي سبک برای دختر و پسر .
- جورابهای نایلونی برای کودک دبستانی چندان مناسب نیست ، چونکه عرق بدن او را جذب نمی کند .
- کفش های کودک دبستانی در عین حال که باید محکم باشند ، باید راحت باشند .
- پیشگیر یا از مگ که روی لباسهای دیگر پوشیده

میشود ، و بهتر است که کودک را در انتخاب رنگ و شکل آن آزاد بگذارید چونکه او از این آزادی انتخاب لذت مپبرد . پیشگیر کودک برای اینستکه کتیش بشود واز کتیش شدن لباسهای دیگرش جلوگیری کند . بنابراین بهتر است آنرا از پارچه های شیمیایی جدید تهیه کنید که بعد از شستن خیلی زود خشک میشوند و معمولاً احتیاجی هم به اتو کردن ندارند ، و بنابراین هر روز عمر مپتوانید پیشگیر کودک را بشوئید .

## غذای او

نخستین توصیه پزشك چنین است . کودک را مجبور نکنید که حتما همه غذائی را که در بشقاب او کشیده اید بخورد . کودک اگر بیمار نباشد ، خودش پاندازه ای که بدنش احتیاج دارد ، غذا مپخورد و امرار شما ضروری نیست . معمولاً کودک دبستانی در مورد غذا ، سختگیر نیست ، و اگر برخی هوس های کودکانه اش را کنار بگذاریم ، معمولاً هر چه بابدهید مپخورد . بلی ، او همه چیز مپخورد ، اما وقتیکه خودش بخواد و مپلش را داشته باشد . این استقلال رای او در غذا خوردن تا وقتی که بدمرسه نمیرود ، مهم نیست ، چونکه در خانه است و غذائی را که حالانیمخورد یک ساعت بعد با میل و اشتها خواهد خورد . اما وقتی کودک بدمرسه میرود ، مساله غذا خوردن او ، دشوارتر و حساس تر میشود . او دیگر باید از يك انضباط و برنامه خاص اطاعت کند . سر کلاس نمیتواند غذا مپخورد ، و وقتی ساعت خواب است ، نمیتواند و نباید مشقهای خود را بنویسد . پس باید او را عادت بدهید که در مورد غذا و استراحت و کار خود ، از يك برنامه مشخص پیروی کند .

برای صبحانه ، شیر قهوه ، کمی نان و کره ، مربا یاصل مناسب است . و اگر کودک بازمه گرسنه بود ، مپتوانید نان و پنیر یا میوه ای مثل موز ، گلابی یا سیب بابدهید . غذای ظهر کودک دبستانی بهتر است که سبک ، اما مقوی باشد . فراموش نکنید که ساعت ده صبح فرزند دبستانی شما گرسنه خواهد شد ، و بنابراین توی کیف او ، يك دانه سبب ، يك لقمه غذا ، یا چند بیسکویت بگذارید . بعد از ظهرها هم ، وقتی سراسر روز کودک بخانه بر مپگرده ، گرسنه است و خیلی دوست دارد که حتی نان و پنیر بخورد . شام کودک دبستانی باید سبک باشد . اگر ظهر غذای گوشت بابوده اید ، شب مپتوانید يك تخم مرغ همراه بانان و پنیر ، کاهو ، یا يك فنجان سوپ بابدهید .

## دوستان او

کودک شما از وقتیکه بدمرسه میرود ، دیگر مرکز عالم نیست . بمدازش سال زندگی خانوادگی ، او ناگهان وارد دنیای بیگانه میشود . تا این وقت میدانست که در

بقیه در صفحه ۱۰۶





# آنکله میخوره الهیم توتولی

## شما بگوئید چکنم؟

برای من هدیه آورده‌است . مرا بگذار تا از زبانش بشنوم واژ او بیاموزم که چگونه میتوانم خوب عاشقی کنم و کیوتر سفید روحم را در قریباتگاه معبد خدای عشق قربانی کنم ؟  
**من نگاهم را نه برای دیدن و پوئیدن بلکه برای نوازش يك يك نار های گیسوی ابرش میمنت فرستادم ، این نگاه را گرمی دار که از جانم بر خاسته و رسول قلب من است .**  
**امروز بجائی رسیده‌ام که ناگزیر باید با خود را فدا کنم و با او را با دست خویش به خاک بسپارم . فدا کردن دیگران ستم است و خود کشی ابلهی ، پس چه کنم ؟ شما قصه آن افسانه ساز افسون باز را بخوانید و بمن بگوئید چه کنم ؟**

(پروین) دوان دوان بظرف من می‌آمد . چیزی درست داشت که من از دور تشخیص دادم چیست . شاید این چندمین بار بود که با همین وضع بخانه ما می‌آمد . من دچار ایستاده بودم و با یکی از دوستانم حرف می‌زدم . دوستم بدیدن پروین خدا حافظی کرد و رفت و ما را تنها گذاشت . احتمالاً میدانست که من و پروین دختر خاله‌ام خیلی چیزها برای گفتن و شنیدن داریم . تقریباً همه دوستان من و او میدانستند و یا چه گریخته شنیده بودند که (پروین) دلپاخته پرسی شده و چون خوب نمی‌نویسد من بجای او نامه نگاری می‌کنم . آه... اینهم يك وظیفه سخت بود . آخر انسان وقتی عاشق نباشد نمیتواند نامه عاشقانه بنویسد . ابتدا من احساس اورا درک نمی‌کردم . من نمی‌فهمیدم در درون او چه میگردد ، در نتیجه قدرت نداشتم احساسش را روی کاغذ منعکس کنم و تصویری از آرزوهایش بسازم و بپردازم و برای او بفرستم . اوائل اینکار را سختی و بزم انجام میدادم تا اینکه یکروز (پروین) تصمیم گرفت او را بمن نشان دهد .

اولین بار تقریباً هفت نه ماه قبل بود که (پروین) با حالی زار نزد من آمد و پس از ذکر مقدماتی طولانی ، و چیدن صغری و کبرای مفصل از من خواست که بجای او و با مضای او برای پرسی که دیده و پندیده نامه بنویسم . او دختر خاله من بود . مادر او خواهر مادر من بود . ولی رابطه آنها خیلی صمیمانه‌تر از روابط دو خواهر بود . جانان را فدای یکدیگر میکردند . خیلی

دوستانه و عاشقانه . خاله (نرین) همیشه در خانه ما بود و یادمم با آنجا میرفت . اگر یکروز یکدیگر را نمیدیدند بدون مطالعه شب نمیتوانستند آرام بخوابند و لاف‌افل بوسیله تلفن ساعتی گفت و گو میکردند . طبعاً روابط من و پروین نیز صمیمانه بود و چون در يك مدرسه درس میخواندیم هر روز باهم بودیم .

سال آخر دبیرستان را میگذرانیدیم . (پروین) شاگرد تنبلی بود . در بیشتر دروس ضعیف بود اما بیش از همه در نوشتن عجز داشت . اگر مجبور میشد جزوهای بنویسد بگریه می‌افتاد و هرگاه میخواست نامهای بنگارد مزورانه از این و آن کمک بگیرد و با ماهرانه انشاء کلمات را می‌گرفت و با ماهرانه انشاء کلمات را از دیگران می‌پرسید . می‌پرسید و یاد میگرفت و تکرار میکرد ، بی آنکه بچنها بفهمند او منظور آموختن داشته‌است .

یکروز خودش نزد من آمد و اعتراف کرد که عاشق شده‌است . عاشق کی ؟ عاشق پسر بیست و سه چهار ساله‌ای که يك اتومبیل کورسی زرد رنگ داشت . نامش محمود بود . پروین هم شادی میکرد و هم آندو هکی بود . حال مخصوصی که فقط در عاشقان می‌توان یافت . از او پرسیدم چه خدمتی میتوانم برایش انجام دهم . گفت برای من يك نامه عاشقانه خطاب به محمود بنویس . خنده‌ام گرفت . او عاشق شده نامه‌اش را من بنویسم ؟ چاره‌ای نداشتم . دختر خاله نرین بودو تقریباً بقدر خواهر خودم در خانواده عزت داشت . نشستم و نوشتم . نامه خوبی از کار درآمد . پروین با یکدلتیا خوشحالی آنرا گرفت و برای اینکه من نفهمم او در کجا زندگی میکند پشت پاکت را خودش نوشت و فرستاد . هنوز هفته تمام نشده بود که یکبار دیگر (پروین) بالتماس افتاد . چکنم ؟ يك نامه دیگر بنویس که سوز و گداز بیشتری داشته باشد . میخواست با او بفهماند که چقدر دوستش دارد . نامه بعضی من نوشته شد اما مثل دفعه قبل پشت پاکت را خودش نوشت و به صندوق انداخت . دفعات سوم و چهارم و پنجم و ششم . درست بخاطر ندارم چند نامه باسم او و خطاب به (محمود) نوشتم . از (محمود) هیچ پاسخی به (پروین) نمی‌رسید اما او مستفهمید که نامهها رسیده و در او موثر واقع شده‌است زیرا کارهایی را که (پروین) میخواست انجام میداد . مثلاً می‌نوشت :

میخرخانید و با لبهای بازی می‌کرد . همه این مطالب را پروین بمن میگفت چون من نه محمود را دیده بودم و نه علاقه‌ای بدینش داشتم .  
 دوسه ماه دیگر سیری شد . یکروز که داشتم برای اونامه مینوشتم برسپیل اتفاق از پروین خواستم که محمود را بمن نشان دهد . او با اکراه این پیشنهاد را پذیرفت . می‌ت رسید مبادا من (محمود) را ببینم و بخوام و توجهش را جلب کنم . بیم داشت مبادا من او را زیبایی و شایستگی بستایم و روی سادت دخترانه از نوشتن نامه خودداری کنم . راستی بيمناک بود اما پذیرفت و همانروز عصر (محمود) را بمن نشان داد . چه بازی کودکانه‌ای ولی این بازی کودکانه به بیای از سن رفتن آراشی روح و زندگی من تمام شد . چه بگویم ؟ چگونه بنویسم ؟

(پروین) دختر سنی بود . پدر و مادرش باو اعتماد نداشتند لذا بعضی کنترلش میکردند . محدودیت شدید و حساب شده‌ای برای او بوجود آورده بودند با اینوصف زردانه بملاقات محمود می‌شافت و یکروز در میان با هفتای یکی دوبار ، چند دقیقه در خم کوفچه‌ها و بایست دوبار ها یکدیگر را میدیدند و حرف می‌زدند . من تا آنروز به اعمال و حرکات او میخندیدم و اینکارها را احفانه میدانستم تا اینکه (محمود) را از دور دیدم . تا پشت دیوار باغ مدرسه با هم رفتم ، آنجا جدا شدم . قرار بود (محمود) آن سر کوفچه که بخیا بان مجاور مربوط میشد ایستاده باشد . من چادر بسر کرده بودم که شناخته نشوم . البته این پیشنهاد (پروین) بود . اصرار داشت که من چادر بسر کنم . میدانستم هدفش چیست . میخواست کاری کند و من وضعی داشته باشم که اگر تصادفا با محمود برخورد کردیم مورد توجه او قرار نگیرم . از لای چادر زیبایی و اندام مرا ببیند و در نتیجه مرا بسراو ترجیح ندهد . من منظور او را میدانستم معینا چون نظر خاصی نداشتم قبول کردم و با چادر همراه او رفتم . فاصله من با آنها کمتر از صد متر بود . از همان فاصله (محمود) را دیدم . او را شناختم . قبلا نیز یکی دوبار بر حسب تصادف او را در حال عبور دیده بودم ولی نمی‌دانم آنروز چرا از مشاهده او دگرگون نشدم و دلتم فروریخت . رنگم پرید . قلبم فشرده شد و بی اختیار به دیوار باغ مدرسه تکیه کردم . خدایا این چه حالتی است ؟ چرا قلبم با بی حیالی می‌تپد ؟ چرا هوس و میل دربینام رسوایی و بی پروائی میکند ؟ چرا ؟ حالا که قرار است حقیقت را برای شما بنویسم باید اعتراف کنم که عاشق محمود شدم اما خدا را گواه میگیرم که از همان لحظه اول با خویشم جنگیدم ، مبارزه کردم و در این نبرد

و حشانتك بیروز شدم . نه . نه . او به پروین تعلق دارد . من نباید خانم باشم . من نباید او را بخوام . حتی یادش را از خاطرم میرانم . آری . من شجاعت و مردانگی این گشت را دارم . نازود است باید جلو نوسه این آتش را بگیرم و گرفتم . بزرگواران گذشتم و مردانه توفیق یافتم .

پشت دیوار باغ مدرسه با بی‌حالی تکیه داده بودم . یادم نیست در آن چادر چوضعی داشتم اما دیدم که (محمود) بمن خیره شده . از همان فاصله مرا نگاه میکند . (پروین) میخرخید و بیجانی می‌ایستاد که محمود بوقت حرف زدن پشت بظرف من قرار بگیرد اما او نیز گردن میکشید که مرا ببیند . خیلی زود بخود آمدم . روگرفتم و پشت با آنها کردم بسوی خانه راه افتادم . وقتی پروین برگشت خوشحال نظر میرسد زیرا موفق شده بود که یکربع ساعت با محمود حرف بزند . این برای او موفقیت بزرگی بود . او با محدودیتی که داشت جرئت نمی‌کرد حتی پنج دقیقه با پسر دلخواه خود گفت و گو کند . آنا بدیناالش می‌آمدند و احتمالاً او را می‌یافتند و رسوایی بزرگی ایجاد میشد . از من پرسید :

محمود چطور بود ؟ خوبه ؟ او تو پسندیدی .  
 او را تحسین کردم . خنده عمیقی کرد و گفت :  
 - میخواد بفرسته خواستگاریم . قراره با مادرش صحبت بکنه . اونجا موافقت . میگه من اختیار دارم با هر کسی که دلم بخواد ازدواج کنم . بابا و ماما من حرفی ندارند . از خدا میخوان دامادی مثل محمود گیرشون بیاد . حرفی نرادم و دنبال موضوع را نگرفتم . (پروین) که رفت باز بمبارزه با خود پرداختم چون یاد (محمود) چنان دردل و جانم جای گرفته بود که باورم نمیشد باسانی بیرون رود . آه . چرا اینطور شد ؟ من حق ندارم باو فکر کنم . محمود به پروین تعلق دارد . من نباید مانع خوشبختی او بشوم . کار سختی بود اما منم دختر سخت کوشی بودم چون دوسه روز بعد بکلی با یاد محمود بیگانا شدم یا باین بیگانگی قظاهر می‌کردم .  
 دم در ایستاده بودم و داشتم با یکی از دوستانم حرف می‌زدم که پروین را دیدم . او دوان دوان بظرف من می‌آمد . خاله خاله نرین يك خیابان از خانما فاصله داشت . ماما بدرم را مجبور کرده بود آن خانه را بپرد که نزدیک خواهرش باشد . دوستم وقتی پروین را دید خدا حافظی کرد و رفت و مارا تنها گذاشت . يك نامه درست او بود . تشخیص دادم چیست . حتما یادداشتی از (محمود) رسیده . حس

# درست برقصید

خودآموز جالب و جامع و ساده و عملی برای استفاده همه

درس این هفته:

برای درست رقصیدن ابتدا باید درست راه رفتن را یاد گرفت!



ایستادن، و نرمش و تسلط داشتن در حرکات را آموخت. بطور کلی اکثر اشتباهاتی که باعث راه رفتن نادرست و نازیبا میشود از خشکی بدن و نداشتن نرمش کافی سرچشمه میگردد. همچنین قوز کردن و حرکات نامناسب به دستها دادن و پاها را روی زمین کشیدن مانع راه رفتن قشنگ و درست است. برای اینکه بتوان درست و زیبا قدم برداشت باید ابتدا نرمش کافی در بدن بوجود آورد و این کار با يك ربع ساعت ورزش منظم در روز امکان پذیر است. دو تمرین جالب و موثری را که مانکن ها در کلاس های مخصوص مانکنی برای خوش خرامیدن انجام میدهند شمام براحتی میتوانید در منزل انجام بدهید.

اولین تمرین اینست که يك كتاب سنگین را روی سر خود قرار دهید و ابتدا به آرامی و بعد کمی سریعتر شروع براه رفتن کنید. بدون اینکه كتاب را بدست بگیرید باید تعادل خود را طوری حفظ کنید که هنگام راه رفتن كتاب از روی سرتان نیفتد. این تمرین برای حفظ موازنه و تعادل فوق العاده موثر است.

اما دومین تمرین از اولی هم آسانتر است. خط باریک و مشخصی را در اتاق یا حیاط (مثلا حاشیه باریک قالی یا لبه باغچه) در نظر بگیرید و سعی کنید روی آن خط راه بروید بطوریکه هیچیک از قدمهایتان از آن خط تجاوز نکند. با تمرین منظم این کار، عادت خواهید کرد که در موقع راه رفتن، قدم های خود را نزدیک بهم بردارید و اینهم برای زیبایی حرکات و حفظ تعادل شام فوق العاده موثر است.

● با حرکات نرمش، اعضای مختلف بدن را تحت تسلط خود درآورید.

زیبائی رقص در حرکاتی است که هنگام اجرای فیکورهای مختلف به اعضای بدن داده میشود. مثلا در

رقصهای رمانتیک (تانگو - والس و غیره) قسمت اعظم فیکورها توسط پاها اجرا میشود، باید نرم قدم برداشت، راحت چرخ زد، مسلط و چابک حرکات پاها را با ریتم موزیک هماهنگ ساخت. در گروه رقصهای امریکای جنوبی و جاز، علاوه بر پاها، سایر اندام های بدن و بخصوص دستها نیز باید با حرکات موزون ریتم موزیک را همراهی کنند و بالاخره در رقصهای آزاد و جدید (مثل چرک و پاپ - کرن) همه بدن پیچ و تاب میخورد و حتی سر و گردن هم میرقصد! ... بنابراین مهارت در رقصهای مختلف مدیون نرمش کامل بدن است و این میسر نمیشود مگر با تمرین های منظم و حرکات ورزشی



مناسب و موثر کما در اینجا چند نمونه آنها را ذکر میکنیم:

● برای نرمش و زیبایی گردن: روی يك صندلی بنشینید. پاها را بهم جفت و دستها را در طرفین بدن آویزان کنید. بالاتنه خود را کشیده و راست نگه دارید. اکنون در همین حال سر خود را ۸ بار بستم راست بگردانید (تا آخرین حد ممکن). اکنون نفس عمیقی بکشید و دوباره در حالت اول قرار بگیرید. این بار سر خود را ۸ بار

تمرین مناسب دیگر برای زیبایی و نرمش بازوها، تاب دادن و چرخ دادن آنهاست، ابتدا با نرمی و ملایمت و کم تندتر .. برای زیبایی انگشتان خود میتوانید با آنها حرکات پیانو زدن را تقلید کنید. این تمرین ها و نظایر آنها شما توانائی بیشتری میبخشد که بر عضلات دست و انگشتان خود تسلط کافی پیدا کنید و این تسلط همان چیز است که برای مهارت در رقص به آن احتیاج دارید.

● برای نرمش و تناسب کمر و باسن: بایستید و بدن را کشیده و راست نگه دارید، دستها را پشت گردن قرار دهید. اکنون بدون اینکه پاها را از جا تکان بخورد یا لانه را به آرامی ابتدا بر است و بعد به چپ، آنگاه بچپو و سپس به عقب بگردانید و خم کنید. هر يك از این حرکات را دوبار انجام دهید و در فاصله هر حرکت يك نفس عمیق بکشید.

● برای زیبایی و چابکی پاها: یکی از ورزشهای سودمند برای زیبایی و تناسب رانها دوچرخه سواری است. اگر امکان این ورزش برایتان وجود ندارد میتوانید از ورزش معروف به «پای دوچرخه» همان نتیجه را بدست آورید. به پشت روی زمین بخوابید. بدن کشیده و دستها در امتداد بدن. اکنون پاهای خود را بلند کنید و مثل اینکه سوار دوچرخه باشید شروع کنید به پا زدن. این تمرین را لاقابل پنج دقیقه انجام دهید.

برای حفظ تعادل و تقویت عضلات پا میتوانید از طناب بازی استفاده کنید. همچنین میتوانید روزی نیم ساعت به پیاده روی بپردازید. تمرین رقصهای مختلف و راه رفتن روی يك خط باریک در حالی که کتابی روی سرتان دارید و قیلابه آن اشاره شد نیز از ورزشها و تمرین های مناسب برای زیبایی پاهاست. ● تنفس کامل و صحیح: عادت کنید که با همه ظرفیت ریه های خود نفس بکشید و هر روز صبح پس از تمرین های ورزشی با چندبار تنفس عمیق خستگی را از تن دور سازید و از هر فرصتی بقیه در صفحه ۱۰۰

# دخترا آمدند

TEEN

يك تست كاملا تازه  
وجالب خودشناسی

## در معاشرت با پسرها

تا چه حد شناسی  
موفقیت دارید؟

امروزه معاشرت پسر و دختر در بسیاری از خانواده‌ها امری عادی و تقریباً اجتناب ناپذیر است، زیرا پسرو دختری که در کلاس دانشکده‌روی بک‌نیمکت می‌نشینند و درس می‌خوانند و در معاشرتهای خانوادگی و دوستانه



غالباً باهم برخورد میکنند، نمیتوانند بیگانه‌وار ازهم بگریزند و طبعاً میل دارند بیشتر همدیگر را بشناسند و چنانچه امکانات مناسبی پیش بیاید دست‌دوستی بسوی هم دراز کنند.

این مسئله که آیا دوستی باک و بی‌شائبه پسرو دختر واقعا امکان‌پذیر است یا خیر، بحث‌حاشی را پیش میکند که درباره آن جای سخن بسیار است. بطور خلاصه میتوان یادآور شد که امکان یا عدم امکان اینگونه دوستی بیشتر با شخصیت و تربیت خانوادگی دختر و پسر و چگونگی برداشت آنها از همدیگر ارتباط پیدا میکند. ما در اینجا نمیخواهیم درباره این مسئله بحث کنیم، فقط پیشنهاد می‌کنیم که شما بکنک بک تست روانشناسی، میزان آمادگی خود را برای دوستی باک و صمیمانه با جنس مخالف مورد سنجش و آزمایش قرار بدهید. نتیجه این آزمایش برایتان روشن خواهد کرد که در دوستی با پسرها تا چه حد شانس موفقیت دارید.

قسمت اول شامل ۱۵ سؤال است و جواب هائی که بهر سؤال می‌توانید بدهید در سه نوع مختلف با حروف الف - ب - ج طبقه‌بندی شده. هر سؤال را بدقت بخوانید و از میان ۳ جواب پیشنهادی یکی را انتخاب کنید. نتیجه بعداً در خانمه تست بنظر تان خواهد

بقیه در صفحه ۸۷



بلوز و شلوار تریکو بمد جدید: پروازی به گذشته، به عصر هواپیماهای دوباله قدیم!

ورزشی سودمند و شادی بخش  
که میتواند شما را بدلیخواه  
خودتان جاق یا لاغر کند:

## دوچرخه سواری

اگر دوچرخه ندارید و  
اگر از مزاحمت متلك -  
پر آنها میترسید، ما نوع  
جدیدی از دوچرخه سواری  
را بشما پیشنهاد میکنیم!



دوچرخه سواری یکی از بهترین ورزش‌های زیبایی بخش برای دختران جوان است. دخترانی که از عدم تناسب ساقها و رانها رنج میبرند، در صورتی که مدتی بتمرین منظم دوچرخه سواری بپردازند و نکات لازم را در مورد این ورزش شاد بخش رعایت کنند، نه تنها دارای پاهای کشیده و متناسب بلکه صاحب هیكلی زیبا و ورزیده خواهند شد. بقیه در صفحه ۹۰



يك مسابقه ابتكاری با ۵ جایزه جالب از تازه‌ترین  
مدلهای ابتكاری كفش سعدی

## پرچم شناسی!

اگر نام این ۸ کشور را كشف کنید، يك جفت كفش آخرین  
مد جایزه میگیرید ....

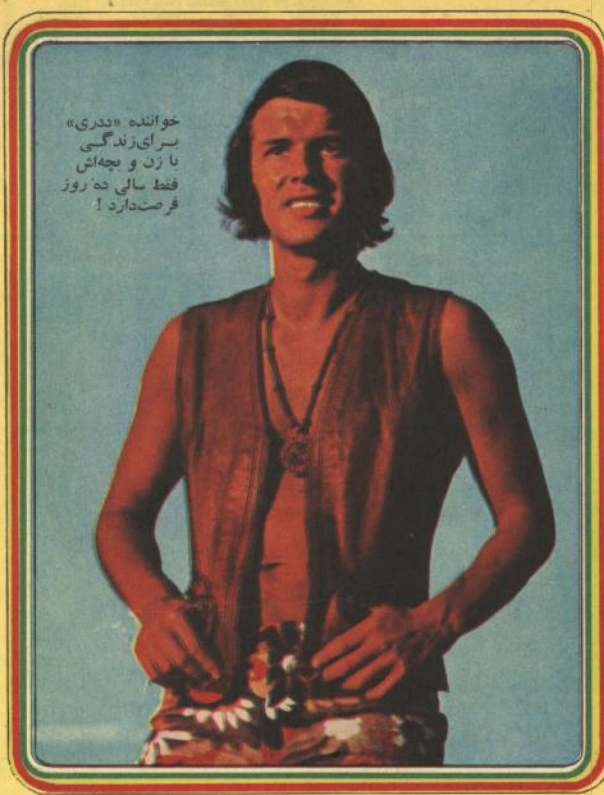


«پرچم شناسی» هم علمی است!... هر يك از کشورهای كوچك و بزرگ جهان برای خود پرچمی با رنگها و علائم بخصوص دارند كه شناسانی آنها طبعاً جالب است. آیا شما تاكوتون در این مورد كنجكاو بوده‌اید و پرچم کشورهای مختلف را میشناسید؟ اگر جوابتان باین سؤال مثبت است، علاوه بر يك آفرین بلند بالا پیش ما جایزه دارید. منتها طبعاً باید ادعای خود را طی يك آزمایش ساده و كوچك ثابت کنید. ما در اینجا پرچم ۸

نمونه‌هایی از چكمه‌وپوتین آخرین مد پاتیزر كه مخصوص لباسهای جدید میدی و ماکسی است هدیه كفش سعدی، خيابان شاه غریبی مقابل مسجد سجاد



بقیه در صفحه ۹۰



خواننده «دردی»  
سرای زندگی  
با زن و بچه‌اش  
فقط سالی ده روز  
فرصت دارد!

## جزیره شقایق‌ها

فیلمی که «آدامو» سناریونویس، تهیه‌کننده،  
کارگردان، آهنگساز، و ایفاگر نقش اول آن  
است!

«سالوادور آدامو» خواننده معروف که اصلاً سیسیلی است اما ملیت بلژیکی دارد و زندگی هنری خود را در فرانسه شروع کرده است، یکی از «بیشر»ترین خوانندگان امروز است. او در هیچ جا آرام نمیگیرد و هنوز چندان سفرش را نگشوده، دوباره از يك شهر روانه شهر دیگر میشود. خودش میگوید: «جهانگردی بزرگترین لذت زندگی من است.» تازگی مسافرت به کشورهای اروپا و آمریکا و حتی آسیا دلش را زنده و بسوی سرزمین‌های دور و ناشناس و مناطقی که تمدن کمتر به آنها راه یافته، پر کشیده است. یکی از سفرهای جالب او در سال جاری، به «کنیا» بود. این سرزمین که در آفریقای خاوری واقع شده میعادگاه جهانگردانی است که عاشق دیدن چیزهای تازه و استثنائی و روبرو شدن با خطرات و ماجراهای هیجان انگیز هستند. در «کنیا» سیاه‌پوستانی را میتوان دید که بی خبر از تمدن عصر فضا، هنوز بسبب عصر حجر زندگی میکنند و مشکل عمده زندگی آنها پنجه‌درافکنندگی با طبیعت و جانوران خطرناک و درندگان غول‌آساست.

«آدامو» چند هفته‌ای را در این سرزمین گذرانید و چون علاوه بر خوانندگی با هنر عکاسی نیز آشنائی کامل دارد، عکسهای جالبی از «کنیا» با خود ارمغان آورد. سوغات جالب دیگرش از آفریقا، چند ترانه جدید بود باریتم تند و داغ و پرهیجان قاره سیاه که موفقیت قابل توجهی کسب کرده.

پس از کنیا، آدامو جزیره «جامائیک» را برای سفر بعدی انتخاب کرد و هدفش از این مسافرت این بود که در این جزیره آرام و رویایی فرصتی و فراغتی بدست آورد و سناریویی برای يك فیلم بنویسد. این تصمیم نیز با موفقیت اجرا شد و سناریویی که آدامو نوشته است و «جزیره شقایقها» نام دارد بزودی بصورت فیلم درخواهد آمد. تهیه‌کننده و کارگردان و بازیگر اول این فیلم خود «آدامو» خواهد بود و نقش مقابل او را دختری به نام «آنت» بازی خواهد کرد که تازه کار و گنم، اما بنظر آدامو، فوق‌العاده با استعداد و جذاب است و شرکت در این فیلم او را باوج شهرت خواهد رسانید.

علاوه بر این دو سفر به سرزمین‌های دور دست، «آدامو» در همین تابستان گذشته برای اجرای کنسرت به رومانی و یونان سفر کرد و در شهرهای مختلف فرانسه، بلژیک و ایتالیا نیز برنامه‌هایی اجرا کرد. تنها دوره استراحت کوتاه او که از ده روز تجاوز نکرد، در شهر «نیس» - جنوب فرانسه - و در کنار زلف «نیکول» و پسر کوچکش «آنتونی» گذشت و این اولین دفعه‌ای بود که «آدامو» ده روز متوالی را با زن و فرزندش گذرانید!

صفحه ۲۰

TEEN

# دختر آمدن



چهره‌های تازه، روی صحنه همبازی جدید ریچارد برتون

## نوستارهای از کانادا

«ریچارد برتون» هنریشه معروف و شوهر الیزابت تیلور، همبازی تازه‌ای پیدا کرده‌است که در فیلم جدیدش بنام «زن هزار روز» بازی چشمگیر و هنرمندانه‌ای ارائه میدهد، بهمین جهت نیز ناگهان شهرت جهانیگیری پیدا کرده‌است.  
نام او «ژنویو - بوئل» است و اصلا کانادایی است، اما فعالیت‌های سینمایی خود را از شش سال پیش در فرانسه آغاز کرده‌است. منتقدان سینمایی يك تپ استثنائی و يك استعداد فوق‌العاده برای او قائل هستند. اولین فیلمش که در فرانسه تهیه شد جنگ

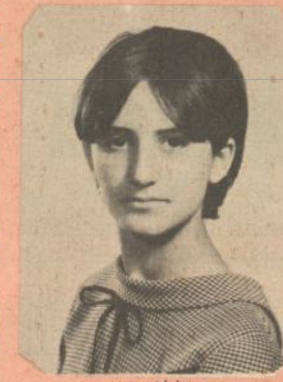
### سفری بدوردنیای تین

## دختری از اردن

رپورتر: شیران زازیان

با برابری زن و مرد مخالف: قبل از ازدواج، کارتحصیل، اما بعد از ازدواج، خانه‌داری و بچه‌داری!  
هر کس که شرتنگ جنگ را نچشد، شاهد صلح را صمیمانه آرزو نمیکند... فقط در يك لباس سر زانوست که شخصیت واقعی زن تجلی میکند!

اینروزها که بنسبیت حوادث



«لیلا رباط»

بقیه در صفحه ۹۴

### از بزرگترها بشویم

- \* آداب معاشرت در هر کشوری تغییر میکند ولی ادب‌داشتن و باتربیت بودن در همه جای دنیا خوب است و دگرگونی نمی‌پذیرد. **گلد اشمیت**
- \* دنیا از آن مردم خوشبین است و بدبینان تماشاگرانی بیش نیستند. **گیزو**
- \* نیمی از زندگی تلاش و کوشش برای یافتن خوشبختی است و نیم دیگر با احساس دردناکی آمیخته است. **شوپنهاور**
- \* عشقی که به اشکهای دیدگان شسته شود همواره پاک و زیبا خواهد ماند. **شکسپیر**
- \* تبسم خرج زیادی ندارد ولی در عوض سود فراوان برای ما می‌آورد. **دیل کارنگی**
- \* شخصیت مانند عطر خوب است: کسی که از آن بهره‌مند است خود بوی خوشش را حس نمیکند. **سسپورن**



زیباتر شویم از کارشناس زیبایی تین

### فوت و فن های ساده عملی

## برای حل مشکلات زیبایی

باتوجه به راهنمایی‌های زیر، می‌توانید زیبایی و لطافت چهره خود را تأمین کنید و با بودجه‌ای ناچیز و خیلی آسان برجذائیت طبیعی خود بیفزائید.  
● دوام لوازم آرایش - درمورد حفظ لوازم آرایش خود باید نهایت مراقبت و دقت را بعمل آورید. مثلا در شیشه‌های عطر و ادوکولن را همیشه کاملا محکم کنید تا در اثر نور و حرارت ریهوا تبخیر یا خراب نشوند. بازبودن درلاک ناخن و ریمبل هم به خشکی آنها کمک میکند. اگر لوله‌ماتیك درحال تمام شدن است برای استفاده از آن از یک‌بیرس کوچک کمک بگیرید. باینوسیله روژ روی لبهایتان صافتر و یکدستتر و بهتر جلوه میکند. اگر دو لاک خنک شده در منزل دارید احساس می‌کنید بتهنایی نمیتوانید از هرک استفاده



بهرجا که روی آسمان همین رنگ است!

### سه ماجرای شوقینی

## از متلك و مزاحمت در لندن - ۳ - نیویورک!

صدا و بی خطر در آن خیابان خلوت چنان دخترها را بوخت انداختند که هر دو از بیم جان حاضر شدند با اتومبیل پسرها از آن منطقه فرار کنند. پسرها بدخترها وانمود کرده‌بودند که بدنبال انفجار بمب چماقی از هیپی‌ها به آن محله حمله خواهند کرد.  
خیال نکنید که مزاحمت‌های خیابانی و متلك برانی پسرها و دخترها فقط به کشور گل و بلبل اختصاص دارد. لطفاً به خبر زیر را که از صفحات حوادث روزنامه های خارجی ترجمه شده مطالعه فرمائید:  
● لندن: شب گذشته، در خیابان «ویندملرود» سه جوان ولگرد که مزاح دو دختر جوان شده بودند توسط پلیس دستگیر شدند. این سه جوان با متفجر کردن يك بمب پرسرو

### نامه «مادر دموکرات» در برخورد اندیشه‌ها دختر آزاد یا مادرنگران:

## کدامیک مقصرند؟



کارمند یکی از ادارات که هر ششماه یکبار پرسی را بمنزل می‌آورد و بعنوان «نامزد» پیدر و مادرش معرفی میکند و بعد از چندین با او بهم میریزد. پدر و مادرش که خواستمانند «دموکرات» معرفی شوند، تاکنون با او آزادی کامل داده‌بودند، اما کم‌کم دارند از عاقبت کار نگران میشوند، بخصوص که نازکی مهرین يك اتومبیل خریده و پسر با او دلتی میخواهد بیرون. پدر غصبانی است و مادر از دموکرات بودن پشیمان... مسئله از طرف مادر برای خوانندگان زن روز مطرح شده است: تقصیر با کیست؟  
● **يك دختر دانشجو:** ما جوانها عادت کرده‌ایم هر خطائی مرتکب میشویم گناه آنرا بگردن اجتماع و پدر و مادر ببندازیم.  
● **يك آقای ۲۷ ساله:** باید قانونی وضع کرد که مردان ۲۵ ساله بیالا با حتما ازدواج کنند و بابه‌تعبید به جنگلها و زندگی با جانوران محکوم شوند!  
● **يك دختر شهرستانی:** زنده باد عفت! بایسدار باد پاکي و باکدامنی! نامه مادر دموکرات سند شکست متجدد نماها و بی بند و بارهاست...  
● **اشاره:** «مهرین» دختری است ۲۰ ساله و «میسوز» «زنده باد عفت! پایدار باد

### من پدر و مادر را مقصر میشناسم.

### مقصر اصلی غربزدگی و دنباله‌روی است.

باکی و باکدامنی و نجابت... نامه تکان دهنده و اعتراف تلخ مادر مهرین سند زنده و دلیل غیر قابل ردی است بر بطلان عقیده و روش کسانی که بنام تجدد و آزادی در منجلاط فساد و بی‌بندوباری دست و پا می‌زنند و نام نیک دختر ایرانی را شکنجه می‌سازند. بنظر من در ماجرائی که برای مهرین پیش آمده تقصیر صد درصد بگردن پدر و مادر اوست زیرا آنها هستند که برای تظاهر به تجدد و فرنگی مآبی دختر خود را عملابین جاده انحرافی سوق داده‌اند! بله، خانم عزیز و مادر دموکرات!... وقتی که شما دخترتان را تا این حد خودسروبی بندوبار بار می‌آورید و خودتان عملا او را تشویق بگرفتاری می‌کنید، بدیهی است که دیر یا زود باید با چنین بن‌بستی روبروشوید. حالا چاره‌ای ندارید جز اینکه بسوزید و بسازید!

باین وضع باید يك چاره اندیشی اساسی شود. بزرگترین وارجمندترین کار برای زن مادر شدن و زاده خود را در آغوش پر مهر خویش پروریدن است. برای انجام این وظیفه مقفلس بنحو شایسته تر، بهتر آنت کازرن خودسر نباشد، نه اینکه او آزادانیت، بلکه بخاطر اینکه بسیاری از مردان سپاهکارند. بزرگترین حق زن شوهر کردن است و برای رعایت این حق مردان از ۳۰ ساله بیالا حتما باید زن بگیرند. آنانکه زن نمیگیرند حق زنان را پایمال میکنند و اگر نیسازي به زن ندارند باید بروند در جنگل‌ها یا جانوران زندگی کنند و اگر نیازی دارند و میخواهند ناموس ندوی را بپوشه خود گردانند باید برای این نامردان پلید کفرهای سخت‌پدر نظر گرفت و آهائی را که در سن مناسب برای ازدواج از تشکیل خانواده سرباز می‌زنند از کار های کشوری بیرون‌راند.  
● **دوشیزه «ماه نوش کتابی» دانشجوی زبان میونسو:** «من يك دختر ۲۰ ساله یعنی درست همن مهرین هستم و با اینکه بظاهر باید از او چابنداری کنم کاملا او را محکوم میکنم. ماجوئها عادت کرده‌ایم که هراشتباهی مرتکب میشویم، و بی پرده تر بگویم هر اقتضای بیار می‌آوریم، فوری از خود سلب مسؤولیت کنیم و اجتماع و پدر و مادر را مقصر بشناسیم. چطور وقتی که محبت آزادی و انتقاد از قید و بند های خانوادگی میشود خود را



دختر امروز به دختران  
امروز پاسخ میدهد

## هر سؤالی و هر مشکلی داری، از نازی پیرس

استفاده کنی.

✱ نازی: حالا که میدی مدروز است موقتا مشکل تو رفع میشود چون میتوانی با استفاده از مدل‌های میدی زانوهايت را ببوشانی .

✱ مهوش سرتیپ پور: درباره دختر امریکائی و چگونگی زندگی اورپورتاژ جالبی در صفحه ۲۱ شماره ۲۶۸ مورخ شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۹ چاپ شده بود. تصدیق میکنید که تکرار آن مطالب برای سایر خوانندگان گرامی کسل‌کننده خواهد شد.

✱ ها بهادری: طرحهایی که تهیه کرده بودی عالی بود و من خودم یکی از آنها را دوختم ، مدل اولی از سمت راست ، اگر بدانی چه قشنگ شده ... اما در مورد چاپ مدلهای و طرحها در زن روز باید يك روز بیانی دفتر مجله . مثلاً بین ۱۰ تا ۱۲ صبح یا ۶ تا ۷ بعداز ظهر . برای اینکه طرحهايت بتواند چاپ شود در طرز نقاشی آنها باید سبك خاصی بكار ببری . موفق باشی های هنرمند !  
✱ م.ب.پ: اگر جای طرح مشکل دختران دانشجو در صفحات دختر امروز نیست

پس بنظر شما در کجاست ؟  
✱ پروانه : خیلی بخود مغروری عزیزم ، خیال میکنی دختر خدمتکار آدم نیست ؟  
✱ فتانه . ن: رژیم غذایی و ورزشهای تناسب اندام میتواند راه حل مشکلات باشد که هر دو در صفحات دختر امروز چاپ شده و باز هم خواهند شد.

### قد و وزن و اندازه‌های ایده‌آل !

تعداد نامه‌هایی که برای مسائل جاقی ولاغری و تناسب‌قد و وزن و اندازه‌های ایده‌آل میرسد روز افزون است و من برای اینکه بهمه جواب بدهم مجبورم از اسامی «فاکتور» بگیرم !  
✱ شیرین (بندریلوی) لیلی . ن: منوگ حاجیلو - فرزانه ش: درباره رژیم لاغری بتازگی مقاله‌ای چاپ کردیم که گمان میکنم هنوز مرکیس خنک نشده است ! ... فکر میکنید اطلاعات من بیشتر از آن مقاله جامع و کامل که از موثرتین منابع علمی خارجی ترجمه شده بوده باشد !  
✱ روح انگیز . فسوسن سراوندی - پروین افروزی - الهه ارمان - مهوش ك: اندازه‌های ایده‌آل برای ۱۵۸ متر قد اینهاست : وزن بین ۵۰ تا ۵۳ کیلو - دور سینه ۸۸ دور کمر ۵۶ - دور باسن ۹۰ - دور ران ۴۷ - دور ساق ۳۳ - دور سب پا ۱۹ .

✱ فریده صیرفی - سوسن ب - مروارید : برای ۱۵۹ متر قد اندازه‌های ایده‌آل باین شرح است : وزن بین ۵۰ تا ۵۳ کیلو ، دور سینه ۸۵ - دور کمر ۵۶ - دور باسن ۹۰ - دور ران ۴۷ - دور ساق ۳۳ - دور سب پا ۱۹ .

✱ مینا احمدی - ش.س.سوسن.ش - مهنازالف: اندازه‌های ایده‌آل برای ۱۵۴ متر قد اینهاست : وزن بین ۴۷ تا ۴۹ کیلو - دور سینه ۸۷ - دور کمر ۵۴ - دور باسن ۸۷ - دور ران ۴۶ دور ساق ۳۶ - دور سب پا ۱۸ .  
✱ پ . د : اولاً که همه مردها مثل آن پسر نیستند و نباید نسبت بهمه بدبین شوی . ثانیاً با ۱۵۳ قد و ۴۵ کیلو وزن تو يك دختر کاملاً خوش اندام هستی و حتی میتوانی ۲ کیلو جاق شوی . اندازه‌های متناسب برای تو اینهاست: دور سینه ۸۶ - دور کمر ۵۴ - دور باسن ۸۷ - دور ران ۴۶ - دور ساق ۳۲ - دور سب پا ۱۸ .

✱ ناهید . م (اصفهان) : با ۱۶۱ متر قد اندازه‌های مناسب اینهاست: وزن بین ۵۴ تا ۵۵ کیلو - دور سینه ۸۹ - دور باسن ۹۱ - دور کمر ۵۷ - دور ران ۴۷ - دور ساق ۳۴ - دور سب پا ۱۹ .

✱ ایزابل صحتی : تو که ۱۳ سال بیشتر نداری هنوز رشدت کامل نشده است که بخوای بفکر رژیم بیفتی . با وجود این اندازه‌های ایده‌آل برای ۱۵۰ متر قد را برایت مینویسم: وزن بین ۴۴ تا ۴۶ کیلو - دور سینه ۸۴ - دور کمر ۵۳ - دور باسن ۸۶ - دور ران ۴۵ - دور ساق ۳۱ - دور سب پا ۱۷ .

✱ ناهید . م (اصفهان) : با ۱۶۱ متر قد اندازه‌های مناسب اینهاست: وزن بین ۵۴ تا ۵۵ کیلو - دور سینه ۸۹ - دور باسن ۹۱ - دور کمر ۵۷ - دور ران ۴۷ - دور ساق ۳۴ - دور سب پا ۱۹ .

✱ ایزابل صحتی : تو که ۱۳ سال بیشتر نداری هنوز رشدت کامل نشده است که بخوای بفکر رژیم بیفتی . با وجود این اندازه‌های ایده‌آل برای ۱۵۰ متر قد را برایت مینویسم: وزن بین ۴۴ تا ۴۶ کیلو - دور سینه ۸۴ - دور کمر ۵۳ - دور باسن ۸۶ - دور ران ۴۵ - دور ساق ۳۱ - دور سب پا ۱۷ .

✱ ناهید . م (اصفهان) : با ۱۶۱ متر قد اندازه‌های مناسب اینهاست: وزن بین ۵۴ تا ۵۵ کیلو - دور سینه ۸۹ - دور باسن ۹۱ - دور کمر ۵۷ - دور ران ۴۷ - دور ساق ۳۴ - دور سب پا ۱۹ .

### بفرمائید جایزه بگیرید !

## ۲۰ برنده خوشبخت

### سهیلا رسولخانی - گوهر تاج شهرباری - اقدس روان آسا

### چهره‌های سرشناس

چهره‌هایی که بصورت ورق‌های بازی طرح شده و کشف هويت آنها بمسابقه گذاشته شده بود عبارت بودند از : شیدا - جانی هالیدی - سیلوی وارثان - پلمک کارتنی . بحکم قرعه ۵ جایزه سابقه (کشش سعدي) نصیب نامبرندگان زیر گردید :  
**شهرزاد سالور - شهلا سعادت مهوش مفید - عالیه علومی - لیلای امینی افشار**

### برندگان مسابقه جدول معجزه شماره

۱۴ و ۱۴

از میان کسانی که با حداکثر امتیاز بهترین راه حل هارا ارائه داده بودند بحکم قرعه برندگان باین شرح برگزیده شدند :

### گلنار یزدانی - فتانه کاظمی - شهلا احسانی - پروانه افخمی

### مهری رادور زنگنه - میناژ میثاقی - مهوش یمنی - کیانوش کیانپور راد - ژولیت کوخاب - نسرين محمود مقدم

بفرمائید جایزه بگیرید !

مسابقات جالب و ابتکاری «دختر امروز» که هر هفته ۵ برنده دارد مورد استقبال و توجه همیشگی خوانندگان جوان و با ذوق ماست و بر طبق آماري که در یکماه شهریور ۱۳۴۹ تهیه شده، جمعاً ۴۷۱۴۹ نفر طی یکماه در این مسابقات شرکت کرده‌اند که از این عده ۳۳۵۴ نفر آقایان و بقیه خانها بوده‌اند . بنابراین آمار اکثریت شرکت کنندگان در مسابقات را دختران دانش آموز و دانشجو تشکیل میدهند و پس از آنها نوبت بدختران کارمند و خانم های خانه دار میرسد و آقایان شرکت کننده در مسابقات در اقلیت قرار دارند.

این هفته اسامی برندگان ۴ سری از مسابقات اخیراً اعلام میکنیم - ۴ مسابقه دقت و ۴ مسابقه جدول معجزه - از برندگان مسابقات دقت خواهیم دید روز دوشنبه این هفته بین ساعت ۱۰ تا ۱۳ یا ۳ تا ۷ بعدازظهر و برندگان مسابقات جدول معجزه روز سه شنبه همین هفته در همان ساعتها بدفتر زن روز (خیابان فردوسی جنوبی - کوچه اتابک) مراجعه کنند . از میان این برندگان کسانی که مقیم شهرستانها باشند جوایزشان توسط پست فرستاده خواهد شد.

### برندگان مسابقه دقت : طنابهای مرموز

در این مسابقه تعداد زیادی از خوانندگان عزیز و «دقیق» شرکت کرده بودند که از میان پاسخهای درست پنج جایزه کشش سعدي بحکم قرعه نصیب نامبرندگان در زیر شد :

**بتول محتشمی - آذر وهرام**

### هر پسر جذابی را که در خیابان می بینم فوراً عاشقش میشوم !

✱ نازی جون، سلام. دختر ۱۵ ساله‌ای هستم که تازگی ها با مشکل عجیبی مواجه شده‌ام. ازچندی پیش تا بحال هر وقت در خیابان پسر جذاب و زیبایی را می بینم از او خوشم می آید و باید حتی اعتراف کنم که عاشقش میشوم. متأسفانه دوران این عشق مثل عمر گل کوتاه است و کافی است باز به خیابان بروم و پسر خوش تیبی را ببینم تا عشق اولی را از یاد ببرم . و همینطور دومی و سومی و چهارمی و ... از این وضع به تنگ آمده‌ام و قادر به مهار کردن احساس و امیال خود نیستم . میخواهم بدانم آیا دختری عاشق پیشه شده‌ام یا اینکه ستم ایجاب میکند اینطور بی دربی و زودپزود عاشق شوم ؟ تهران - نادره -

✱ چیزی که تو نام عشق روی آن گذاشته‌ای نوعی احساس ستایش آمیخته با تمایل غریزی است و چون بملط تصور میکنی عشق است احساس نگرانی و ناراحتی میکنی . هر دختری بس تو ، هرگاه فردی سالم و طبیعی باشد، به زیبایی ها مجذوب میشود و نسبت به جنس مخالف کشش پنهان و غریزی دارد . اما هیچک از اینها و حتی هر دو بر رویهم ، عشق نیست. عشق، علاوه بر اینها به تفاهم روحی و هماهنگی فکری و کشش متقابل و نوعی هدفجویی و راهیابی مشترک نیازمند است و علاوه واقفیت آن با محک مرور زمان باید سنجیده شود. اگر تو بتوانی خودت را قانع کنی که آنچه احساس میکنی عشق نیست، خودبخود بتدریج در برابر جنس مخالف دارای واکنش عادی و طبیعی خواهی شد. اما اگر این هوس های زودگذر را با عشق عوضی بگیری ، بسزودی در دامی که خود پیش پای خویش گسترده‌ای گرفتار خواهی شد . برحذر باش نادره عزیز !

### پاسخها و پیامهای کوتاه

✱ ش . ش : آنرا در آفتاب بگذار، بتدریج بوی بدش از بین میرود . اما در مورد چگونگی استفاده از آن: برای روزهای سرد زمستان مناسب است.

✱ فریده قادری (کرمانشاه) : روزی يك لیپوتزش راز وسط نصف کن و با آب آن خوب پوست صورتت را ماساژ بده . امیدوارم از این روش نتیجه بگیری.

✱ مهین.ص: نامه‌ات را که با تهدیدات مکرر در نامه و روی پاکت همراه بود خواندم و خیلی تعجب کردم که چرا بخاطر این ناراحتی های کوچک اینهمه مایوس شده‌ای. برای رفع خشکی پوست چهره‌ات هر روز آنرا با يك کرم تقویتی خوب ماساژ بده . برای رفع سرخی چشمانت از حمام جای سرد استفاده کن ، دندانهایت را هم مرتب بشوی تا زردی آنها از بین برود .  
✱ ژانت پژمان : برای رفع مشکلات میتوانی مدتی از جوراب شلواری

# گل بوسه

## تا اینجا خوانده‌اید :

آرش پسر بیست و یکساله زیبایی که در پرورشگاه بزرگ شده در کارخانه‌ای مشغول کار می‌شود. (دختر آقا) پرستار پیر پرورشگاه آرش را بخانه خود میبرد. فردا صبح آرش در حیاط‌خانه مستاجر دختر آقا با دختر هفده هجده ساله زیبایی روبرو می‌شود که نازی نام دارد. با هم حرف می‌زنند. سیمین منشی رئیس کل نیز از آرش خوشش می‌آید و با او دل می‌بازد. اما نازی که بی‌طاقت شده بود سر راه آرش قرار می‌گیرد و با او اظهار عشق می‌کند. فردا سیمین آرش را احضار می‌کند و از او می‌خواهد سیمین‌کنی خانه او را بگذرد. عصر آرش بخانه سیمین می‌رود. او دوستی بنام پرویش دارد که مثل خودش بیوه‌زن زیبایی است. با هم هم‌خانه هستند. پرویش آرش را می‌بیند و از او خوشش می‌آید و بدلیری مشغول می‌شود. فردا پرویش بدر کارخانه می‌رود و آرش را سوار می‌کند با هم به یک تریا می‌روند. پرویش به آرش اظهار عشق می‌کند و او را بخانه می‌رساند. نازی با یک اتومبیل تصادف می‌کند و آرش نازی را بوسیله همان کامیون به بیمارستان می‌رساند. در بیمارستان (آقارضا) سبلی محکمی به آرش می‌زند. آرش قسم می‌خورد که از او انتقام بگیرد. در این فرصت آرش برای گرفتن انتقام نازی را تحریک می‌کند که آقارضا را از خود براند. از آن طرف سیمین میفهمد که آرش و پرویش با هم گرم و سیمی شده‌اند. یک روز بین آنها گفت‌وگوئی سخت درمی‌گیرد و پرویش آبارتمان دیگری می‌گیرد و آنجا را

(سیمین) چنان وضعی داشت که هر کس او را میدید فکر میکرد بی‌گمان سکنه میکند و از روی صندلی نقش زمین می‌شود. با دست لبه میز را گرفته بود که خویشتن را حفظ کند. رنگش کبود شده بود و در دیدگانش حالتی بود که هم بیننده را متاثر میکرد و هم به وحشت می‌انداخت. آنچه را که می‌شنید باور نمی‌کرد اما اشکهای (دختر آقا) گواه صادق غیرقابل تردیدی بود. قدرت حرف زدن نداشت معذرا بخود فشار آورد و گفت :

— اونو کجا بردن؟ چه بلایی میخوان سرش بیارن؟

دختر آقا هق‌هق کنان پاسخ داد:

— نمیدونم والله. فقط شنیدم که مدتها توی زندون نیگرس میدارن و اگر این یارو بمیره میکشش. دارش میزنن. مثل همه قاتلها که توی توپخونه آویزنتون

## داستان دنباله دار (( نوشته پرنده ))

مبله میکند و از پیش دوستش می‌رود. فردا سیمین آرش را از کارخانه اخراج می‌کند زود پشیمان می‌شود آرش برنمی‌گردد و می‌رود خانه دختر آقا نیز ترك می‌کند و بیک مسافرخانه می‌رود. پرویش که میفهمد آرش اخراج شده درصدد یافتن او برمی‌آید و بالاخره مسافرخانه را پیدا میکند و آرش را به خانه خود می‌برد. آقا رضا آنها را تعقیب می‌کند خانه پرویش را یاد می‌گیرد و قسم می‌خورد که آرش را بکشد برساند. مهندس غازی رئیس کارخانه وقتی میفهمد که سیمین دروغ گفته عصبانی می‌شود و با او قهر می‌کند، سوسین آنها را آشتی میدهد. سیمین نزد آقای محبوب معشوق پرویش می‌رود و سعی می‌کند میانه آرش را بوسیله او بسازد. پرویش بهم می‌زند. آقای محبوب نزد پرویش می‌رود و میگوید قصد دارم ده شب نزد تو بگذرانم. پرویش بزرگت ماجرا را به آرش میگوید و او قهر می‌کند و مجدداً به مسافرخانه می‌رود. شب محبوب می‌آید و آقارضا تصور اینکه او آرش است با کلیدی که قبلاً ساخته بود وارد خانه میشود و او را با جاقو می‌زند و می‌گریزد. پرویش و همسایگان محبوب را به بیمارستان می‌رسانند. محبوب عسل می‌شود اما در بیهوشی فرو می‌رود ولی قبل از بیهوشی می‌گوید آرش مرا زده. آرش و پرویش بازداشت می‌شوند و زندان می‌روند. پس از چند روز که محبوب از خطر مرگ میرهد می‌گوید پرویش بیگناه است او را آزاد می‌کنند اما دختر آقا نزد سیمین می‌رود از او برای نجات آرش کمک می‌خواهد. اینک بقیه داستان.....

میکنم.

(سیمین) که دل شنیدن این مطالب را نداشت، با دست صورت خود را پوشانید و گفت :

— وای نگین. شامو بخدا نگین. من نمیتونم بشنم. دلم داره توی سینه‌ام آب میشه. میسوزه. نمیدونم چه جوری بگم. قلبم آتیش گرفته. الو گرفته. نمیدونم چیکار میتونم بکنم. از من چه خدمتی برمیاد؟

دختر آقا با گوشه چادر نماز اشکهایش را سرد و پرسید :

— شما اون یارو محمود آقارو میشناسین؟

— محمود آقا نیست. محبوب اسم فامیلش. آخرش به (ب) ختم میشه.

— من که (ب) نمیدونم چیه. شامو بخدا اگر میشناسیش برین به سری بهش بزنین. اگر این مرد بمیره آرش

اعدام میشه. ای خدا. باین بچه بیگناه کمک کن تو خودت چاره‌سازی. خداوند! تو مسبب‌الاسبابی. چون منو بگیر به آرش صدمه‌ای نزن. من دیگه عمر خودمو کردم. از این دنیا طلبی ندارم اما این چون اول زندگیشه. هنوز خیلی امید و آرزوداره. میدونستم آخر این زن لوند خوشگل جز جیگر زده به بلایی بر این پسره میاره. من مگه از مرگم خبر نداشتم باشم و گرنه هم‌چو رو پیش‌بینی میکنم و حلس می‌زنم و عینا همون اتفاق میفته.

وقتی دختر آقا حرف میزد سیمین اشک بچشم آورده بود اما خویشتن داری می‌کرد و جلو سبیل اشک را میگرفت. بالاخره وقتی که او سکوت کرد و با گوشه چادر نماز به پاك كردن صورت اشک‌آلود خود پرداخت گفت :

— من نمی‌خوام با این مرد کثیف ملاقات کنم. ازش بیزارم. معذرا بخاطر (آرش) میرم بهش سر می‌زنم. مطمئن باشین که این پیرمرد دوسران کثیف‌نیمیره مثل لك صدتا چون داره. بعلاوه آدمهای پولدار آسب ناپذیرن. مرگ‌دربسراغشون میره چون با پول جلو مرگ‌درو میگیرن. محبوب هم پول داره، قدرت داره. اگر لازم باشه بزرگترین دکترهارو از خارج میاره و کاری میکنه که خزرائیل ازش فرار بکنه.

سهرچی می‌خواه بشه. چه بمیره، چه نمیره. فرقی بحال من نداره. مهم اینه که قبل از مرگش به او ناله که اومدن آرش بدبخترو گرفتن و بردن بگه که آرش اینکارو نکرده. آخه اون شب توی مسافرخونه خوابیده بود. برای من قسم خورد. آرش توی عرش به کلمه دروغ نگفته. خیلی سال پیش بچه‌های پرورشگاه شیطونی میکردن و با کفش میرفتن روی ملافه تختخواب همدیگه که مثلا رفیقشون تنبیه بشه. یکمرتبه آرش اینکارو کرد. همه دروغ میگفتن و حاشا میکردن اما تا (آقا) از آرش پرسید تو اینکارو کردی گفت بله. و اسه اینکه اونم اومد روی تخت من. دروغ نگفت آقا هم و اسه همین راستگویی بخشیدش. دیگم از اینکارها نکرد. مقصودم اینه که آرش دروغگو نیست. مخصوصاً بن دروغ نمیکه. گفت شب توی مسافرخونه بودم.

— من آرش رو میشناسم. اون اهل جاقو و آدمکنی نیست. چشم من فوراً میرم سراغ محبوب.

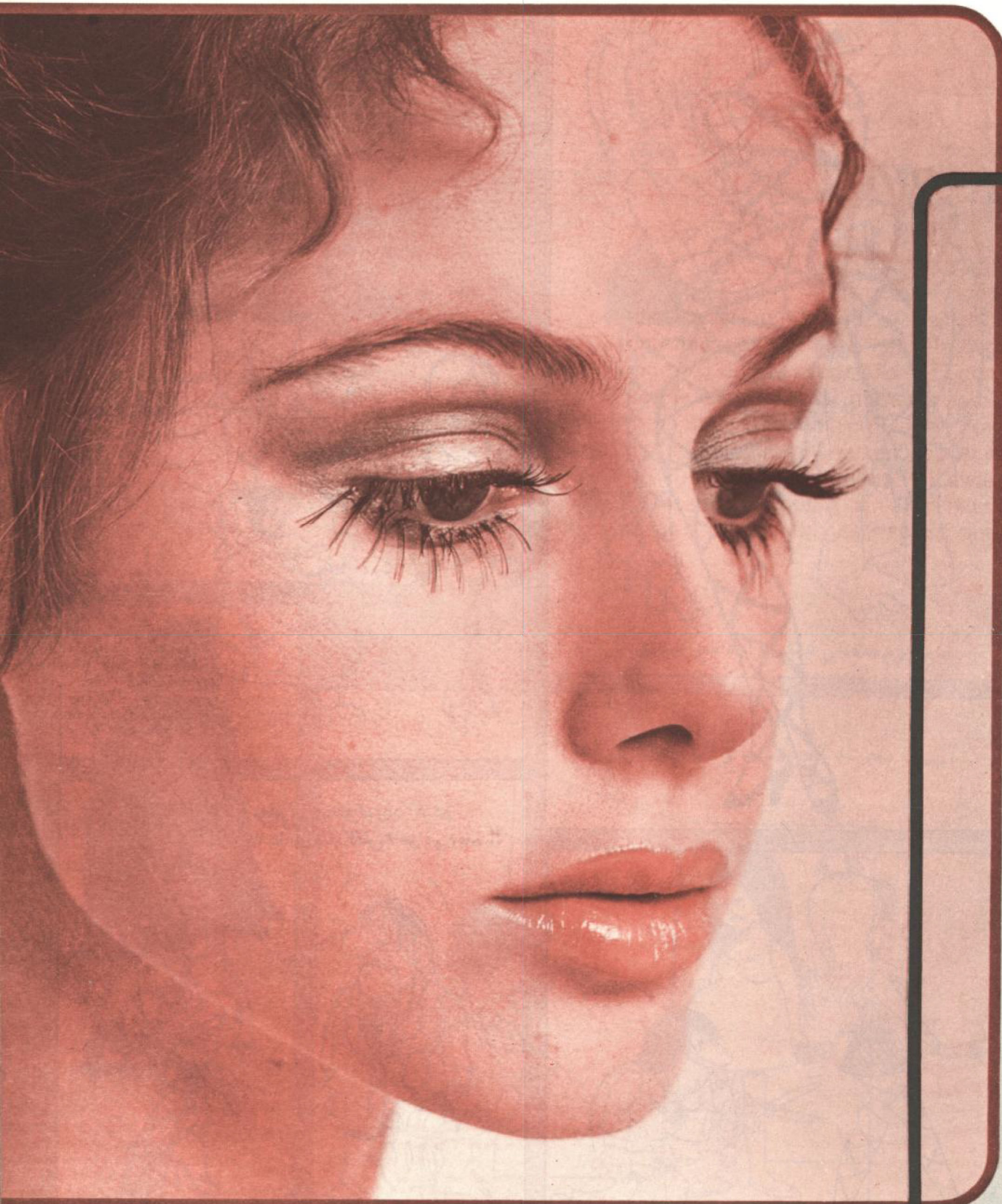
دختر آقا ساعتی آنجا نشست و حرف زد. بعد بعزم خدا حافظی برخاست. موقفی که می‌خواست از اتاق خارج شود چادرش را روی سر جابجا کرد و گفت :

— بن قول بدین که دنبال اینکارو بگیرین.

(سیمین) آهی کشید و جواب داد:

— مطمئن باشین. من قبل از شما باید بخودم قول بدم. شما مادرانه اونو

بقیه در صفحه ۹۰



# کفش بند بندی، مد روز!!

از کامبیز درم بخش



- مطمئنی با این  
کفش های «بند»ی  
بیشتر بهمون  
«بند» میکنن!؟



- عزیزم مطمئنی «بندشلوار» منو ندیدی!؟



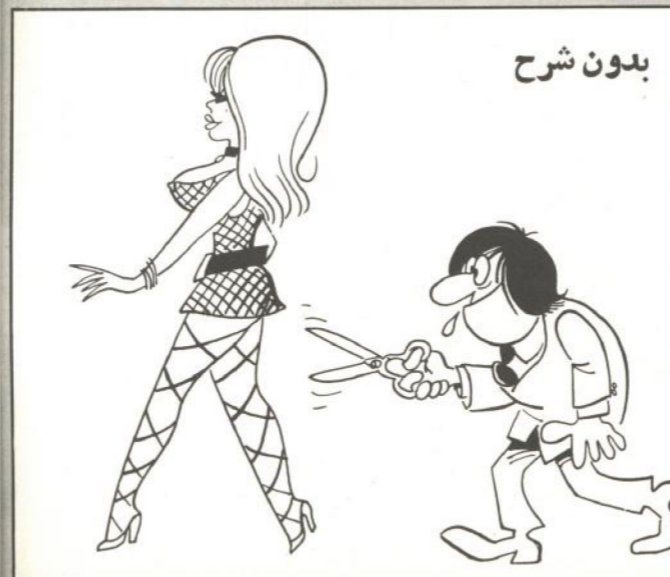
رختشو:  
خانم بند رخت هارو بستین به پاتون،  
من حالا رخت هارو کجا پهن کنم!؟



بدون شرح



مادر به دختر - آخر «بند» و آب دادی



بدون شرح



- معذرت میخوام دیر کردم  
آخه داشتم بند کفش هامو می بستم !!



# بارواج مد بلند، کشف تازه‌های شد:

## چرا طول دامن بابر جستگی سینه نسبت مستقیم دارد...

هر قدر دامن کوتاه باشد سینه صاف‌تر و محوتر است و اکنون که میدی و ماکسی مد شده، سینه‌ها برجستگی سابق خود را باز می‌یابند

برای اینکه شیک‌پوش و مطابق مد روز جلوه کنید، قبل از انتخاب سینه‌بند ابتدا به اندازه دامن خود توجه داشته باشید.

مد جدید ماکسی و میدی کادر پاتیز و زمستان امسال جانشین میدی می‌شوند، فقط عبارت از بلند شدن دامن‌ها نیستند. این موج نو با ویژگی‌هایی که مدسازان برای آن در نظر گرفته‌اند، هیکل و سیمای زن را بطور کلی دگرگون میکند و برای شیک‌پوشی و زیبایی ابعاد تازه‌ای ارائه می‌دهد. یکی از مهم‌ترین تغییرات مد جدید اینست که پس از نزدیک به ده‌سال، اکنون باردیگر سینه برجسته و مشخص مد می‌شود.

از قریب ده‌سال پیش، هنگامیکه دامنها قوس صعودی را شروع کردند، سینه برجسته و نمایان که فلا یکی از عوامل مهم زیبایی و تناسب هیکل زن شمرده میشد، بتدریج مورد عدم توجه قرار گرفت و وقتی که میدی ژوب مد شد، یکی از مشخصات شیک‌پوشان سینه صاف و بدون برجستگی بود تا حدی که «توییگی» با هیکل باریک و ترکه‌ای و پستان‌های محو بصورت مظهر زیبایی زنانه معرفی شد. اکنون با تغییر معیارهای زیبایی‌شناسی و شیک‌پوشی، سینه مشخص و پستان‌های برجسته و متناسب دوباره در لباس‌های مد جدید امکانی برای خودنمایی و جلوه‌گری پیدا میکنند و بدین ترتیب نکته جالبی که نتیجه‌گیری میشود اینست که بین کوتاهی و بلندی دامن و وضع و شکل سینه ارتباطی هست، هرچه دامن کوتاه‌تر میشود سینه کوچکتر و بی‌شکل‌تر میگردد و برعکس در دامنه‌های میدی و ماکسی، سینه‌ها برجسته‌تر و نمایان‌تر میشوند.

در لباس‌های میدی، سینه و پستانها حتی المقدور باید صاف و محو و نامشخص باشند، بهمین جهت پستان‌بندهایی که زیر اینگونه لباسها باید پوشید، از نوع سبک و نازک و بصورتی است که سینه‌ها را مشخص و برجسته نشان ندهد. در مدل‌های میدی و ماکسی پستان‌بند ضخیم‌تر و درشت‌نما تر میشود بطوریکه سینه‌ها را کاملا برجسته و نمایان نشان میدهد.

نه با بیست سال پیش داستان سینه و پستان‌بند کاملا با امروز تفاوت داشت. در دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ هنگامی که «مربلین مونترو» و «جین راسل» نمونه کامل اندام زیبا و متناسب بشمار میرفتند، پستان

مربوط به سینه و پستان را که حاصل تجربیات پزشکان و کارشناسان است بصورت سؤال و جواب بنظر تان میرسانیم : سؤال - آیا يك زن میتواند اصلا سینه بند نیند؟ جواب - این مربوط به خود آن‌زن اکنون تازه‌ترین دانستی‌های علمی

بندها کاملا قفلور بودند و زائده لاستیکی داشتند و مخصوصا طرح آنها طوری بود که نوک پستان را بطور غیر طبیعی برجسته نشان میداد. رفته رفته از قطر وضخامت پستان بند کاسته شد و انواع سبک‌آن‌بازار آمد، این پستان‌بندها دیگر نوکشان آنقدر برجسته نبود. از سال ۱۹۶۵ بعد سینه‌بندها مرتبا کوچک و سبک و نازک شدند تا آنکه اصولا سینه صاف رواج یافت، چند سالی هم این مد با تغییراتی شیوع داشت، بعد از آن رفته رفته سینه‌بندهای نسبتا ضخیم ظاهر شدند و اکنون امسال با دامنه‌های بلند و متوسط (میدی و ماکسی) بازهم سینه‌های برجسته نمایان شده‌اند.

### سؤالاتی پیرامون سینه

ج - آیا ممکنست پستان‌ها بر اثر خوردن قرص‌های ضد حاملگی بزرگ شوند؟ ج - بلی امانه در تمام موارد، قرصهای ضد حاملگی درپاره‌ای موارد باعث آن میشوند که آب را در نسجهای نگهدارند، این نگهداشتن آب در نسجهای پستان باعث تورم و در نتیجه بزرگی هر بیست یا سی نفر که قرص ضد حاملگی می‌خورند یکی ممکنست این وضع برایش پیش آید.

ج - چگونه میتوان سینه بزرگ‌را کوچک و متناسب کرد؟ ج - در پستان نسجهای چربی وجود دارد و اگر خانمی که ورزش بیش از میزان طبیعی است برای لاغر شدن رژیم بگیرد، مقداری از چربی‌های بدنش آب شده از بین می‌روند، چربی‌های سینه و پستان هم قسمتی از آنهاست. در نتیجه پستانش کوچک خواهد شد.

ج - آیا ورزش میتواند در اندازه پستان موثر واقع شده آنها را درشت‌تر کند؟ ج - خیر، بهیچوجه، ورزش در اندازه پستان هاموثر واقع نمیشود ولی میتواند ماهیچه‌های سینه را که پستان روی آن واقع شده است ضخیم‌تر کند. وقتی این ماهیچه‌ها رشد کرده بزرگ شدند بنظر می‌آید که پستان‌ها هم که



سینه‌بند مناسب برای دامن میدی

روی آنها قرار گرفته‌اند بزرگتر شده‌اند زیرا محیط سینه بر روی هم زیادتر و بزرگتر از اول شده‌است. ج - آیا برای زایمان و بچه‌شیردادن شکل پستان‌ها تغییر میکند؟ ج - بلی، بعد از آنکه نوزاد بدنیا آمد شکل پستان‌ها اندکی تغییر میکنند و بعد از شیردادن تغییر آن محسوس‌تر است. مادری که بچه شیر میدهد، با مادری که بچه خود را از پستان‌خویش شیر نمیدهد، پستانش کاملا متفاوت خواهد بود. تغییر شکل عمده در اینستکه بعد از زایمان و بعد از بچه شیردادن پستان زن آویزان و شل شده و سفتی اولیه را از دست میدهد.

ج - آیا زایمان در اندازه (ونه‌شکل) پستان‌ها هم اثر می‌گذارد؟ بسیاری از زنان هستند که می‌گویند بعد از زایمان پستانشان بزرگتر یا کوچکتر شده‌است. ج - اندازه پستان‌ها به ندرت تحت تاثیر زایمان یا بچه شیردادن قرار می‌گیرد

بقیه در صفحه ۹۵

# رابطه سینه بدامن!

سینه‌بند مناسب برای دامن بلند و ماکسی



سینه‌بند برای میدی ژوب و شلوار بلند



سینه‌بند برای میدی ژوب و شلوار بلند



# رازهای سلامت و طول عمر

از : دکتر طه‌مروت فروزین

## چرا بعضی از خانمها حامله نمیشوند؟

در میان نامه های فراوانی که از خوانندگان عزیز زن روز داشتیم نامه دو تن از خوانندگان سخت مرانراحت کرد ، زیرا احساس کردم که بنای سعادت و کانون خوشبختی دوخانواده بعلت نداشتن فرزند درحال فروریختن است و این دوخانم میخواهند بهر قیمت که شده نگذارند ساداتشان دستخوش تزلزل گردد .

این دو خانم بطوریکه خودشان نوشته بودند ، شوهرانشان کاملا سالم هستند . یعنی علت بچه‌دار نشدن آنها مربوط به خود این دو خانم بوده است و سوال کرده‌اند که آیا میتوان برای حل این معما راهی یافت و این گره کور را کشود و گل خوشبو و پرطراوت سعادت آنان را از بربر شدن رهائی بخشید ؟

باید بگویم قضاوت درباره بیماری که پزشک نمی‌بیند از کار های بسیار دشوار است و امکان ندارد که همینطور فرضی گفت که هر یک از این خانمها چرا حامله نمیشوند .

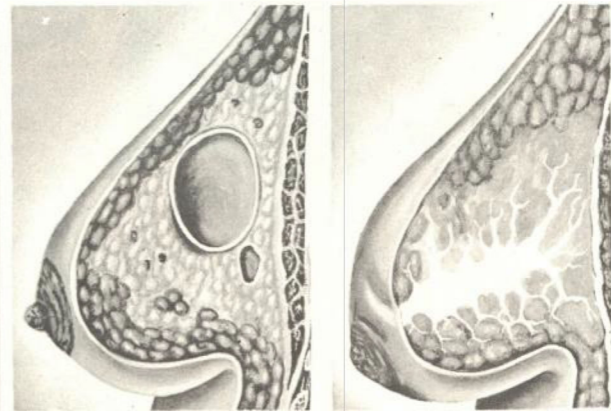
گاه حامله نشدن بعلت ورم دهانه رحم است یا ترشحات دستگاه تناسلی زنی زیاده‌تر از حد طبیعی است و یا از نظر شیمیایی و پزشکی دارای ترکیب سالم و بی ضرری نیست . در نتیجه در چنین محیطی اسپرماتوزوئید یعنی سلول زنده نر زود تلف میشود و عمرش کفاف نمیدهد که خود را بداخل رحم برساند و در آنجا با تخمک که از رحم آمده است ترکیب شود .

گاهی بعضی از بیماری های گردن رحم مانع عبور سلول نر به داخل رحم میشود ، زمانی رشد رحم بقدری کوچک است که برای چنین رحمی امکان آستن شدن وجود ندارد . گاهی رحم زنی متورم و غفونت یافته و در چنین محیطی سلول مرد و سلول زن نمیتوانند با هم ترکیب شوند . گاهی لوله های رحمی مسدود میشود و تخمک نمیتواند از تخمدان خود را بداخل رحم برساند .

بعضی اوقات تخمک سالم نیست و بعلت گوناگون زود از بین می‌رود و برابر سلول نر سلول ماده‌ای یافت نمیشود که با آن ترکیب شود . زمانی آستنی انجام میشود و دوسول با هم ترکیب میشوند ، متاسفانه بعلت اشکالات و اختلافات هرمونی ، این تخم ها که از ترکیب دو سلول نر و ماده بوجود آمده‌اند نمیتوانند مدت زیادی در رحم باقی بمانند و میافتند .

گاهی آستنی تاماهای بیشتری پیش می‌رود ، اما زنی چنین خود را بعلمت گوناگون مثل بیماری رحم ، اختلالات هورمونی و اختلالات خونی سقط میکند و بالاخره خیلی از مواز دیگر برای

بقیه در صفحه ۸۷



## سرطان پستان را بشناسید

هر خانمی وظیفه دارد همانطوریکه روزها به آرایش خود میپردازد و با دندان های خود را تمیز میکند به معاینه پستان های خود نیز اقدام کند . بسیاری از مواقع در اثر همین معاینه يك خانم دقیق میتواند شخصا غده‌ای را که در پستان دارد کشف کند و در کشورهای خارج مثل انگلیس و آمریکا ۵۰٪ در صد از بیمارانی که غده‌ای در پستان دارند خودشان موفق به کشف آن شده‌اند .

بهر حال اگر در موقع معاینه پستان هایتان موفق به کشف غده‌ای شدید دیگر درنگ نکنید . مقصود این نیست که بترسید و آرامش خود را بهم بریزید ، زیرا تعداد زیادی از غده‌ی که در



پستان ها یافت میشوند بی خطر هستند ، اما بهر حال در آوردن این غدد نیز لازم است ، چه از یکویه تشخیص بیماری کمک میکند و خیال شما راحت میشود و از سوی دیگر يك غده بی‌خطر و معمولی ، هم ممکن است آینده بدی پیدا کند . غدد سرطانی در مراحل اول آزاد بوده و به پوست نمی‌چسبند و بهمین جهت به راحتی در داخل غده پستان حرکت میکنند ، ولی بعدا غدد سرطانی از داخل به پوست چسبندگی پیدا میکنند و دیگر حرکت نمیکند . شما در اینجا پستانی را می‌بینید که ظاهرا عیبی ندارد ولی اگر خوب دقت کنید

بقیه در صفحه ۸۷

## خاصیت باروتی دستمال کاغذی !

دستمال کاغذی دارای فواید زیادی است . از نظر خواص بهداشتی مزایای بیشماری نسبت به دستمال های پارچه‌ای دارد ، به آسانی مصرف شده و زحمت شستشو و تمیز کردن ندارد و بهمین جهت روز بروز در سراسر جهان از این دستمال بیشتر استفاده میکنند . جنس دستمال کاغذی معمولا از چوب فشرده و گسیل شده و حاوی مقادیر زیادی سلولز است . بعضی از دستمال های کاغذی خیلی نرم و فشرده نشده و فوق العاده لطیف و صاف است و بهمین جهت بیشتر مردم این نوع های کاغذی را به دستمالهایی که اندکی فشرده هستند

بقیه در صفحه ۸۷

## خطری دردوقدمی شما

در منزل شما خطری وجود دارد که شاید هنوز متوجه آن نشده و ندانسته باشید که عامل این خطر چیست ؟ این خطر وجود تعداد زیادی از حشرات در اطراف شما ، در انبار ، غذاهای شما ، در یخچال شما ، در گنجبه و قفسه بندی آشپزخانه شماست .



سوسک ، یکی از این حشرات خطرناک است که متاسفانه میتواند در بدترین وسخت‌ترین شرایط تخم‌گذاری و تولید مثل کند . سوسک انواع واقسام مختلف دارد ، ولی هیچکدام با اندازه سوسک‌های پرنده و قهوه‌ای معمولی خطرناک و فراوان نیستند . این سوسک‌ها که غذای خود را از غذاهای مانده و انبار شده انتخاب میکنند میتوانند در سخت‌ترین شرایط زندگی کنند . مدتها گرسنگی را تحمل کنند و خیلی زود نسبت به مواد حشره کش مقاوم میشوند و بسیاری از داروهای کشنده حشره نمیتواند آنها را از بین ببرد .

سوسک‌ها معمولا ناقل و حامل بسیاری از میکروب‌ها هستند بهمین جهت هرگاه در میان غذای انسان بیفتند یا مقداری از غذای انسان را بخورند محققا آنها آلوده میکنند . و بهمین دلیل شما باید حتما برای مبارزه با این حشره بیماری‌زای و اسباب زیادی بر انگیزید و بدانید که این حشره در نقاط کم نور ، زیر گنجبه ، یخچال ، کمد و قفسه تخم میکند و سرعت تولید مثل آن نیز زیاد است . بهمین جهت لازم است هر دو سماء یکبار نقاط کم نور و محفوظخانه خود را با مواد حشره کش سمیایی کنید و در ضمن سعی کنید از گذاشتن مواد غذایی در دسترس این حشره خودداری کنید ، یعنی مواد غذایی را در ظروف مخصوصی نگاهداری کنید و ریزه های غذا ها را بهر گوشه‌ای نیندازید . البته بعضی از نقاط خانه بیشتر از سایر محل‌ها به سوسک‌زدگی دچار میشوند . آشپزخانه یکی از همین محل‌هاست . بهمین جهت شما باید بخاطر سالم نگه داشتن غذاهای مصرفی خود مراقبت و دقت خود را در آشپزخانه بیشتر از سایر مکان‌های خانه کنید و هر آشپزخانه ای را که به یخچال ، چراغ گاز و وسائل طبخ نیاز دارد ، بیک حشره کش که قوطی و ظرف آن کاملا مشخص باشد نیز نیاز دارد و حشره کش‌هایی هم بافتار از محفظه خارج شده و قدرت نفوذ بیشتری دارد بر حشره کش‌های معمولی رجحان دارند .

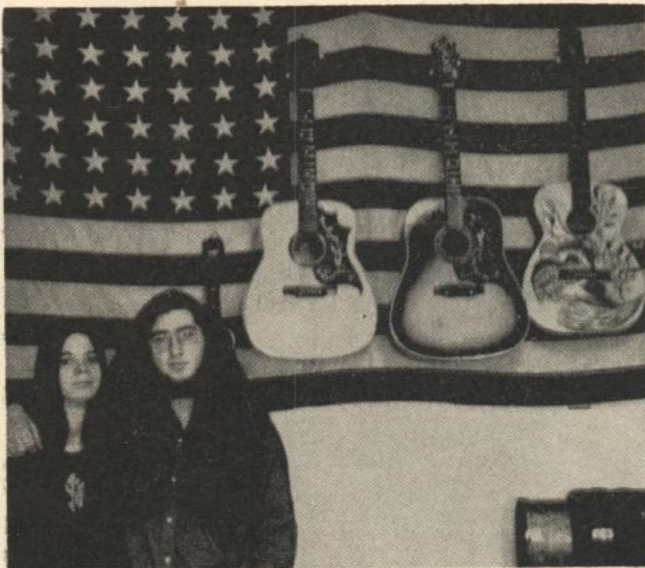
در این عجیب ترین مدرسه دنیا قانون و مقررات وجود ندارد - دختر و پسر ، شاگرد و استاد در کنار هم می‌خوابند - سرکلاس درس کتک کاری می‌کنند - عده‌ای نماز و مراسم مذهبی بجا می‌آورند و در همان حال عده‌ای رقص و پایکوبی میکنند - يك دوشیزه محصل هم مثل بوداییها به تزکیه نفس می‌پردازد . سگها و گربه‌ها هم فریاد های گوش‌خراش می‌کشند .

# عجیب ترین کالج جهان !

مدرسه‌ای بی نظیر - با دانشجویانی بی مانند



گاه بحث هفتگی به کتک کاری میکشد !



مجلسی مشاعره به سبک شرقی

«بن‌سليم» Ben Salem بنام عجیب ترین مدرسه جهان است ، در واقع يك کالج است ، یعنی مانند سایر کالج ها ، وقتی دانش آموزی چند سال در آن تحصیل کرد ، میتواند به دانشگاه برود ، این کالج در نزدیکی ناحیه «بردتکن» در نیویورک واقع شده است ، با اینکه به هیچیک از کالج‌های آمریکا یا سایر کالج‌های دنیا شباهت ندارد . در این مدرسه هیچ مقررات و نظامنامه‌ای وجود ندارد ، در اینجا هیچ همانطور که به یخچال ، چراغ گاز و وسائل طبخ نیاز دارد ، بیک حشره کش که قوطی و ظرف آن کاملا مشخص باشد نیز نیاز دارد و حشره کش‌هایی هم بافتار از محفظه خارج شده و قدرت نفوذ بیشتری دارد بر حشره کش‌های معمولی رجحان دارند .

بنام طبقه‌های آپارتمان پنج طبقه این کالج تا صبح روشن و پرسر و صد است . سگهای محصلین پارس میکنند و گربه‌هایشان فریادهای گوش‌خراش میکنند ، آفت‌قدر غالباً محصلین این مدرسه به رقص و پایکوبی می‌پردازند و اتفاق افتاده است که



نوازش برای رفع خصومت از یک هنرکلاسی

هر موقع که بخواهد میتواند دعا بخواند و نماز بگذارد ، همین مرد جوان در عین حال حاضر به شنیدن اعتراضات نیز هست . جالب اینست که در همان حال که افرادی مشغول دعا و نماز هستند یکمرتبه بلندگوهای اتاقهای دیگر صدای موزیک کلاسیک یا موزیک مردم پسند را در فضا پخش میکنند و این صدا آنقدر بلند است که به محیط خارج از مدرسه نیز میرسد . اگر همسایگان به رئیس مدرسه تلفن کرده شکایت کنند ، آقای «فریمان» همان پشت تلفن خمیازه‌ای می‌کشد ، ریشش را می‌خاراند و با خونسردی میگوید :

« میتوانید به پلیس شکایت کنید . اگر آنها به پلیس شکایت کردند و مقامات انتظامی مداخله نمودند فریمان دانشجویان را بدست آنها می‌سپارم تا خودشان بک‌جوری باهم کنار بیایند ! ممکن است شما بگوئید اینها يك



هنگام صرف غذا بساط سفره درویشانه است

مشت خل و دیوانه هستند که گرد هم جمع شده‌اند . این ممکنست ، اما باید در نظر گرفت که قضاوت در این امر مربوط میشود بطرز فکر شخص و مخصوصا بن شخص . رئیس کالج از هر شاگردی در سال مبلغ ۲۳۰۰ دلار خرج تحصیل به اضافه ۵۰۰ دلار بابت اجاره منزل می‌گیرد . (جمعاً ۲۲ هزار تومان) . بسیار اتفاق افتاده است که مثلا پدری زر زده به این مدرسه آمده و مشاهده کرده است پسرش بجای درس خواندن در يك اتاق براز دودسیگار نشسته مشغول خواندن افسانه‌های علمی است ، یا دارد میرقصد و یا دیر وقت است و او مشغول مشق و تمرین گیتار است ،

میان این سرو صدا و جنجال ، در یکی از اتاقها دوشیزه زیبایی چهارزانو روی زمین نشسته و شع در برابرش روشن کرده و مانند کنیهای بودایی مشغول خواندن ورد و تزکیه نفس است ! مرد جوانی در این کالج نقش کشیش برآمده دارد ، او یکی از اتاقهای کالج را بشکل کلیسا در آورده و در آنجا هر کس

بقیه در صفحه ۹۹

انجمن بین‌المللی خیاطان مردانه پیشنهاد می‌کند:

# مردها یکنواخت شده‌اند، طرح و رنگ لباسهای مردانه باید عوض شود

در اجتماع بین‌المللی کارشناسان و طراحان مد مردانه که سه هفته پیش در شهر کلن آلمان تشکیل شد تغییرات اساسی و چشمگیری برای لباس‌های مردانه پیشنهاد شد که موجب عوض شدن شکل و شمایل مرد در آستانه سال ۱۹۷۱ خواهد شد.

سخنگوی این اجتماع به خبرنگاران گفت:

— هدف ما از بین بردن رنگهای خاکستری و تیره و مرده در لباس و پوشاک مردانه است. فورم کنونی کت و شلوار چهارصد سال است که به همین وضع و شکل اندام مرد را می‌پوشاند و این روزگار دراز سیمای مرد را همیشه یکنواخت و خسته کننده جلوه داده‌است. ما رنگهای جوان، شاد و دلپذیر را برای پوشاک مردانه پیشنهاد کرده‌ایم، یخه‌کت و پالتوها باید پهن‌تر شود و چرم و پوست در پوشاک مرد خاصه یخه‌پالتوهای زمستانی بکار رود و طرح لباس‌ها از حالت یکنواخت و کسل کننده درآید و خطوط لباس مردانه باید منقش و مصور و دلچسب و گیرا بشود.

انجمن طراحان و خیاطان بهمه

پارچه لباس دو نامزد — یا دو همسر می‌تواند هماهنگ و نظیر یکدیگر باشد. →

مردان جهان پیشنهاد می‌کند. — آقایان لطفا خودتان را از یک نواختی خلاص کنید. برای لباس از طرحها و پارچه‌ها و رنگهای زنده و شاداب استفاده کنید. خطوط کت و شلوار کلاسیک و معمولی را بشکنید و اجازه دهید طرح یخه — دکمه‌ها و برش کت و شلوار شما شکلی تر و دلپذیرتر انتخاب شود. کمی جرات و نو طلسمی در خود بیافرینید و در تهیه پوشاک خود از شیوه‌های جدید و جذاب پیروی کنید. چرا از پوشیدن پیراهن‌های رنگین یا گلدار می‌ترسید. چرا کراوات‌های شاد و پهن نمی‌زنید. چرا طرح یخه‌کت خود را عوض نمی‌کنید.

سخنگوی انجمن طراحان پیشنهاد کرد:

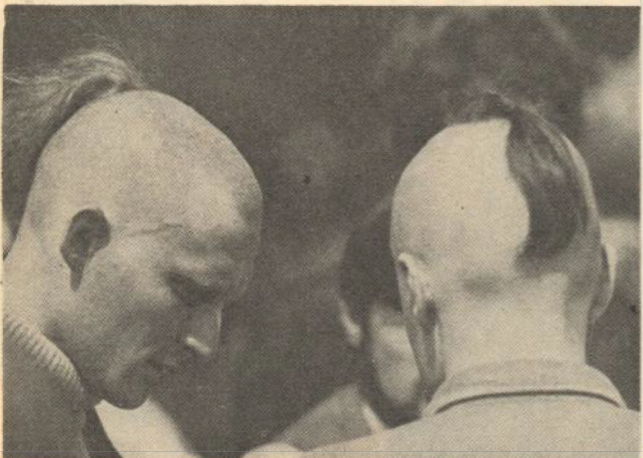
— رنگهای آبی — قهوه‌ای — فیروزه‌ای — بنفش پر رنگ — نارنجی و زرد یخه و تیره — بژ — سبز سیر و انواع رنگهای دلپذیر و شاد دیگر می‌توانند در پوشاک مردانه انقلاب بزرگی پدید آورند و سیمای مرد ۱۹۷۱ را بکلی تغییر دهند.

بقیه در صفحه ۱۰۰

↓ برای زمستان سال ۱۹۷۱ است.

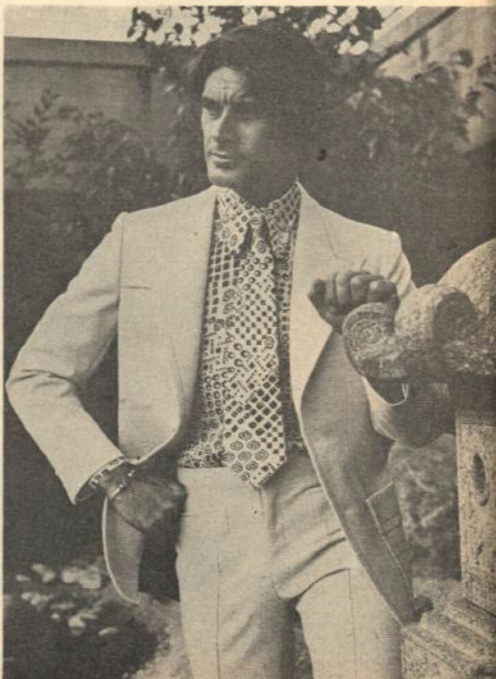


دومدل موی بلند مردانه که اخیراً ↑ در آلمان قریب متداول شده‌است.



↑ دو مدل موی مردانه بسک‌مغولی و دم‌اسبی که کاملاً استثنائی است و بوسیله جناح تند رو در لندن ابداع شده‌است.

یخه و فورم کت مردانه می‌تواند متنوع ↑ و گوناگون باشد. مثلاً این لباس را با یک پلورر یخه چسبان می‌توان در ضمن کار روزانه پوشید. پارچه آن جنافی و برنگهای مختلف است.



يك رای انقلابی و يك  
پیروزی بزرگ برای زن!

دادگاه کلن رای داد :

# خانه‌داری نوعی شغل است و باید در ازایش حقوق گرفت!

مجله اشترن : معتقد است

## پیروزی خانم (دگمار کلر) پیروزی تمام زنان دنیا است!

خانم (دگمار کلر) ده سال تمام برای حفظ حقوق خود مبارزه کرد و چون صخره‌ای پانزده قانون کنتراکت را این خانم ده سال ، ماهی سه چهاربار سنگهای کف عمارت دادگستری (کلن) آلمان را زیرپاشید تا بالاخره پیروز شد.

پیروزی او را زنهای آلمان جشن گرفتند ، زیرا این پیروزی در حقیقت پیروزی تمام زنهایست ، زیرا برائسر بافشاری های خانم کلر بود که بالاخره دادگستری کلن دل بدربار زد ، و درباره پرونده چند هزار برگی او که از دادگاه بدوی گرفته تا استیناف و دیوانعالی دست بدست گشته و خاک خورده بود رائی انقلابی به مضمون زیر صادر کرد:

**«خانه‌داری نیز درست مثل هر کار دیگر (نوعی شغل) است و باید درازایش مزد پرداخت شود»**

مجله آلمانی (ویدال) نوشت : «با صدور این حکم زمین زیربای شوهران آلمانی سست شد و قدمی تازه بلند و انقلابی در راهتایین حقوق مالی واجتماعی زن بجلو برداشته شد . این حکم قضائی در تاریخ بی نظیر است و چه بسا که رویه

سه ساعت دوخت و دوز



۶ ساعت رختشویی

و جامعه شناسی از سالها قبل به نوعی شغل بودن خانه‌داری اعتراف کرده و حتی آنرا ارزشیابی کرده بودند و می‌گفتند که برای خدمات کدبانوها در خانه باید ارزش مالی و حقوقی قائل شد.

بموجب برآورد این دانشمندان ، زنان آلمانی ۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ساعت در سال یا بطور متوسط ۶۸ ساعت در هفته در چهار دیواری خانه خود فعالیت و بیگاری و کلفتی بی مزد و موجب می‌کنند و اگر قرار بشود به این شغل مزدی تعلق گیرد، زن آلمانی باید برطبق قانون کار آلمان هر هفته ۵۸۰ تومان (قریب ۴۰۰ مارک) حقوق بگیرد ، و مجموع این حقوق با یک سوم

درآمد ملی کشور را شامل میشود. این برآورد از طرف دانشمندان بدقت صورت گرفته و جدول اشل ریز حقوق يك کدبانوی فعال و خانه‌دار پس از سال ها تحقیق و مطالعه تنظیم گشته است . جدول مزبور تماشائی است زیرا نشان می‌دهد چگونه نیمی از جمعیت دنیا به بیرحمانه‌ترین وضع توسط شوهران استمار می‌گردند و به بیگاری گرفته میشوند و در پایان عمر و زندگی نیز کسی از کارفعالانه آنها نه تنها تقدیر و تحسین نمی‌کند بلکه آنرا يك وظیفه اجباری تلقی می‌کند . عبارت دیگر زن خانه‌دار دست کم چهل

دو ساعت پرستاری



۲۲ ساعت آشپزی



دو ساعت سرو کردن غذا



دو ساعت مرتب کردن تختخوابها



سال در خانه شوهر برای همسر و فرزندان وقت و انرژی صرف می‌کند بدون آنکه کار او توأم با ترفی و تعالی و پاداش باشد و جامعه نیز تا بحال خدمات خانه‌داری را جزو وظایف مجانی و بلاعوض تلقی کرده و قدر و اعتبار واقعی آنرا تشخیص نداده است . چه بسا صورتهای صاف و قشنگ مادران که در راهزحمات خانه‌داری پرچین و چروک شده و دستهای لطیف آنها در رختشویی و ظرف‌شویی و زمین شویی زیر و خشن گشته و تاب و توان جسمی آنها برای آسایش و رفاه همسر و فرزند نابود شده است ، بدون آنکه جامعه و مردم به اهمیت شگرف این فداکاری ارج کافی بگذارند.

بقیه در صفحه ۹۸

۸ ساعت نظافت



صفحه ۳۴

صفحه ۳۵

# مشق

## مرد سخن میگوید

«زنی ساده ، بسی آرایش و»  
«معمولی بود که در این»  
«جدائی تقصیری نداشت ،»  
«با آنکه او را دوست نداشتم»  
«معهدا از بهم خوردن این»  
«از دواج فوق العاده ناراحت»  
«شدم ، دلیل آنرا اکنون»  
«میخوانید .»

این مرد را برای اولین بار در اداره مجله ملاقات کردم ، جوانی بود بلندبالا ، خوش هیكل ، باقیافه ای جذاب و مردانه ، پوستی گندمگون و موهای پریش متکی . لباس بسیار شیک و مرتبی پوشیده بود ، رفتاری سنگین و در عین حال دوستانه داشت روی پرده مردی خوش قیافه و جذاب جلوه میکرد و سی ساله مینمود . وقتی فهمیدم برای نقل سرگذشت و علت بن بست زندگی اش آمده است ، او را به نشستن دعوت کردم و گفتم :

— از هر جا دلتان میخواهد شروع کنید .

او نیز چنین گفت :  
« اسم من ناصر است و از اهالی شمال هستم ، ۳۹ سال پیش در یکی از شهرهای کناره دنیا آمدم ، تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در آنجا تمام کردم ، بعد به تهران آمدم و لیسانس خود را در ادبیات از دانشگاه تهران گرفتم ، بعد از آنهم به خدمت وزارت آموزش و پرورش وارد شدم و در همان شهر خودمان به شغل دبیری مشغول گشتم .

خانواده ما مرفه بود . من قطعه زمینی داشتم که در آن چایکاری میکردم و جز حقوق دولتی ماهانه در حدود دوهزار تومان درآمد داشتم .

از همان کودکی برعکس برادرانم آدمی سرزیر ، کم حرف و گوشه گیر بودم و بهمین علت در معاشرت با جنس مخالف عقبناننده محسوب میشدم ، دوستانم میگفتند حیف از این هیكل و قیافه ای که توداری! تا ۲۷ سالگی واقعه مهمی در زندگی من رخ نداد و زندگی یکنواخت شهرستانی را میگذراندم ، اما در این سن ، یکمرتبه احساس تنهایی عجیبی کردم و بفکرافتادم که ازدواج کنم ، البته مادر و خواهر من نیز مشوق من بودند .

# فراهم

## بن بست!

خندید و گفت این حرفها چیست ، البته زن و مرد باید یکدیگر را پسندند ، شاید اصلا او ترا پسندد ! اگر تو هم او را پسندیدی صریحا بمن میگوئی ، من مثل مادرت هستم ، از این حیث خیالت آسوده باش . قرار شد هفته آینده من عروس خانم را که برای يك مسافرت سه روزه به شمال میآمدم در منزل همان خانم ملاقات کنم .

يك هفته گذشت و من در ساعت مقرر بسوی منزل خانم براه افتادم ، در راه باخود شرط کردم که خوب دقت کنم ، یا اصلا او را پسندم و یا اگر او را پسندیدم بهتر تریبی هست با او ازدواج کنم و مانند دفعات قبل کار را به اقتضای تکشانم .

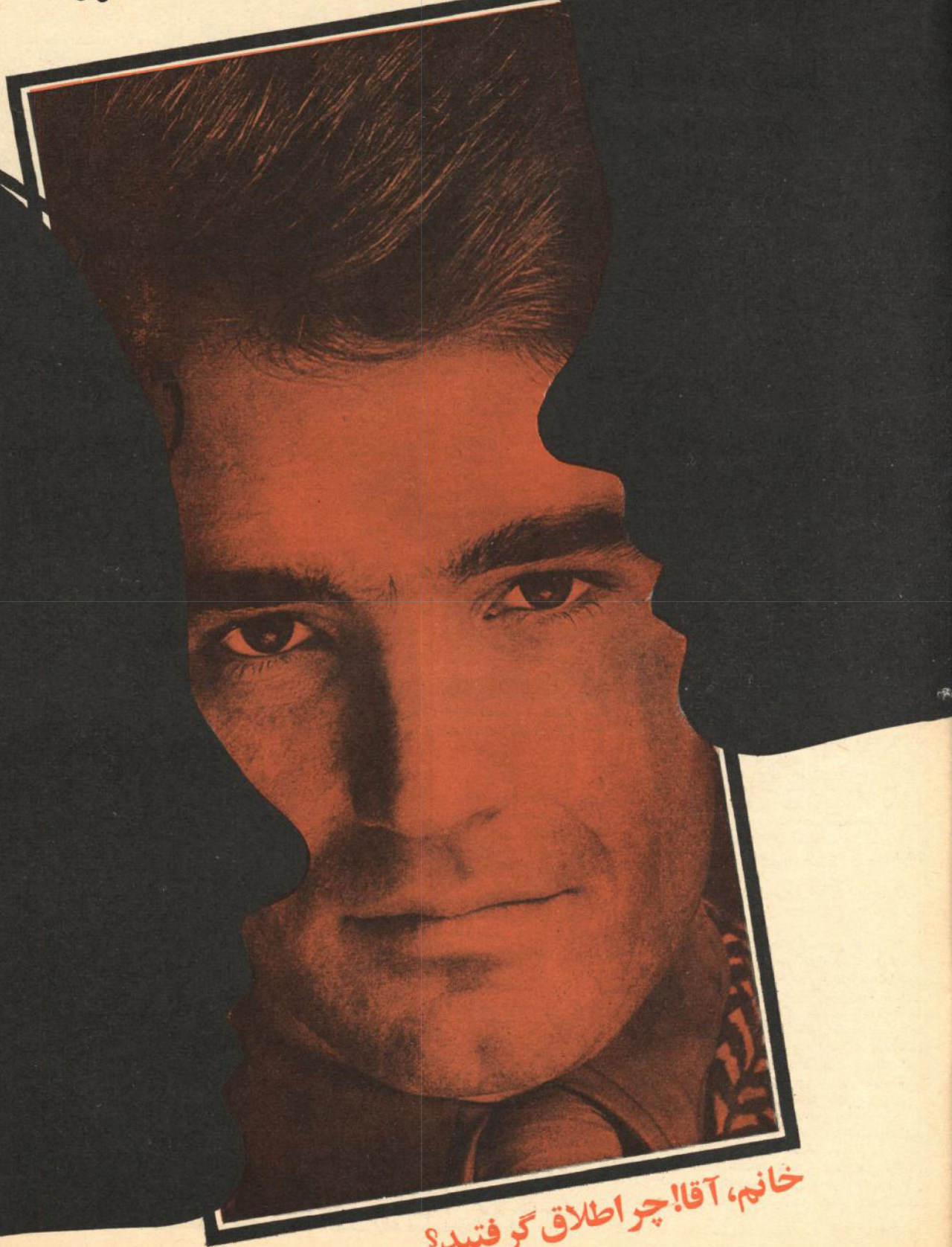
میزبان و دختر خانم در اتاق نشسته و منتظر من بودند ، پس از سلام و احوالپرسی بدقت دختر را ورنانداز کردم ، دختری بود ۲۳ ، ۲۴ ساله باقدی متوسط ، لاغر اندام ، صورتی سبزه ، چشمانی درشت و خوش حالت ، گیسوانی بلند و خلاصه قیافه ای زیبا ، من با شگفتی میدیدم که شباهت فوق العاده ای با «ویجنتی مالا» ستاره هندی دارد . در همان لحظات اول قیافه اش را پسندیدم . مدتی از این طرف و آن طرف صحبت کردم ، متوجه شدم که او دختری است ساده و محجوب ، آنقدر خجالتی بود که گویی میخواهد همان روز عروس شود ، خانم میزبان سعی میکرد مجلس را گرم کند ، اما چون هم من و هم او کم حرف بودیم ، گفته زیادی بین ما رد و بدل نشد ، من برایش شمه ای از کار دبیری گفتم ، او هم گفت که در سال سوم دانشگاه مشغول تحصیل روانشناسی است .

یک ساعت نزد آنها بودم ، بعد برخاستم و بمنزل آمدم ، سه روز بعد ، یعنی پس از رفتن دخترک به تهران به منزل خانم میزبان رفتم ، پرسید : نظرت چه بود ؟ باهمان سادگی معمولی خود گفتم تا اینجاکه پسندیدم . خانم میزبان گفت او هم ترا پسندید ، دیگر بقیه اش با من ، حالا او شرایطی

مدتی گذشت و من باز احساس کردم میخواهم زن بگیرم ، باز هم دختری را بمن معرفی کردند ، بازم پسندیدم و باز دبه در آوردم ! مختصر اینکه ایسن عروس بازی طی مدت یکسال ۶ بار تکرار شد و هر بار تا مرز ازدواج پیش میرفتم ولی همان نزدیکیها یکمرتبه یا از قیافه عروس بدم میآمد یا از حرف و قیافه اقوام آنها رنجیده خاطر میشدم و یا دوستان رای مرا میزدند ، هر چه بود چشم از همشان می پوشیدم . این حالت دمدمی بودن ، خود را هم ناراحت کرد و تصمیم گرفتم برای مدتی ازدواج را فراموش کنم .

مدتی گذشت ، تا اینکه در يك روز بهاری که مقدمات امتحان شاگردان را در مدرسه فراهم میکردم خانم سنی از اقوام دورمان بمنزل ما آمد و بعد از مدتی مقدمات چینی صحبت از ازدواج کرد پرسید چرا من با این جوانی و این قیافه و این درآمد خوب هنوز همسری اختیار نکرده ام ، با چرب زبانی تمام تشریح کرد که عمر میگذرد ، از جوانی باید استفاده کرد ، یکروز موی سفید درست پیدا میشود ، آنوقت دیگر موقعیت حالا را نداری و دخترانی را که امروز بتو میدهند در آن روز نخواهند داد . من در جواب گفتم : راستش هنوز آن دختری را که باطنما मिल دارم پیدا نکرده ام . در جواب گفت کاری ندارد ، من يك دختر خوب تحصیل کرده سراغ دارم ، او خواهد زاده مست و اکنون در تهران در دانشگاه تحصیل میکند ، از هر حیث شایسته تست ، لاقبل بدنیست ملاقاتی باهم بکنید .

من فوری بیاد تردید و دودلی خود افتادم و گفتم :  
— اگر او را پسندیدم چطور میشود .



خانم، آقا! چرا طلاق گرفتید؟  
لطفا ورق بزنید

باشد ، دوم آنکه میخواهد شما ازآموزش وپروورش استعفا کنید و کار بهتر و پردرآمدی بگیرید، و اگر نمیتوانیدالافلک بهتیران منتقل شوید ، سوم آنکه فرانک بعدازانام تحصیلاتش مشغول بکار باشد، الان هم او کار دارد و درعین تحصیل درکتابخانه دانشگاه بشغل کتابداریمشغول است ، چهارم آنکه قول بدهید در تهران بنام او یک خانه بخرید.

من سبگاری آتش زدم و بفکر فرو رفتم ، اول بناب خود مراجعه کردم و اثری از اکراه ندیدم ، دوم گفته‌های عویم را بخاطر آوردم که اینها خانواده نجیبی هستند و بعد زیبایی و سادگی خود برداشتم و درنظر آوردم ، سرانجام سر برداشتم ؛ گفتم :

– موافقم .

هنوز این کلمه از دهان من خارج نشده بود که خانم میزبان ، یعنی خاله‌اش ازجابرخاست ، رقص‌کنان ظرف شیرینی را برداشت و یک عدد بدهان من گذاشت و بعد یکی یکی حاضرین را شیرین‌کام‌کرد و مرتب میگفت :

مبارک است ، مبارک است !

همه حاضران هم گفتند مبارک است، آنوقت پدر و مادر دخترک برخاسته برد بوسیدند و مجلسی کاملا صمیمی شد، مرا هم صحبت تاریخ روز عقد بمیان آمد و پس‌ازمدتی مشورت‌قرار گذاشتیم یک‌هفته بعد عقد صورت گیرد و من‌دراین یک‌هفته بیشتر بادخترم آشناشوم.

فردای آنروز من بهشمال بازگشتم و پس‌از تهیه پول کافی مادر وخواهرم را برداشته بهتهران آوردم . خرید آگتشر وچواهر و لباس مختصر درمعیت خود فرانک انجام شد و در روز موعود ، یعنی بعداز یک‌هفته جشنی خصوصی و کوچک درمنزل فرانک برپا شد و بعد صیغه عقد خوانده شد و او با پنجاه هزار تومان‌مهر زوجه شرعی من گردید .

چند روز بعد از عقد فرانک ابراز علاقه‌کرد که به ماه‌عسل برویم، جامه‌دانهای خود را بستیم، سوار اتومبیل خودمان‌شدیم ویکسر راه شمال را درپیش گرفتیم.

ماه عسل ما مدت بیست روز طول کشید و در این مدت من تمام دیدنیهای کناره را ازبدرپهلوی گرفته تا بالسر نشانش دادم ، آنچه بیشتر مورد توجه‌او قرار گرفت خانه من و مخصوصا مزرعه چایکاریم بود .

من نمیتوانم بگویم درظرف این مدت بمن خوش گذشت یا بدگذشت ، راستش‌را بخواهید برای من یک امر عادی بود و آنشور و هیجان دامادی را نداشتم و در اواخر این مدت باکمال تاف دریاقت که فرانک ساده و کم‌حرف‌تر از خودم ، آن

زنی‌که من‌میخواهم نیست ! او هیچ عیبی نداشت محاسنی هم داشت ، ولی درکنار من یک زن بود نه معشوقه و نه نازم‌عروسی که آنطور که انتظار داشتم مرا درآسمانها سیردهد ، بی‌رحال دیگر هیچ‌کاری‌نمیشد

کرد ، ازدواج کرده بودم و میبایستی با زنم زندگی کنم . بعداز بیست روز به تهران بازگشتم ، برای من و فرانک‌یک اتاق بزرگ در طبقه فوقانی منزل معین کردند تا روزی که جشن عروسی بگیریم

و من درتهران خانه بخرم درآن سکونت کنیم . من که نمیخواستم زیربار منت کسی باشم اصرار کرده بودم برای اقامتم درآن خانه از من خرج قبول کنند و مبلغی

برای خودم و زنم میبرداختم .

هنوز یکماه از ازدواج ما نگذشته بودکه‌یکروز فرانک گفت : فرداخواهرم فریا از ده میاید ، او خیلی میل داشت درجشن عروسی ما باشد، متأسفانه نشد ، فردا تو او را می‌بینی . وقایع آشنائی و ازدواج ما آنقدر بسرعت گذشته بود که من فرصت نکرده بودم درباره خواهرش چیزی بی‌رسم یا حتی عکس او را ببینم، این‌بود که پرسیدم خواهرت چه‌کارمیکند، درجواب گفت : از من کوچکتر است و فردا خودت او‌را خواهی‌دید .

آنروز گذشت ، فردا نزدیک ظهر بود که روی تخت دراز کشیده مشغول مطالعه بودم که صدای زنگ و بازشدن در منزل را شنیدم و متعاقب آن سروصدائی بلندشد، فریادهای خوشحالی وتبریک و غیره ، فهمیدم خواهر او آمده است . بمطالعه خود ادامه دادم ، بعد از پنج دقیقه یکمرتبه در اتاق بازشد و دختری وارد شد . دختری بود بلندقامت ، سفید، بسیار زیبا باچشمائی فوق‌العاده جذاب و لبائی قله‌وای و هوس‌انگیز ، بدون اینکه حرفی بزند باتسبی‌شیرین خیره‌بخیره مرا نگاه میکرد، بمحض تلافی چشمانم بانگاه او ، لرزشی درخود احساس کردم، مثل اینکه چیزی سیاله مانند از چشمان او درمی‌آمد و از راه نگاه وارد وجودم‌میشد. چند لحظه بهم خیره ماندیم اما من فوراً بخود آمدم ، از جا بلندشدم وگفتم:

– فریا خانم ?

او جواب مثبت داد ، سپس با من شروع بلخوش‌وبش کرد و با لحن‌شیرین بمن تبریک گفت و بعد اظهار داشت من حالا دوبرادردارم، آنچه‌چراودرخوشگی! ماشالله . ببه ! درهمان یکی خودقیصه بقدری لطفائی و چرب‌زبانی کرد که من دربرابرش احساس اقیاباد کردم و بعد که خوب خودش را در دل من جاکرد دستم را گرفته پائین و نزد پدر و مادرش برد، درآنجا روبه‌فرانک خواهرش کرده گفت:

– خوب خواهر ، این تیکه به‌این خوبی‌رو ازکجا به‌تورزدی ?

پدر ومادرش خندیدند و ابراز خوشحالی کردند . درهمان ساعت معلوم‌شد که او بیست و سه سال دارد ، یعنی‌یکسال از فرانک کوچکتر است و سوال اول دانشکده ادبیات را تمام کرده وفعالانعیلمی دارد . من دلم میخوشا ش‌ما آنچا‌بودید ومی‌دیدید او چطور بامن حرف میزد، در هریک‌کلمه یک ناز و کرشمه می‌آمد، با موهایش بازی میکرد ، روی صندلی میخوابید، میخندید ، لحن و آهنگ صدایش را تغییرمیداد ، انگارستاره‌ای دربرابر دوربین فیلمبرداری قرار گرفته است .

او با فرانک کاملاً تفاوت داشت ، اصلاً بنظر نمی‌آمد خواهر او باشد ، نه جسماً شبیه او بود و نه روحاً ، حتی بنظر می‌آمد سنش هم از او بیشتر باشد، دختری بودبانشاط و خوش‌صحبت ، زیبا وبانگ، گرم‌وباحرارت که دائماً درحال رقص‌بود، اندامش خوش‌گوشت و متناسب و بلند، و من درهمان روز اول متوجه شدم که نفوذ عجیبی درتمام اهل خانه دارد .

آنشب من و فرانک و فریا بهسینما رفتیم ، فریا با زرنگی خاص خود ترتیبی‌داد که من در وسط آنها بنشینم ، ناگهان دراواسط فیلم بود ، درتاریکی دست فریا نزدیک آمده، دستم را گرفت و

چندبار فشرد ! من باآنکه هیجان‌زده‌شدم، ولی دستم را کنار کشیدم و هیچ‌نوع عکس‌العملی نشان‌ندادم .

ازفردا وضع خانه تغییر کرد ، فریا باخود نشاط و شور و جرات‌به‌خانه ما آورد و بودحتی زندگی آرام ویکنواخت من و فرانک را هم تحت‌تاثیر قرار داده بود .

روزها فرانک هسر من به‌دانشگاه میرفت و درکتابخانه کار میکرد، آنوقت من و فریا که بیکار بودیم باهم‌صحبت میکردیم ، من ابتدا بهچشم یک خواهر زن از فریا فوق‌العاده خوشم آمده بود ، یک هفته بعداز آشنائی با وی یک‌سجاق طلا با نگین فیروزه خریدم درحضور همه بوی دادم . فریا بقدری ازاین هدیه کوچک ابراز خوشحالی کرد و مثل‌بچه‌ها جیبش کشید که برآستی، مزد مرا داد ، اما باین اکتفا نکرد ، بلکه بعنوان تشکر در حضور همه دست درگردن من انداخت، مرا محکم درآغوش خود فشارداد و بوسه گرمی از گونه‌ام برداشت و من بخوبی احساس کردم که این بوسه جنبه تشکر نداشت و نمودار علاقه خاص او بمن بود. مادرش گفت :

– فریا فراق ناراحت نشو ، شوهر تو برادر رفیق‌ه‌است.

روزها چون من و فریا هر‌دوییکار بودیم او از من خواهش کردکه با‌تومبیل خودم باو تعلیم رانندگی بدهم و من هم قبول‌کردم، درخلال‌رانندگی درجاده‌های خلوت نیابوران و سلطنت‌آباد ، فریا خود را ععبدا به‌آغوش من میانداخت و دستهایم را فشار میداد ، اما من علیرغم میل باطنی بخود فشار آورده واکنشی نشان ندمیدام ، کم‌کم میدیدم که از فریبا سخت خوشم آمده است و در ته قلب افسوس میخوردم که چرا یک چنین زنی نگرفتم که بتواند خلای روحی مرا با شور ونشاط‌خود برکند، زنی برعکس هسر خودم سروبزبان‌دار ، معاشرتی وخوش صحبت .

درجلسه نهم – دهم رانندگی بود که یکروز فریا برای رفع خستگی اتومبیل رامتوقف کرد همانطور بشت فرمان‌دستی‌های مرا گرفت ، مدتی نگهداشت و ناگهان صورت خود را نزدیک آورد، من دیگر طاقتم تمام شد ، او را درآغوش گرفتم و لبهای ما چند ثانیه طولانی رویهم ماند . یکمرتبه بخود آمدم و گفتم :

– فریا ، ما نباید باهم اینطور باشیم . درست نیست…

بعدهم به‌بهانه دیرشدن خودم پشت فرمان قرار گرفتم و با سرعت به شهر آمدم .

از فردای آنروز مسن به‌بهانه خرابائی ماشین و خستگی خودم برانه تعلیم رانندگی را متوقف کردم ، اما فریا که زرتنگ‌تر از من بود ، درحضور خواهرش بمن گفت : من باید رقصهای این‌طرف و آن‌طرف میروید دهاتی معرفی نشوی ! فرانک هم قبول کرد و بمن‌گفت رقصهای تازه را از فریا یادبگیر . هرروز عصر فریا گرام را بکار میانداخت و به بهانه رقص انواع و اقسام حرکات، ژست‌ها وفیگورها را به هیکل خودش و من میداد .

کم‌کم علاقه من به فریا جنبه عشق پیدا کرده بود ، من حالت عجیبی پیدا

کرده بودم ، وقتی فریا درمنزل نبود هه‌اش منتظر ورود او بودم و هنگامی‌که خودم درمنزل نبودم تمام فکرم آن بودکه زودتر بمنزل بروم و فریا را ببینم ، خودم هم نمیدانستم عاقبت این عشق چه‌خواهد شد ، ولی بوضوح میدیدم که قدرت خودداری ندارم. دراین میان زنی‌بیچاره‌ام فرانک که از اول هم احساسی درمنس برنیانگیزخته بود یکلی از چشم افتاده‌بود، من سعی‌فراوان بکار میبردم که او ازاین ماجرا و مخصوصاً سردی من چیزی‌احساس نکند ، و با تظاهرات ساخگی همیشه هوای او را داشتم .

یک ماه از آشنائی من بافریا و دوماه از ازدواج میگذشت. ناگهان اتفاقی افتاد. خاله فرانک ، یعنی همان خانمی‌که واسطه ازدواج ما بود درتهران بیمارشد و احتیاج به‌پرستاری پیدا کرد، ه‌رشب یکی از افراد فامیل بربالین او‌میرفتند، فریا نیز یکی دوشب این وظیفه را انجام داد و بعد جریان کار را طوری ترتیب‌داد که یک شب هم فرانک هسر من به‌بالین خاله برود . آن شب را من هرگز‌نمیتوانم فراموش کنم. وقتی فرانک رامبزل خاله رساندم و خودم نیز احوالی از‌اوپرسیدم، بیدرتنگ بمنزل مراجعت کردم ، به‌اتاق خود رفتم ، مهتاب شاعرانه‌ای مینابید ، من‌برایاینکه ازخستگی‌هایبیشتر استفاده‌کنم صندلی راحت را در تراس گذاشتم وروی آن گلدادم و بافکار دورودر‌ازای فرورفتم، یکساعت یا س‌ربع درمورد وضع خود ، احساس خود بافریا و عاقبت این ماجرا می‌اندیشیدیم که یکمرتبه احساس کردم دو دست از پشت‌سر چشمانم را گرفت وصدائی گفت :

– اگه گفتمی کیه ?

درجواب گفتم اگر حرفی هم نمیزدی میدانستم تو هستی فریا ، بله ، فریابود، فریائی‌که با‌ساینی دست‌بردار نبود ، سر مرا درآغوش گرفت ، چند لحظه این‌حال ادامه داشت ، یکمرتبه فریا باتمام‌وجدنش درمقابل من قرار گرفت ، در آن شب مهتابی وخیال‌انگیز او به‌راتب زیبا‌ترشده بود ، موهای بلند و افشانش ، بازوان خوش‌تراش و سفیدش درنور ماه ، افسانه عشق‌پریان را با آدمیزاده‌ها در نظر من می‌آورد ، فریا زمزمه کرد :

– ناصر ، من ترا دوست دارم ، خیلی…

فریا حتی فرصت نداد جوابش را بدهم ، بایک بوسه داغ و محکم‌خاموش کرد !

از آن لحظه تا طلوع صبح ساعات ودقایقی را باهم گذراندیم که هرگز تصورش را نمی‌کردم . فرییا‌خودرا‌دراختیار من گذاشت ، و‌بدین ترتیب یک‌شب‌استثنائی و گناه‌آلود زندگی خود را پایان‌رساندیم. هنوز آفتاب طلوع نکرده بودکه‌فریا به‌اتاق خود رفت و مرا در یک حالت‌نشئه، خیال و لذت تنها گذاشت . اما یک‌انگیزه دیگر خیال هم برای من این بودکه فریا باآنکه ظاهراً یک دختر محصل بود، ولی درواقع زنی بود آزاد ( نه یک دختر ) و تنها ناراحتی من ازاین‌حادثه، احساس خیانت نسبت به‌هسرمن بود.

بااینحال نخستین عکس‌العمل من آن بود که فردای آنشب به بازار رفته‌وتعدادی دستبند و گوشواره و سجاق طلابانگینه‌های

بقيه درصنحه ۸۰

تعبیر خواب از : خوابگرار زن روز

## رؤیای مرگ مادر –

## نابینائی –

## فرار با معشوق چه

## تعبیری میتواند

## داشته باشد ؟

## مرگ مادر

من دانش آموز هستم ، يك هفته پیش خواب دیدم مادرم مرده است و او را در نزدیکی دبیرستان ما در يك قبر به خاک سپردند ، موقع رفتن به دبیرستان وقتی چشمم به قبر مادر میافتد با هایم بیحس میشود ساعتی بر قبرش مینشینم و گریه میکنم و باز براه خود ادامه میدهم آنوقت هنگام بازگشت باز برس مزارش گریه بودم که پدر بیکار در منزل مشغول گریه بودم که پدر و مادر بزرگم وارد اتاق شدند و گفتند چرا سیاه به تن کرده‌ای ، گفتم برای اینکه مادرم مرده است ، آنها گفتند گریه کردن دیگر فایده ندارد، قسمت تو دهکه او بمیرد، اما من باز به گریه افتادم و از هوش رفتم، قسمی که مرا به بیمارستان رساندند ، بعد از خواب بیدار شدم . من مادرم را خیلی دوست دارم و راضی نیستم حتی يك مو از سرش کم شود. با اینحال نمیدانم این چه خوابی است که دیده‌ام ، لطفا با تعبیر آن نگرانی مرا مرتفع کنید.

ژ.اله. م. از شمیران

تعبیر

باتمام علاقه و محبتی که به مادرخودا برارشته‌اید از مادر خودگله‌هائی هم دارید وهمین گله‌هاست‌که‌باعث بروزاین رویا شده‌است . مامیتوانیم حدس بزنیم که شما درعین دوست داشتن افراطی مادر خود باطن‌ا‌ورا برای خویش رقیبی مینندارید و پاره‌ای اوقات‌بحث‌ها و کشمکشهای شدیدی بین شما ومادرتان درمیگیرد. شما در منزل آنقدرها آزادی ندارید و این‌محدودیت را مادرتان برای شما فراهم کرده‌است.

درس شما پیران ودختران‌ی‌که‌محدودیت دارندو از والد باوالدین خودناراضی هستند نظیراین خواب را فراوان مشاهده میکنند . البته پیرها خواب مرگ پدررا می‌بینند.

شما آرزو کرده‌اید که مادرتان بمیرد تااز قیدو بند رهاشوید ، آنوقت برای جبران‌این آرزوی‌نامطلوب پس از مرگ وی بیش‌از حد ناله وشیون‌براه‌انداخته‌اید که بدبگران بقبول‌انید مسؤل مرگ او شمانسینید و آنقدر ناراحت شده‌اید که شمارا به‌بیمارستان می‌برند (معمولا آدم مریض حتی اگر خطاکارهم باشد مورد ترحم اطرافیان واقع‌میشود)پدر ومادر بزرگتان شما را تسلی میدهند ومورد محبت قرارمیدهند تا این فاجعه را فراموش کنید ، بعد هنگام رفتن به مدرسه‌و بازگشتن از آن شامیرس قبرمادرگریه میکنند تاگاه



خودرا سبک کنید ، حتی این جمله‌یکه درآخرنامه خود نوشناید : «... وراضی نیستم حتی يك مواز سرش کم شود» بخوبی نشان میدهد که آرزوی باطنی شما دررویا همانست ، زیرا خواسته‌اید ما را مطلق کنید که به مادرتان فوق‌العاده علاقه دارید ودرنتیجه ما چنین خیالی را به ذهن خود راه ندهیم ! خلاصه‌این خواب به‌خوجه نگرانی ندارد وبروز آن درجوانان امری عادیت وبهتراست برای‌جلوگیری ازتکرار آن با‌مادرتان مضمیمانه وارد بحث شده هرچه ناراحتی و گله دردل دارید باید بوی درمیان کنید.

### فرار با معشوق

بانوئی هستم که شوهر و بچه دارم، مدتیست که دل به عشق مردی بستهام ، او هم متاهل است و مرا دوست دارد ، چندی پیش بعلت ماموریت این شهر را ترك كرد.

خواب دیدم صحرائی بود پر گل و سبزه و من در حالیکه با دختر عمویم میرفتم دیدم ماری ما را تعقیب میکند و بنظرم آمد که این شوهرم است که به لباس مار در آمده است ، از طرف دیگر مردی را دیدم که ماری در تعقیبش بود، نزدیکتر رفتم دیدم همان مردبست است دوستش دارم و آن مار نیز بصورت رئیسی جلوه‌گر شد که او را ماموریت داده است هر دو بسوی هم دویدیم و درآغوش هم رفتیم . دختر عمویم در حال شادی و رقص بود ، این خواب را تعبیر کنید.

مریم ۰۰ و۰

تعبیر

این خواب‌که از علاقه بی‌مورد و نابجای شما حکایت میکند تعبیرش بسیارواضح است. مار در خواب نشانه دشمنی‌است و شمااز یک‌طرف شوهرخود را بصورت مخالف خود می‌بینید ، زیرا او را مانع عشق خود میدانید از طرف دیگر رئیس اداره راکه به آن مرد ماموریت داده دشمن خودمی‌ندارید، زیرا مشاهده میکنید که اوبااین ماموریت محبوب شما را به شهر دیگری فرستاده وازشما دور کرده‌است. وجود دختر عمو دراین رویانشان میدهد که او را بسیار دوست میدارید و محرم و صمیمی خودمیدانید ، شماصومرکمیکند دخترعموی شما دراین عشق بی‌مورد با شما موافق است واز موفقیت شما خوشحال‌میشود.

باتمام این احوال آرزو دارید باوجود بودن این دو دشمن (شوهر و رئیس اداره) شما در راه رسیدن بان مرد موفق شوید . زندگیتان را عوض کنید، بفکری

ملاحیت های اخلاقی و حرمت های خانوادگی باشید تا این رویا تجدید نشود.

### تعبیرهای کوتاه

دوشیزه م. ح. از اصفهان – دوشیزه پروین از تهران – آقای ج. ح. – دوشیزه س ل. دوشیزه قنبرالزمان علامی – آقای رضا . الف – دوشیزه ص. حمیدی – دوشیزه الف. ف. – آقای ناشناسی از نهاوند – دوشیزه م. ر. – آقای محسن. خ – دوشیزه . آ. نظریان – آقای اسمعیل. ک.

رویای شما دوشیزگان و آقایان عزیز همگی حاوی حدیث عشق است ، قالب و مفهوم همه‌رویاها یکی است. بنابراین تعبیر مشترک دارد ، شما همگی از محبوب و دلدار خود دور هستید ودراین‌رویاآرزو کرده‌اید به او برسید ودوستی را ازنوآغاز کنید و رابطه شما صمیمی‌تر شود وبعدهم احیانا این‌دوستی به ازدواج منجر شود . پاره‌ای از شما پرسیده‌اید آیا من‌باومیرسم یا نه . ، رویای شما فقط از افکار باطنی خودشما خیر میدهد ، ما فقط میتوانیم بگوئیم که شما آرزو کرده‌اید باو برسد و‌السلام.

این رویانشان میدهد که شما بعات دوستی با آن جوان در خود عمیقاً احساس گناه میکنید، این احساس گناه باعث آن شده که شما درهمین‌رویاخود را تنبیه کنید وبدست‌آن سربازان بقتل برسانید، فقط یک‌انگرانی داشته‌اید وآن اینکه پدرتان شما رابخشد، برای همین‌است‌که پدر در آغاز رویا شما ورقه تیره‌ی میدهد و شما به پرواز درمیآئید ، یعنی تمام‌گناهانتان بختوده شده‌است ، اما بعداز اطمینان ازاین‌امر، یعنی بخشش پدر بازرایزان به دور شمامی‌آیند و سرانجام شما پس ازوصت به‌دنیای‌دیگر می‌روید.

بانو م. ب. از مشهد

خواب شما نشان میدهد که آرزو دارید کاشیای درزندگی‌شماوشوهرتان‌حاصل‌شودوروز‌گارا‌به‌خوشختنی بگذرانید ، آن کبوتری که تتم‌گذارد ، بامحلا‌ح‌مرغ سعادت بوده و‌شما تخم اواریداشته برسرخود نهاده‌اید، یعنی اینکه تاج سعادت پیرستان بشینند و البته‌این آرزوی شماست . احساس آرامشی‌که در پایان کرده‌اید چیزی است‌که درحسرت وجوی آیند واین نشان میدهد که درحال حاضر وضع راحت‌ومتلوی‌بی‌ندارید، در‌هرحال خوابی خوش دیده‌اید.

آقای احمد شاعلی

این خواب نشان میدهد که شما‌تصور میکنید در منزل خود چند دشمن دارید که چشم ندارند موفقیت شما را ببینند ، ممکن است‌این تصورصحیح

بقیه درصنحه ۸۳

# سلام کو چولو!

## به خانه ما خوش آمدی!

آنچه يك مادر جوان ، از  
روزيكه با نوزاد  
خود از زایشگاه بخانه  
برمیگردد ، باید بداند!

۲۶ سؤال مهم از مادران جوان و

۲۶ پاسخ علمی و ساده از متخصصان ما!

با تولد نخستین فرزندتان ، زندگی تازه‌ای برای شما آغاز گشته است!... تا حال دو نفر بودید و حالا سه نفر شده‌اید! از امروز بعد ، این کودک نیز ، در زندگی روزمره شما ، جای مهمی خواهد داشت . اکنون دیگر از زایشگاه بیرون آمده‌اید و فرزندتان برای نخستین بار وارد خانه شما میشود . میدانیم که نگرانید . میدانیم که از خود میپرسید : «بعد از این زندگی من چگونه خواهد گذشت؟ این بچه را چگونه باید بزرگ کنم؟» و میدانیم که توصیه‌ها و راهنمایی‌های مادر و دوستانتان نیز ، این نگرانی شما را چندان برطرف نمیسازد . بنابراین همه پرسش‌هایی را که در برابر يك مادر جوان ، میتواند قرار بگیرد ، همراه با پاسخ‌هایی ساده و علمی در اینجا جمع آورده‌ایم .

**بعد از تولد بچه‌ام ، احساس میکنم که خیلی ضعیف و افسرده شده‌ام . آیا این حالت يك عکس‌العمل طبیعی است ؟**

يك مادر جوان ، بعد از ترك بچه‌اش در اوج شادی و خوشبختی است . او تنها به کودک خود میاندیشد ، و بیشتر اوقات فراموش میکند که نه ماه دوران دشوار بارداری را گذرانده است و حالا باید کمی هم بخودش برسد . بهر حال از روز چهارم یا پنجم زایمان بعد ، خستگی و افسردگی رخ مینماید . شما احساس میکنید که نیروی خود را از دست داده‌اید ، و گاهی حتی حضور عزیزترین افراد خود را نیز تحمل نمی‌کنید . روانشناسان این حالت را «افسردگی بعد از زایمان» مینامند . می‌توانید که شاید نتوانید بقدر کافی از این تازه وارد کوچولو مواظبت کنید . این مسؤولیت جدید کمی شمارا میترساند . اما این حالت ، موقت و گذراست . کافی است که ترشح هورمون های بدنتان ، بصورت عادی درآید تا این حالت افسردگی و کسالت و ناتوانی هم از بین برود .

**چرا بچه‌ام ، در نظرم يك بیگانه مینماید ؟**

این سؤالی است که پزشکان و پرستاران زایشگاه‌ها ، صدها بار از زبان مادران

بقیه در صفحه ۷۸

**بچه‌ام بعد از تولد از وزن بدنش کم شده است . آیا این حالت عادی است ؟**

# مردی که از قلب رنج‌ها آمد

\* حمالی، بنائی، کارگری معدن، یخ -  
فروشی و شوفری کامیون فقط چندتائی از مشاغل  
اولیه (چارلز برونسون) است.



با «مارلن ژوبر» در «مردی که از باران آمد»

در پنجاه سالگی عضلات پولادین

یک جوان بیست‌ساله را دارد

\* محبوب‌ترین هنرپیشه  
امروز اروپا راهی دشوار  
را برای رسیدن به شهرت  
طی کرده است.

فرزند یک خانواده فقیر  
شانزده نفری بود که نان خالی  
هم به زحمت گیرشان می‌آمد.

حتی اگر این شخص کاملاً ساکت و بی-  
حرکت ایستاده باشد و هیچ تلاشی برای  
جلب نظر نکند.  
تیپ او چنان است که گویی یک تارزان،  
یک مرد جنگلی یا انسان وحشی ماقبل  
تاریخ را کت و شلوار پوشانده و در عصر  
ما رها کرده باشد. وجودش یادآور یک  
عصیان و توحش مخفی است. توحشی که  
بزحمت از تظاهر بازداشته می‌شود. تسلط  
مطلق او در هر موقعیتی، از آن بحرانی‌تر  
نباشد، گواه آن است که این مرد جنگلی  
مرعوب مکانیزم تمدن و دستک‌دنبال‌های  
آن نشده و نخواهد شد.

«چارلز برونسون» یک خصوصیت غریب  
و باور نکردنی دیگر دارد. با آنکه پنجاه‌سالش  
است، محال است کسی بپذیرد که صاحب  
یک چنین اندام ورزیده و بغایت کاملی  
پنجاه سال، نیم قرن از سش گذشته  
باشد.

«برونسون» اکنون در فرانسه با  
«آلن دلون» یکی از دو هنرپیشه بی‌نهایت  
محبوب روز است و این محبوبیت کم‌کم  
دارد به مملکت خود وی آمریکا نیز  
کشیده می‌شود. از فیلم «مردی که از  
باران آمد» خیلی تعریف و استقبال  
کرده‌اند.

با آنکه از ۴۰ سال قبل به سینما روی  
آورده بود، شهرت واقعی‌اش از دهسال پیش  
با شرکت در فیلم «هفت دلاور» شروع  
شد. این شهرت را فیلم‌هایی مثل «فرار  
بزرگ»، «دوازده مرد خبیث»، «  
داستان بزرگ غرب» تثبیت کرد. اما  
فقط پس از شرکت در «آخرین سکه» بود  
که «برونسون» در شهرت و محبوبیت  
به قالب یک غول درآمد و فرانسه و سپس  
اروپا را زیر سایه شخصیت خود قرار داد.  
«مردی که از باران آمد» و «میهن پرستان  
مشکوک» (باتونی کرتیس) از پر فروش-  
ترین فیلم‌های ایام اخیر در تمام دنیا

هیكلش طوریت که گویی از یک صخره  
سنگ خارا تراشیده شده باشد، حتی در  
عین سکون، قدرت و صلابت را به رخ  
میکشد. دست زندگی با زمختی خاصی  
برچهره‌اش شیارهای عمیق کشیده است،  
شیارهایی که به قول خود «چارلز برونسون»  
برای بدست آوردن هر کدامشان کلی زحمت  
کشیده شده.

چشمهای ریزش در یک حالت تسمخر توام  
با بی‌اعتنائی از یک اتکاء خبر میدهد،  
اتکائی ناشی از قدرت، و نه تنها قدرت جسمی،  
قدرت روح، اطمینان به اینکه: «اگر من  
امشب همه چیزم را از دست بدهم فردا  
باز از نو شروع می‌کنم و خیلی زود همه  
چیز را دوباره بدست می‌آورم.»

قش بلند نیست ولی حضورش روی  
پرده سینما در میان بلندترین هنرپیشه‌ها به  
سرعت نگاه را بطرف او می‌کشاند.  
در وجود او آن مغناطیس کمیابی نهفته  
است که کیمیای هر هنرپیشه محبوب می‌شود:  
جاذبه شخصیت، جاذبه‌ای که مربوط به  
زیبائی چهره و اندام نیست، خاصیتی که  
از هر ده هزار نفر آدم فقط یکی  
دارد و این خاصیت او را در یک جمع  
ده هزار نفری فوراً مشخص می‌کند.



روز بمن گفت قد و قواره تو به هنرپیشگی  
میخوره، چرا هنرپیشه نمی‌شوی. من اول  
کلی خندیدم ولی بعد دیدم نه، طرف  
جدی می‌گوید. پرسیدم چقدر پول  
میدهند. وقتی از دستمزدها هنرپیشه‌ها  
خبر شدم مغزم سوت کشید. فوری رفتم  
در یک آژانس استخدام هنرپیشه اسم نوشتم.  
برای من از نظر شغلی یک کار آینده‌آل بود.  
کاری که بدون زحمت پول هنگفت به  
آدم میدادند.

— خوب، بعد؟  
— بعد مقداری در تئاتر و مدتی در  
تلویزیون کار کردم. بعدش به سینما  
کشیده شدم. اوایل رلهای منفی بازی  
میکردم. زدها و قاتل‌ها و از این‌جور  
تیپ‌ها.

— چند سالتان بود؟  
— بیست و هفت سال.  
(پیشرفت او به سوی قله شهرت، به  
کندی صورت گرفته است. در ظرف بیست  
و سه سال. ولی حالا در «قله» طوری  
جا محکم کرده است که دیگر تکانش  
نمی‌شود داد.)

— چی شد که فرانسه را برای اقامت  
و کار انتخاب کردید؟  
— برای اینکه محیط آرامی است.  
ماشین و سرعت آدم را دیوانه نمی‌کند.  
مردم از نشاط زندگی برخوردارند. بعلاوه  
نقش‌های بهتری به من پیشنهاد میشود.

— الان چندتا پیشنهاد در دست مطالعه  
دارید؟  
— یازده تا. انتخاب بهترین آنها خیلی  
مشکل است.

— از زمان جوانی، از دوران کار در  
معدن تا به امروز از لحاظ شخصیت خیلی  
عوض شده‌اید؟  
— قطعاً. در پنجاه سالگی آدم با  
زمان بیست سالگی‌اش تفاوت می‌کند.  
ولی در نحوه کلی برداشتن از زندگی فکر  
نمی‌کنم تغییری کلی حاصل شده باشد.

— این برداشت چیست؟  
— زندگی حکم اسب را دارد بمحض  
آنکه سوارش شدی می‌فهمد بلدی یا نه.  
اگر بلد بودی مطیع تست و با تو هرچور  
که بخواهی راه می‌آید ولی اگر بلد نبود  
بقیه در صفحه ۷۸

پدرم معدنچی بود، من هم در پاترده  
سالگی در معدن درکنار او شروع به کار کردم.  
— این کار را دوست داشتید؟  
— دیوانه شده‌اید؟  
— چطور تحمل میکردید؟  
— با نقاشی سرخودم را گرم میکردم.  
اما یواشکی نقاشی می‌کردم چون اگر  
در شهر می‌فهمیدند یک پسر معدنچی نقاشی  
می‌کند با نظر یک آدم نازنازی بهش نگاه  
میکردند!  
— دیگر چه کارهایی کرده‌اید؟  
— همه کار، حمالی، بنائی، یخ -  
فروشی، شوفری کامیون، کارگری بندر،  
هرکاری که از دستم برمی‌آمد.  
(اینطوری بود که آن عضلات پولادین  
صورت تکوین بخود گرفت و این چنین  
بود که روح وی در کوره سختی‌ها آبدیده  
شد، به نحوی که امروز از مقابله با  
هیچ مشکل مادی و معنوی هراس ندارد.)  
— در ورزش هم دستی داشتید؟  
— بله، فقط بخاطر پول، مشت‌زنی  
می‌کردم.  
— چطور شد تسوی خط بازیگری  
افتادید!  
— مطلقاً تصادفی. یکی از رفقایم یک

بوده است، چون تمام دنیا صرفنظر از  
زبان و رنگ و نژاد، در برابر خشونت  
مطبوع این مرد، در برابر قدرت خاموش  
و معجزوب کننده او تکسان عکس‌العمل نشان  
میدهند. همه او را دوست میدارند.  
«چارلز برونسون» یا به قول دوستان  
نزدیکش «چارلی» دارد در فیلم «از  
طرف دوستان» بازی می‌کند.  
این فیلم را «ترنس یانگ» کارگردان  
سه فیلم اولیه «جیمز باند» می‌سازد و  
در آن بجز «برونسون» همسر موطلائی  
انگلیسی او «جسیل آیرلند» با تفاق  
«جیمز میسون» (آکتور انگلیسی) و  
«لیوولمان» (ستاره سوئدی) بازی  
دارند.  
... این گفت‌وگو در جریان تهیه همین  
فیلم با «چارلی» بعمل آمده است.  
\*\*\*  
— اصلاً کجائی هستید؟  
— اهل «لیتوانی»... ولی در  
«پنسیلوانیا»ی آمریکا بدنیا آمده‌ام.  
— از پدر و مادرتان بگوئید؟  
— خیلی خیلی فقیر بودند. ما چهارده‌تا  
خواهر و برادر بودیم. نان  
خالسی هم بزرور گیرمان می‌آمد.

# آخرین ساقچه...

نداشت ، اما برای رد کردن کدخدا و عباس بهانه بدی نبود . عباس بشیدن این پاسخ درهم فرورفت و گفت :  
— باشه . من حرفی ندارم ، اما اگه بخواین مرضیه رو به حسین بدین هرچی بدین از چشم خودتون بدین . ازحالا بهتون میگم که مراقب کار باشین . پدرم شانها را بالا انداخت و اظهار داشت :  
— ای بابا . حسین کجاست ؟ اونرفته تهران موندنی شده . درس خونده و علا شده و دیگم بلده برنمیگرده .  
پدرم مانند دیگر مردان و زنان من و سال دار ، هر باسوادی را (علا) مینامید و معتقد بود (حسین) نیز ملا شده و دیگر بلده برنمیگردد ، اما برخلاف تصور او (حسین) برگشت و در همان روز های اول بعد از بازگشت بن اظهار علاقه کرد و گفت :  
— مرضیه . این مدت من همه اش در فکر تو بودم . حتی بهروز فراموش نکردم . من تورو میخوام . مادرمو میفرستم به خواستگاریت .  
مدتها از تاریخ تهدید (عباس) گذشته بود ، معذرا من هم خوشحال شدم و هم نگران و ماجرا را برای او تعریف کردم و گفتم :  
— من از عباس وحشت دارم . تهدید کرده . گفته هم تورو میکشه هم منو . او خندید و گفت :  
— ولش کن . هیچ غلطی نمیتونه بکنه . مملکت قانون داره . مگه ما مورچه اییم که مارو بکشه ؟  
و من راستی باورم شده بود که ما مورچه نیستیم و عباس نمیتواند کاری انجام دهد . موافقت کردم و قرار گذاشتم که او مادرش را بخواستگاری من بفرستد .  
نمیدانم حسین به کسی گفته و یا عباس روی حس و گمان دریافته بود ، چون بلافاصله نزد پدرم آمد و درحالتی که از خشم میلرزید و کف بدنش آلوده بود مجددا همان مطالب را تکرار کرد و گفت :  
— اگه مرضیه رو به حسین بدین هردو تاشونو میکشم و عروسی رو به عزرا تبدیل میکنم .  
او آدمی بود که این کار را میکرد و چون ناپدریش پولدار و متمفقد بود بسیاری از وی دفاع میکردند . عباس و کدخدایطوری صحنه سازی میکردند و اهالی را به شهادت دروغ و امیداشتند که حقیقت لوٹ میگردد و حتی پرونده علیه شاکمی تنظیم میشد ، این بود که اهالی وقتی مورد تعدی و تجاوز کدخدا و عباس واقع میشدند هرگز شکایت نمیکردند .  
پدرم که از ماجرا خبرنداشت بازهم باو اطمینان داد و موضوع را باخنده برگرار کرد ، اما حسن دست بردار نبود . او عاشق

میشناختم . معمولا بچه های يك آبادی باهم آشنا هستند و قریه ما با اینکه خیلی بزرگ بود و قریب دوهزار و پانصد نفر ساکن داشت باز همه بچه ها یکدیگر را بنام و نشان میشناختند . (حسین) پدر نداشت . چهارسال از من بزرگتر بود و درخانه دانی هایش زندگی میکرد . یکی از دانیهای او بیلهور بود و دیگری اجاره داری میکرد و باغ میوه سلف میخرید و پس از اینکه محصول باغ میرسید میفروخت . کاروبارشان بدنبود ، اما درسال های اخیر که آفت آمد ضرر کردند و تقریبا هرچنداشتند از دست دادند . در روستاها نیز اعتبار و قدرت اشخاص به پولی است که دارند . هر کس دارا تر است قوی تر است و آنکه چیزی ندارد اگر شیر باشد توستی میخورد . من و حسین همبازی دیگری داشتیم بنام (عباس) که پسرزن کدخدا بود . قبل از اصلاحات ارضی او مباشرت ارباب را انجام میداد ، اما ارباب که رفت صاحب زمین شد و به کدخدائی منصوب گردید . کدخدا مردی بود ظالم و سنگتر و اهل حقه و کلک . در واقع خلق و خوی زمان مباشرت را حفظ کرده بود و تا آنجا که میتوانست مردم را میآزرد و حقشان را پایمال میکرد . (عباس) پسرزن کدخدا هم بچه ای شرور ، بد ذات و حقه باز بود . از همان دوران بچگی زور میگفت و هنگام بازی میخواست رئیس باشد که حق دیگران را برید . حسین و عباس غالبا دعوا داشتند و من که یک دختر بودم بین آنها صلح و صفا و آشتی برقرار میکردم ، اما این دوستی زیاد بطول نمیانجامید ، و فرمای آن مجددا سر بازی دعوایشان میشد و یکدیگر را میزدند و در خاک و گل میغلتیدند .  
دوران کودکی گذشت و ما بزرگ شدیم . (حسین) در توزحصالگی به سربازی رفت و عباس با پول و نفوذ ناپدری اش معافی گرفت و درده ماند . سال از حسین خیری نشد . حقیقت این بود که من و حسین تعلق خاطری بهم داشتیم و بقول خودمان یکدیگر را میخواستیم ، اما هنوز این راز افشا نشده بود . هنوز حرفی نزده بودیم و من نمیدانستم (حسین) چه تصمیمی در مورد من دارد .  
من دختر پانزده ساله زیباتی شده بودم که کدخدا نزد پدرم آمد و مرا برای عباس خواستگاری کرد . من از این خبر بی اندازه ناراحت شدم ، خوشبختانه پدرم شخصا نسبت به عباس نظر خوبی نداشت و خیلی زیرکانه پیشنهاد کدخدا را رد کرد و بهانه آورد و گفت :  
— مرضیه شش کلاس درس خونده . دوسال دیگه که مدرسه بره میتونه و اسه خودش معلم بشه . قصدم اینه که اونو بفرستم به شهر خونه عه اش کدرشو توأم کنه .  
البته او دروغ میگفت و چنین قصدی



چهل طوطی

بیر مردها و بزرگترها میگفتند از چهل پنجاه سال قبل با نظر چنین برقی سابقه نداشته است . ساعت سه بعد از ظهر بود که من جوراب کلفتی بیا کردم و کفش لاستیکی پوشیدم و شال گردنی بستم و چادر را برافکندم و پراه افتادم . مادر و پدرم زیر کرسی ولو شده بودند . همین که مرا در حال عزیمت دیدند بازنگاهی ردوبدل کردند و مادرم گفت :  
— کجا میری دختر ؟  
لازم بود توضیح بدهم ، زیرا در غیر اینصورت مانع خروج من از خانه میشدند . از فحش های مادرم خیلی دلخور بودم ، بخصوص وقتی که با منت بزمینت میکوفت و نفرین میکرد . پدرم رفتار ملامتگری داشت ، اما اونیز وقتی دچار خشم میشد از کتک زدن ابائی نداشت و چنان مشت و مال میداد که سچهار روز درخانه ماندنی و بستری میشدم . برگشتم لیخند زدم و گفتم :  
— میرم زیر بازارچه از (مشد عین اله) ابریشم بخرم و بیام . کلاف سبز و قرمز توأم شده .  
مادرم خیلی باریده و پرز زمین نشسته بود ، بطوریکه درخانه برحمت باز میشد . از پیش از ظهر همه باخانه پناه برده و تا گلو زیر کرسی فرو رفته بودند . بساط قه گونی و جای نوشیدن و غیبت کردن و از این و آن حرف زدن رواج داشت . در دهات برخلاف شهرها زمستان همه کارها متوقف میگردد و اهالی جز خوردن و خوابیدن کاری ندارند . نه مزرعه ای هست که آب بدهند و وجین کنند و نه سبزه و چمنی که گوسفندان را بجرا ببرند . هر خانواده ای مایحتاج زمستانی را گردآورده و انبار کرده است . همه بخورند و استراحت میکنند و تا وقتی که اولین جوانه و شکوفه روی شاخه درختان ظاهر نشود دست بیچ کاری نمیزنند . معمولا خواستگاریها و عروسیها و معاملات در همین فصل انجام میگردد ، زیرا همه روستائیان بیکار هستند و فرصت کافی دارند که باین امور برسند .  
صبح که از خواب بیدار شدم هوا خیلی بد نبود ، اما آفتاب بیرون نیامد ، زیرا بلافاصله ابریهایی آسمان را پوشاند و بعد ریزش برف آغاز گردید و بزودی چنان برفی بلزمن نشست که کسی تا آن تاریخ بخاطر نداشت و بیاید نمیآورد . حتی





# محبت معجزه میکند!



از محبت درد ها صافی شود  
از محبت درد ها شافی شود  
(مولوی)

اینستکه باید بگوئیم مردم را دوست بداریم . این موضوع خیلی مهم است ، چه تا مردم اعتقاد پیدا نکنند که ما صمیمانه دوستشان داریم ، ممکن نیست روابطشان با ما بهتر شود . مگر نشنیده‌اید که سردی سردی می آورد و گرمی گرمی ، و ازین گذشته يك ضرب‌المثل عربی میگوید قلب به قلب راه دارد .

باید با کلماتی که به زبان می آوریم و رفتاری که از خود نشان میدهیم به مردم بهمانیم که دوستشان داریم .

برای اینکه مردم را دوست بداریم باید از ته دل بخواهیم که آنها را دوست داشته باشیم و همین جهت بهتر است دائما به صفات پسندیده آنها توجه کنیم و پاس احترام آنها را نگاه داریم . یعنی از مردمان ، «مطلق طلب» هستند و فکر میکنند کسی باید مورد محبتشان قرار گیرد که هیچ عیبی نداشته باشد ، غافل از اینکه همه ما در واقع مظہری هستیم از زشتی ها و زیبایی‌ها ، خوبی‌ها و بدیها ، پس بهترین راه اینست که مردم را همانطوری که هستند قبول داشته باشیم .

یکی از روانشناسان در کتاب خود زیر عنوان «چگونه باید مردمان را دوست داشت» چنین می‌نویسد : «تاموقمی که به کاری مشغول نیستید نمیتوانید مدعی شوید که خود یادگیران را دوست دارید زیرا وقتی به کاری مشغول هستید خودمان را دوست خواهید داشت وقتیکه خودتان را دوست داشتید دیگران را نیز دوست خواهید داشت . اینست راه و رسم دوست داشتن دیگران.»

سرگرمی هائی نظیر ورزش و انواع و اقسام هنرها یا خدمت به دیگران، از جمله اموری هستند که موجب میشوند از خودمان خوشمان بیاید و در نتیجه از دنیا و آنچه در آنست خوشمان بیاید .

برای اینکه خیرخواه دیگران باشیم به تمرین احتیاج داریم . به این معنی که باید مواظب عواطف و احساسات دیگران باشیم و بیهوده اسباب رنجیدگی آنان را فراهم نیاوریم .

به قول یکی از نویسندگان ، خیر-خواهی چیزی است که در جلب احترام دیگران از هرامر دیگری مهمتر و موثرتر است، نه ثروت را با آن یاری برابری است و نه مقام و نه هیچ چیز دیگر . دومین نکته اینست که باید همیشه آماده کمک کردن به دیگران باشیم، چه در مورد کارشان و چه در گرفتاری های خانوادگی‌شان . چه این آمادگی سبب میشود که روابط ما با دیگران حسنه شود .

ادب و محبت از جمله چیزهائی نیست که مردم بتوانند باین آسانی آنرا از یاد ببرند، بسیاری از مردم حساسیت عجیبی نسبت بدان دارند ، به طوری که مولوی میگوید: «از محبت مرده زنده میکنند» . خلاصه منظورم اینست که هیچ نیکی و مصیبتی را

بقیه در صفحه ۷۱

# مشکل گشا

## شوهرم بکوچکترین بهانه‌ای مرا کتک می‌زند

از بچگی چون تنها کودک مادرم بودم خوب تربیت شدم متأسفانه در ۱۵ سالگی مادرم را از دست دادم و ضربه بسیار سنگینی به روحیه من وارد آمد، در مدرسه فعالیت بسیار در هر مورد داشتم ، پدرم مثل اکثر پدران همسر گرفت و بابک خانم بیسواد و پرتوقع ازدواج کرد، من با او مدارا میکردم متأسفانه نتوانستم رفتار سرد و چندیش آور او را بیش از یکسال تحمل کنم ، با اینکه هدفم ادامه تحصیل تا مدارج عالی بود ناچار باینکه از خواستگاران که دوست برادرم بود و صرفا بخاطر اینکه مثل خودم در زندگی رنج میبرد و آدم شکست خورده‌ای بود ازدواج کردم، برادرم با این ازدواج مخالف بود و میگفت این شخص بعلت داشتن بیماری روانی نمیتواند شوهر خوبی برای تو باشد ، اما من مصمم شدم او را از این بیماری نجات دهم چون سن و تجربه کافی نداشتم بانمام سعی و کوششی که کردم نتوانستم او را از ورطه بدبینی شدید نجات دهم و بعد از دو سال زندگی مهریه‌ام را بخشیدم و طلاق گرفتم .

خوشبختانه پدرم بعد از این موضوع رفتارش عوض شد و وقتی به خانه پدرم برگشتم دوباره بتحصیل مشغول شدم و دیپلم خودم را گرفتم و همچنین دیپلم خیاطی و ماشین نویسی و هنرهای دیگر ، و در ادارای با شغل سکرتزی استخدام شدم با حقوق ماهیانه ۸۰۰۰ ریال .

مشکل من از این بعد شروع میشود، باین معنی که در همین محل کارم با اینکه تصمیم نداشتم ازدواج کنم با دکتری که سال آخر تحصیلش را میگذراند آشنا شدم و این شخص با اصرار و حتی گریه‌و زاری مرا راضی کرد با او ازدواج کنم ، درحالی که مادرش مخالف بود .

چون خودم را زن روشنفکری میدانستم بدون مهریه با او ازدواج کردم و جز حلقه نامزدی نگذاشتم خرج دیگری برآیم نکرد . اما این شخص هم اکنون بسیار تند و عصبانی و خشن است و هر روز به بهانه‌ای مرا کتک میزند و اصرار دارد که از کارم دست بکشم . خانواده‌اش هم رفتار خوبی با من ندارند. شوهرم میگوید باید بمنظر قزوین نزد پدر و مادرم بیایی و چادر سیاه بپوشی ، کلبه لباسهایم را جمع کرده و لوازم آرایشم را نابود کرده و کلکسیون عطری که داشتم و خیلی هم برایم گرانبه تمام شده بود ازین برد ، فقط يك دست لباس سیاه برایم خریده و میگوید باید با همین لباس از خانه خارج شوی. من در یکطرف خانه پدرم که دو طرف آن ساختمان است زندگی می‌کنم و شوهرم حتی نمیگذارد با نظرف خانه نزد پدر و مادرم بروم ، ضمنا متذکر شوم که من هرگز زن جلفی نبوده‌ام ، هیچوقت هم آرایش غلیظ نمی‌کردم و بی جهت از خانه خارج نمیشدم و سعی میکردم اطاعت کامل از شوهرم داشته باشم و چون خیلی مهربان هستم تصور میکردم بتوانم با مهربانی محبت خانواده او را جلب کنم .

از اول مهرماه قرار است شوهرم به سیاه‌بهداشت برود و در این مدت دوری حتما اخلاق او نیز بدتر خواهد شد ، میخواهد مرا به قزوین ببرد و مانع از انجام کارم نیز بشود . حالا از شما میخواهم اولابین

بگوئید آیا برطبق قانون حمایت خانواده این شخص میتواند مرا از کار منع کند و ضمنا بدون اطلاع خودم طلاق بدهد ، یا من میتوانم با گرفتن تعهدنامه کتک‌زدن او بشوم ؟  
قبلا از لطیفیکه در این مورد میفرمائید صمیمانه سپاسگزارم .

جواب :  
م .

خانم.م. خیلی صریح شما می‌گویم که علت ازدواج اولتان این بود که میخواستید از پدرتان انتقام بگیرید ، وگرنه برای نجات آن مرد از بیماری روانی زن اونمیشدید . و این همان خطری است که همیشه نویسندگان نامه‌ها را از آن باز می‌دارم. خطر اینست که نکند برای انتقام گرفتن از کسی خودرابه آب و آتش زنند ، ولیکن شما خودتان را به آب و آتش زدید برای اینکه از پدرتان انتقام بگیرید که چرا زن گرفته است و این زن نیز چرا «بیسواد و پرتوقع» است ، و باقول خودتان با اینکه «خواستگاران فراوان» نیز داشتید بامرادی ازدواج کردید که «شکست خورده و بیمار» بود . و نوشته‌اید چون تجربه کافی نداشتم نتوانستید نجاشت دهید ، و حال اینکه چون ناخودآگاه ازدواج کرده بودید ، اصولا چنین هدی نداشتمید ، ولیکن در کار تحصیل و بدست آوردن شغل موفق شدید .

با اینکه خواستگاران فراوان داشتید که از طبقه بسیار خوب هم بودند باز با مردی ازدواج کردید که بقول خودتان دارای صفات زیر است : «بسیار تندخو، حسود ، عصبانی است و روحیه ثابتی هم ندارد» و يك لباس سیاه هم برایتان خریده و می‌گوید اینرا بپوش... اما نکته جالب اینستکه با اینهمه بلاهای که بقول خودتان بستران می‌آورد ، هیچ حاضر نیستید از او طلاق بگیرید ، حتی وحشت دارید که او کتف و کلاهش را بردارد و بیرونش را طلاق بدهد، ولیکن بعدا به خودتان تسلی داده‌اید و می‌نویسید که میدانید به شما علاقه دارد و ملاقاتان نمی‌دهد ، و بالاخره باز مرد شده از من می‌پرسید که آیا او می‌تواند به بهانه‌های بی‌مورد طلاقان بدهد و یا شما را وادار به استعفا از کارتان کند ؟ البته برای طلاق دادن شما باید به دادگاه مراجعه کند و دلالتش را ارائه دهد، ولیکن اگر مردی نخواهد بگذارد زنی کار کند و همینطور برعکس ، اگر زنی به دلایلی نخواهد شوهرش اقدام به‌عصی کند ، هر دو به نحوی موفق میشوند . یعنی زندگی همدیگر را سیاه میکنند و این همان چیزی است که هر دو نفر در چنین موارد ناخودآگاهانه‌ای آرزومند آن هستند .

هیچکس نمیتواند به شما تعهد بدهد که شوهرتان کتک‌تان نخواهد زد ( زیرا کتک زدن و پرخشگری وی به یقین يك محرک و انگیزه درونی و روانی دارد) بنابراین با آنچه گذشت چه راهی برایتان باقی ماند ؟ راهش اینست که از هم جدا شوید تا نه از کارتان بیفتید و نه شوهرتان کتک‌تان بزند و نه اینکه افراد خانواده شوهر به شما توهین و سردی روا دارند . در غیر اینصورت بازید و در این سازش کاری کنید که بتدریج با شوهرتان کنار بیایید .

میخواهم مچ شوهرم را بگیرم  
زنی هست می‌ویکسکه ، چهار بچه خوب و

باز تربیت دارم ، به‌خانه و زندگی و خودم خوب می‌روم ، هیچ نقطه‌ضعفی ندارم ، شوهرم طیب است و مطب دارد . متأسفانه با تعدادی از زنها رابطه‌دارد، هرچه باکتاب و اشاره خواستام او را متوجه رفتارش سازم خودش را به‌نقشی می‌زند ، چند بار خواستام منجر را بگیرم و رسوایش کنم ، اما بخاطر آبروی خانوادگی‌مان این کار را نکرده‌ام ، باهم نسبت‌زدیدگ دارم و بقول خود او زنی دلشور و مادری فداکار هستم ، او هیچوقت نمیرسد به گردش و سینما برود و منم پایبای او در خانه می‌نشینم و خودم و بچه‌ها را آماده آمدن اومیکم ، تمام جوانیم را وقف‌خانه‌ویچه و شوهر کرده‌ام ، بدون شوهرم به‌هیچ‌جا نمی‌روم، بظاهر طوری وانمود میکنم که از من زنی خوشبخت‌تر نیست ، اما کسی نمیداند چه رنجی می‌کنم ، بنظر شما آیا من مستوجب چنین وضعی هستم ؟ آیا صلاح میدانید بروم منجر را بگیرم و از او جدا شوم ؟ در این‌صورت تکلیف بچه‌هایم با این پدر بی‌بندوباز چه خواهد بود . وضع خودش در خانه عادی است و به بچه‌ها خیلی علاقه‌مند است و اگر من اجازه میدادم يك دوجین بچه دیگر هم داشتم . خواهش میکنم راهنمایی کنید .

امضاء محفوظ  
جواب :  
خانم امضاء محفوظ . آخرین پرشما که دیگر نمیگذارد بچه‌های بیشتری داشته باشید . نامه شما را هرچه اینطرف و آنطرف کردم چیزی که دال بر خیانت شوهرتان باشد ، پیدا نکردم . آیا ممکن نیست اشتباه کرده باشید ؟

همانطوری که بارها نوشته‌ام ، حد در نهاد همما خفته است و فقط مختصر انگیزه یا محرک می‌خواهد که بیدار شود ، در مورد شما نیز این انگیزه کاملا وجود دارد . شوهر شما پرشک است و به مقتضای شغلش مجبور است با بیماراران خلوت کند و حالا شما پیش خودتان هزار جور حساب و کتاب میکنید و می‌گوئید نکند شوهر من بافلائی رابطه داشته باشد، مخصوصا اینکه اینطور یا آنطور فلان روز بهم نگاه کردند و یا اینکه دو بار بیشتر بهم تلفن کردند و این قبیل ، حالا این تخیلات تا چه اندازه با واقعیات مطابق باشد ، کسی نمیداند .

اما درین خصوص که پرشکائی پیدا شوند که با بیماراران خود روابطی ناروا داشته باشند ، متأسفانه این دیگر ربطی به حرفه شریف پزشکی ندارد ، در هر صحنی ممکن است عده‌ای پیدا شوند که از لحاظ شرایط روانی قادر نباشند خودرا با قواعد حرفه‌شان وفق بدهند البته قوانین پزشکی نیز در اغلب کشورها و اق آن جمله در کشور ما هست که به اینکارها رسیدگی میکند .

بهر حال به شما توصیه میکنم که خودتان را اول فداي خیالات خود سازید و درتانی آلت دست آن‌دمسته از بیماراران یا کسان دیگری که احیانا میخواهند تصفیه‌حساب خصوصی کنند و از ماجبان چنین حرف‌هایی انتقام بگیرند ، نشوید .

حالا از من می‌پرسید که تکلیف شما چیست؟ تکلیف شما اینست که به همه آنچه گفتم خوب فکر کنید و بعد اگر دیدید که واقعا حق با شماست دوراه

بقیه در صفحه ۷۰

## قسمت دوم و پایان داستان :

اثر برگزیده (آلفرد هیچکاک)  
ترجمه سعید فرشید

تا اینجا خواندید که :



فردای آنروز آلبرایت را دیدم . باو گفتم که نورتون درباره لامپ چه اظهاری داشته و موضوع گردوخاکی را هم که روی لامپ نشسته بود باو تذکر دادم . ابروایش را درهم کشید و گفت : «بنظر منیم نمیداد ، ولی چرا باید درباره چنین چیز بی اهمیتی دروغ گفته باشی ؟ فکر میکنی ارزش اینو داره که دنبال چنین مسئله ای رو بگیریم ؟»

— «آره» .

— «یعنی دوباره با نورتون صحبت میکنی ؟»

— «بله ، ولی اول میل دارم وقتی که تو منزل نیست آپارتمانشو وارسی کنم» .

آلبرایت خوشحال بنظر نمی آمد .

— «میوتونی يك دسته کلید برام فراهم کنی ؟»

— «البته ، ولی تو نمیتونی ...» .

— «سام ، من کلید آپارتمانبرو گم کردم و نمیخوام مزاحم سرایداری بشم» .

آهی کشید و گفت : «بسیار خوب ، ولی اگر دستگیر شدی ، شرکت نمیتونه بهت کمک کنه» .

# دنیای وارونه

مرا ورنانداز کرد و گفت : «این احساس بهم دست داده که تو نسبت به این قضیه علاقه مند شدی ؟»

— «همینطور» .

آلبرایت برای پنج دقیقه اتاق را ترک گفت وبعد با يك دسته کلید برگشت . پانزده ساله که از اینها استفاده نکرده ام . امیدوارم قفلها از آن موقع تا حالا زیاد فرقی نکرده باشن» .

پیش از اینکه دفتر آلبرایت را ترک کنم به نورتون تلفن زدم . جوابی نیامد . دوباره از يك درآنگاستور نزدیک آپارتمان نورتون تلفن کردم ، باز هم جوابی نیامد . وقتی که به طبقه سوم رسیدم ، ده دقیقه زنگ در را فشار دادم و چون جوابی نیامد مسلم دانستم نورتون در آپارتمان نیست . دسته کلید را بکار انداختم و با چهارمین کلید در باز شد . او ، نورتون درخانه بود . در یک صندلی راحتی روبروی در نشسته و چشمانش را بین خیره کرده بود . ولی تکان نمی خورد و هرگز هم نخورد . کشته شده بود . در را پشت سرم بستم و بطرف او نزدیک تدم . هرچه و هرکه باعث قتل او شده بود پیرحال اثری باقی نگذاشته بود . نه اثری از زخم گلوله بود و نه از چاقو . از کنار او گذشتم و در آپارتمان به گردش برداختم . آپارتمانی بود بزرگ و خوب مبلمان شده بود ، ولی از روی اثاثه اتاق نمیشد بی به شخصیت صاحب آن برد . به اتاق خواب برگشتم که در آن رایحه رنگ تازه هنوز پراکنده بود . خیلی شباهت به اتاقهای هتل داشت : تختخواب دوتخته . چندتا میز و لامپ و دوقفه . کتوهارا باز کردم ، اما خالی بود . درکمد لباس هم چیزی نبود . اتاق تو بود . همه چیز در آن تو بود . به بررسی چوب درها و چهارچوب پنجره برداختم . همه آنها از چوبی بود که برای اولین بار رنگ شده بود . همه چیز مرتب و با نظم بود — يك اتاق متوسط میهمانخانه — همه چیز همانطور که باید باشد بود . بجز اینکه .... صفحه کلیدی که لامپ سقف را روشن میکرد خیلی بالا قرار گرفته بود . معمولاً کلید برقی چهارتا چهارمین یا از کف فاصله دارد ، اما این یکی درست در مقابل صورت بود . کلید را زدم و لامپ سقف روشن شد . چندبار کلید را بالا و پایین زدم . مثل اینکه اشتباهی شده بود .... يك چیزی احساس میکردم .. بله کاملاً احساس میکردم . به صفحه کلید نگاه انداختم . معمولاً اگر کلید را بالا بزنید چراغ روشن میشود و پایین بزنید برعکس . ولی این یکی وارونه بود . پایین میزدید روشن میشد . بالا میزدید خاموش . به اتاق نشیمن برگشتم . سد کاغذ باطله توجهم را جلب کرد . در آن مقداری کاغذ بسته بندی و نخ پیدا کردم و در زیر آنها خرده های قاب عکس و متوا بود .

تکه هارا سر هم چیدم . يك تابلو بود ۱۴ در ۱۶ اینچ . چند حرف کوچک در پایین آن ، نام تابلورا روشن میکرد . (محاصره کرن والیس) در تابلو چند ستون مردم که در اولین فرجه های فرمزننگ خود میدرخشیدند از فراز تپهای رژه می رفتند .

کاغذ بسته بندی را صاف کردم . بسته عال مغازه بارکلی آرت واقع در خیابان ولس بود . تمیری در روی آن پنجم نمی خورد . بروا ضح بود که بسته را حمل کرده بودند و با احتمال قوی بعد از آخرین باری که نورتون را زنده دیده بودم اینکار صورت گرفته بود ، و گرنه در آنروز متوجه کاغذ بسته بندی در سد کاغذ باطله میشدم . نورتون بسته را گرفته و باز کرده ، وبعد قاب آنرا خرد و تصویر را پاره کرده است . به بررسی قطعاتی که سرهم کرده بودم پرداختم . «پورک تون اکتبر ۱۷۸۱ . سربازان برای محاصره کردن در پشت دسته موزیکی راه می رفتند که در حال نواختن آهنگی بود بنام ...» به نورتون خیره شدم . او مردی بود که پول داشت و فکر میکرد که عوض کردن شیر آب نمونه ای از ذکاوت اوست . شاید ... در کیف بغلی اش به جستجو پرداختم . چیزی جز يك کارت ویزیت توجهم را جلب نکرد .

آرتور فرانکلین  
مقاطعه کار عمومی  
خیابان ویرجینیا ، شماره ۳۷۱۴  
بوردمن ۸۱۳۶-۷

کت نورتون روی کاناپه افتاده بود . در جیب هایش به جستجو پرداختم و در یکی از آنها دستمالی را دیدم که دارای لکه پریده خون بود . خون ؟ . آنرا در جیب گذاشتم و دوباره در آپارتمان به جستجو پرداختم و آثار انگشتانم را از تمام جاهایی که امکان داشت لمس کرده باشم پاک کردم . هنگام ترک آنجا ، در حال را کپی نیمه باز گذاشتم . میخواستم هرچه زودتر کسی با جسد نورتون روبرو شود و نیز میخواستم بدانم چگونه نقل رسیده است .

دستمال را به آزمایشگاه لیون و برانت بردم و پس از لحظهای یکی از متخصصان آزمایشگاه با گزارش نزد آمد . او گفت : «این لکه رنگه ، قهوه ایه . شاید هم بلوطیه ، با قدرت اشباع و درخشندگی کم . از رنگهای ارزون قیمته و برای منظورهای مختلف بکار برده میشه» .

دفتر آرتور فرانکلین عمارت کوچکی بود در یک گوشه محوطه واقع در دره زیر پل خیابان بیست وهفتم . او مرد درشت اندامی بود و ته سیگاری را زیر لب می جوید . «چا کاری نمیتونم بر ایتان انجام دهم ؟» کارت خود را باو نشان دادم . «شنیده ام بتازگی مقداری خرده کاری برای آقای نورتون انجام داده اید ؟»

تیم ضعیفی کرد . «خرده کاری؟» .

— «پس چه کار کردید ؟» .

لحظهای فکر کرد و گفت : «شما دوست هستید ؟»

— «نه ، این مربوط به کارمن میشه» .

بالاخره تصمیم گرفت جریان را بگوید : «این عجیب ترین سفارشی بود که تا بحال گرفته بودم . ولی خوب ، او پول میداد و میخواست این کار حتما انجام بشه و صدایش هم درنیاد . وقتی که با کارگرانم در آنجا کار میکردم پیرکدام از ما پول اضافی میداد تا از این جریان به کسی چیزی نگیم» . آرتور فرانکلین به صندلی تکیه داد :

«ما دچار درسر زیادی شدیم . معیور بودیم همه چیز رو عوض کنیم . همه چیز رو : قالی رو روی سقف بین کنیم و میز و صندلی رو با آن میکوب کنیم . چاقو آخ رو هم کف اتاق کاشتم» .

بله ، درست حس زده بودم . او ادامه داد . — «يك اتاق وارونه ، بله آقا ، کار زیاد برای يك شوخی ، ولی حس میزدم از غیبه اش برمیاد . روکوبهارو روی دیوار نزدیک سقف گذاشتم و درها رو هم وارونه قراردادیم معیور بودیم پنجره ها برداریم و کاری کنیم که شکل دیوار بنظر بیاد . نمخواست که قربانی از پنجره به بیرون نگاه کنه و ببینه که دنیا وارونه نیست» .

فرانکلین اوضاع را حس کرده بود . «نورتون بین گفت که اتاق رو برای چی میکواد ، ولی من نمیتونم حس برنم . يك چیزهایی راجع باین قبلا شنیده بودم . کسی رو به آپارتمان خودش می بره . و آتقدر باو مشروب میده که کاملاً از پا بیفته و بعد او رو به اتاق برده تنه اش میگذاره و خودش بیرون بانظر میونه و از سوراخ کلید نگاه میکنه . آن بیچاره به اتاق میاد ولی هنوز تلو تلو می خوره . باطرف نگاه میکنه و فکر میکنه که روی سقفه . وحشت زده میشه ، سعی میکنه از دیوارها بالا بره تا به چیزی که فکر میکنه کف اتاقه برسه ، این خیلی شوخی بیمزه ایه» .

با خودم فکر میکردم درست است ، کرامر در اتاق بیهوش می آید . میز و صندلی بالای سرش پنجم میکوبند و خود را روی سقف احساس میکنه . مسلماً وحشت زده میشود ، با خود فکر میکند چه چیز وحشتناکی اتفاق افتاده است «؟ . در يك لحظه ممکن است سقوط کنه پس بطور غریزی دست به نزدیکترین چیزی می برد — چاقو آخ . ضربان قلبش شدید میشود و در آن انگشتانش لامپ را خرد میکنه» .

فرانکلین گفت : «ولی فکر میکنم ، بقیه در صفحه ۶۳



از میکده هم بسوی حق راهی هست

# «شیخ صنعان» و دختر ترسا

## از غنی‌ترین منظومه‌های عاشقانه - عارفانه زبان فارسی است

### اندر وصف دختر ترسا

دختری ترسا و روحانی صفت  
در ره روح‌الله‌ای صد معرفت  
بر سیر حسن در برج جمال  
آفتابی بود اما بسی زوال  
آفتاب از رشک عکس روی او  
زردتر از عاشقان در کوی او  
هر که دل در زلف آن دلدار بست  
از خیال زلف او زسار بست  
هر که جان بر لعل آن دلبر نهاد  
پای در ره تا نهاده سر نهاد  
چون صبا از زلف او مشکین شدی  
روم از آن مشکین صفت پرچین شدی  
هر دو چشمش فتنه عشاق بود  
هر دو ابرویش بخوبی طاق بود  
روی او در زیر زلف تابدار  
بود آتش پاره‌ای بس آب دار  
لعل سرباش جهانی تشنه داشت  
نرگس مستش هزاران دشنه داشت  
چاه سیمین در زندان داشت او  
همچو عیسی در سخن جان داشت او  
گوهی خورشید فتن در روی داشت  
برقعی شعر سیه بر روی داشت  
دختر ترسا چو برقع برگرفت  
بند بند شیخ آتش درگرفت  
«شیخ صنعان» داستانی است سرشار

از شور عشق ، عشق به زیبایی ، عشقی  
تا حد جنون ، و شورشی به ضد  
اخلاقیات ، عطار رند ، عطارغزالی  
که از خراباتیان ستایشگرانه سخن  
می‌گوید ، واز میکده هم بسوی حق  
راهی می‌جوید ، غزلی بلند ، منظومه‌یی  
دلکش در ستایش عشق به زیبایی‌های  
انسانی و رسیدن به کمال زیبایی و  
عشقی حقیقی (از طریق عشق مجازی)  
می‌آفریند.

«عطار» همچنانکه در دیگر آثار  
منظوم و منظوم‌شده‌اش از «مجانین عرفا»  
پنهان و آشکارا ، پادهای ستایش آمیز  
کرده است - در داستان شیخ صنعان ،  
به اصطلاح سنگ تمام می‌گذارد. این  
افسانه ، همچون اثر نام‌آور «مدح  
دیوانگی» از حکیم آلمانی «اشینگر»  
منظومه‌ایست در ستایش عشق . عشقی  
که مرز عقل و اخلاق را درهم می-  
شکند.

در «منطق‌الطیر» در میان حکایت-  
هایی که شیخ عطار ضمن داستان  
سفر مرغان به سوی کوه‌قاف به‌نظم  
در آورده‌است ، داستان «شیخ صنعان»  
مفصل‌ترین حکایت و بیش از چهارصد  
بیت است و در مجموعه آثار عطار  
کثیر قسمی بدین تفصیل دیده‌میشود.

بقیه در صفحه ۱۱۰

# مهر

### ماه را می‌بینم ...

بکجا باید رفت  
غم تنهایی خود را بکه می‌باید گفت  
سخت تنها ماندم  
اسب من خسته و ست  
من شبی سخت هراسان شده بودم از  
درد

باخودم می‌گفتم  
میروم تا سرکوه  
ماه را می‌بینم  
شبی افروزد و سرد  
که به من می‌ماند .  
یا بیک جنگل دور  
میروم تا بر کلبه کوچک که دراو  
میسوزد

کاجهای جنگل  
و بخارش پیداست  
وسر پنجره‌اش  
گره‌های سخت نشسته تنه‌اش  
وزنی با طغش  
چشم بر راه غروب دریاست

باخودم می‌گفتم  
«میروم مست و سبکبال چو یک پروانه  
روی هر بوته گلی

می‌نشینم سرمست  
می‌مکم شیره شادبهارا .»  
ناگهان دست یکی کودک شاد  
میشارد جسمم  
بخودم می‌آیم  
رنگهایی که همه آبی بود  
پس چرا آبی شدند  
خون من آبی و سرخ  
از سرانگشتم جاری، جاری است.

### نوشی

### منم اسیر محبت

شکایت از غم ایام با صبا کردم  
چه شکوه ها که از آن یازبویفا کردم  
ز بس قرین دل بیقرار من بسودی  
ترا به راز دل خویش آشنا کردم  
چو او فاند و بر بستم نگرندی روی  
شکایت از غم جور تو با خدا کردم  
گذشتم از سر کوی تو با دلی غمگین  
ز تیره بختی خود دوش ناله‌ها کردم  
منم اسیر محبت که از نخستین روز  
به سینه آثی از مهر دوست جا کردم  
مهمین مجد

### ستاره میریزد

غمت به جان من امشب شراره میریزد  
ز دوری تو دو چشم ستاره میریزد  
فدای غمزه چشمان فتنه انگیزت  
که می به ساغر دل با اشاره میریزد  
بیاد روی تو در من جوانه‌های امید  
بیار آید و از غم ، دوباره میریزد  
درون سینه من نیست جر محبت دوست  
برون ز سینه تو سنگ خاره میریزد  
بناز چون بدر آئی و مجلس آرائی  
نیاز و شوق ز چشم هماره میریزد  
محمد تاجبخش  
شریف

### ای همره دیرین

من آن مرغم که مینالم در این کنج  
پریشانی  
و می‌دانم که دور از من ، تو آن  
باغی که میخندی

الا ای همره دیرین  
از آن روزی که راهت را جدا کردی  
بهار زندگانی را بروی من خزان کردی  
مسعود مولائی  
(کرمانشاه)

### بازار مشک ناب

اگر باغ امیدم قدم نهاد ، بهار  
خران زندگیم شادی شیب شکست  
مکن به مردم چشمت اسیر مردم شهر  
که پشت مردمی از رنج بی‌حساب شکست  
چه حاجت است خدا با که در تمامی‌ش  
درون دیده غم‌دیده ذوق خواب شکست  
چگونه دل به گل تازه رودهم ، اکنون  
گل‌آبدان محبت چو بی گلاب شکست  
زعتر و بوی دل‌آویز کوی یار ایدوست  
بین چگونه‌که بازار مشک ناب شکست

رضا مقصدی  
(لنگرود)

### اقاقی‌های شهر شب...

اگر مهتاب در چشم نتخندد گریه  
خوادم کرد  
من از این ابرهای تیره لاجباز بیزارم  
تمام شمع‌اندنهای من - دلگیر - تا  
دیشب  
صوری پیشه میکردند  
و در لای صنوبرها ، کوبترها ،  
سرود تلخ غربت بار میخواندند

تو ای مهتاب ، ای یادآور اندیشه‌های  
«کوچ در باران»  
در این شها که باید روشنی بخشی به  
پرچین‌های سبز شعر ،  
در خوابی  
من از هجرت گریبان پاره خواهم کرد  
من از بی مهری این ابرهای بد گهر  
دیوانه خواهم شد  
حصار کشتاران سپید دشت ، تاریک  
است

درختان بلند باغ بالا سخت دلگیرند  
اقاقی‌های شهر شب عزرا دارند.  
چه بی مهری توای مهتاب ....!  
اگر دروازه بانان فضا کانون نورترا ،  
دروغ و تیره و بیهوده میدانند  
من گنم ، نورت را چو باد قسمری  
کوجیبه در باران شها  
دوست میدارم  
چرا امشب نمیخندی توای مهتاب ...!  
محمد تاجبخش  
شریف

### شعر - نقاشی - تئاتر - موسیقی - نقد کتاب و...

### صحنه‌ای از نمایشنامه «ویس و رامین»



# ویس و رامین

### بازی‌نویس :

مهین تجدد (جهانگلو)

بازی‌ساز : آربی اوآنیسیان

بازیگران : شمسی فضل‌اللهی

مسئول افشار : پرویز پور -

حسینی . معیری و جمعی دیگر .

محل بازی : تخت جمشید . شیراز

بانمایش «ویس و رامین» نوشته  
« مهین تجدد » چهارمین دوره جشن  
هنر شیراز سرآغاز چندان خوشی  
نداشت ، چرا که این نمایش هم  
در «من» و هم در «اجرا» ضعیف  
بود و اعمال آور و خالی از اندیشه.

خانم «مهین تجدد» براساس منظومه  
«ویس و رامین» شاهکار و اثر زیبا و  
ماندنی «فخرالدین اسعد گرگانی»  
شاعر قرن پنجم هجری ایران ، بگمان  
خود ، نمایشنامه‌ای با دیدی نسو  
و فضائی تازه نوشته‌است و زبانی بکار  
گرفته‌است که «زبان شیرین پارسی»  
را احیا میکند .

خانم تجدد کوشیده است که یک  
بعد زمانی در نمایش بوجود آورد ،  
بدین‌معنی که حادثه از زمانی مشخص  
آغاز میشود و به «بی زمانی» میرسد  
و دوباره به زمانی مشخص که میتوان  
«امشب» باشد بر میگردد . در طول  
این سه زمان است که بازیگران به  
بررسی «علت» و «معلول» می‌پردازند  
و به اعتبار نویسنده هستی ماجرا را  
آشکار می‌سازند .

ايجاد این بعد زمانی نویسنده را  
چهارمین دوره جشن  
هنر شیراز سرآغاز چندان خوشی  
نداشت ، چرا که این نمایش هم  
در «من» و هم در «اجرا» ضعیف  
بود و اعمال آور و خالی از اندیشه.

بقیه در صفحه ۱۱۰

# آرامش در حضور دیگران

### کارگردان : ناصر تقوایی

سناریو از : تقوایی (براساس  
قصه‌ای نوشته دکتر ساعدی)

نارنجش با لباس خواب درس انگلیسی  
میگرفته است .  
کمی بعد سروکله دختر دیگر  
سرهنگ هم پیدا میشود و تماشاگر  
میفهمد که هر دو پرتار بیمارستان  
هستند ، اما زندگی بی‌بندوباری دارند  
که خانه سرهنگ را بدل کرده‌اند به یک  
«نجیب‌خانه» که دوستان پسر دخترها ،  
حتی نصف شب هم میتوانند به این خانه  
بیایند .

سرهنگ که قدرت گذشته‌اش را  
ندارد ، به الکل پناه برده است و مدام  
صدای مارش‌های نظامی را در گوش  
دارد و یاد روزهای گذشته و سربازخانه  
حسابی کلافه‌اش کرده است .

فیلساز ، در لحظات نخست فیلم ،  
خیلی خوب به سرهنگ و خیال‌های او  
توجه می‌کند . اشاره می‌کند به کاس  
عبور سرهنگ از جلو دانشگاه افسری  
و بعد کاس خیابان پهلوی که صدای  
مارش ، در حالیکه در برین چهره  
غمزده سرهنگ را گرفته است ، خیلی  
خوب دنیای آشفته درون این سرد  
بازنشسته را بازگو میکند . اما خیلی  
زود به حوادث جانی رو میکند و فیلم  
را از راه بدر میکند .

سرهنگ کم‌کم دیوانه میشود ، و ما  
در یک کاس فوق‌العاده فیلم که  
سرهنگ شاهد سربردن مرغ‌هاست ،  
می‌بینیم که چطور «از دست دادن  
قدرت» سرهنگ را به مرز جنون  
می‌کشاند . «تقوایی» از این کاس  
بخوبی استفاده نکرده است و این البته  
باعترض تلقی و سلیقه فیلساز مربوط  
میشود .

روابط دخترهای سرهنگ با  
مهندس و یک دکتر جوان سطحی‌است ،  
اما یکی از دخترها این رابطه‌ها را جدی  
گرفته است و وقتی دکتر (سابلو) از

بقیه در صفحه ۱۱۰



بقیه در صفحه ۱۱۰

# قسمت شانزدهم

از: نیکل ژون  
ترجمه: منوچهر کی مراد



## سپاس پسر کشش، هیجان انگیز و بی سابقه

### خلاصه شماره های گذشته

«ایزابل در قصر دکتر فیلیپ به سمت پرستار بچه استخدام میشود. به او گفته شده که دنیس همسر دکتر فیلیپ همراه ژاک پولان خواننده جاز فرار کرده. ایزابل به فیلیپ علاقه مند میشود. ژاک پولان از سفر برمیگردد. شایعه فرار دنیس را تکذیب میکند. ژاکلین دختر عمه دنیس که بعلمت شکست عشقی از فیلیپ متنفر شده فیلیپ را متهم به قتل دنیس میکند. پلیس از قمر دریاچه مقابل قصر جعبه محتوی جواهرات دنیس را پیدا میکند. فیلیپ توضیح میدهد که بعلمت نفرت از زنت جواهرات او را به دریاچه انداخته. پلیس در جستجوی جسد ایزابل مییابد. ژاک پولان عاشق ایزابل میشود لکن ایزابل عشق او را نمیپذیرد. ژاکلین، ایزابل را نیز متهم به شرکت در توطئه قتل دنیس میکند. فیلیپ، تصمیم میگیرد ژوئل کودکش را به پانسیون بفرستد و به ایزابل پیشنهاد میکند برای برکنار ماندن از بدنامی قصر را ترک کند. ایزابل با وجود تمام شایعات نامساعد تصمیم دارد در کنار فیلیپ بماند. ژاک پولان برای اجرای کسرت به شهر دیگری می رود. در آن شهر کولی ها بازار مکاره های بر قرار کرده اند. ژاک پولان در میان مردم دنیس را می بیند که به فروشندگی، اشیاء زینتی زنانه مشغول است. دنیس او را نمی شناسد. ژاک پولان با ششده باز دوره گردی میان کولی ها آشنا میشود که از دنیس حمایت میکند. این مرد اعتراف میکند، از جاده جنگلی نزدیک قصر پاتومبیل میگشته. در سایه شب «دنس» که کولی ها نام و راه او داده اند جلو اتومبیلش می رود. در آن تصادف حافظه اش را از دست میدهد، آن مرد که رانندگی غیر مجاز میکرده «دنیس» را که نمی دانسته کیست و از کدام خانواده است پیش خود نگه میدارد. ژاک پولان هویت اصلی دنیس را آشکار نمیکند. ضمن یک داستان ساختگی درباره گذشته دنیس، آن مرد را وادار میکند دنیس را همانطور نگاهدارد. قصد ژاک پولان اینستکه فیلیپ از اتهام قتل میرانشود تا بتواند ایزابل را به دست بیاورد. ژاک پولان از سفر بر میگردد. با ایزابل ملاقات میکند.»

ایزابل همراه ژاک پولان به کافه دنج و خلوتی رفت. دونفری پشت میز کوچکی نشستند. ایزابل بدون آنکه نانیهای وقت را تلف کند برای آنکه ژاک پولان زودتر حرفهایش را بزند گفت:

«خوب، ممکن است مطلب مهمی را که میخواستی بمن بگویی شروع کنی. ژاک پولان بدون آنکه جواب ایزابل را بدهد پرسید:

ایزابل همراه ژاک پولان به کافه دنج و خلوتی رفت. دونفری پشت میز کوچکی نشستند. ایزابل بدون آنکه نانیهای وقت را تلف کند برای آنکه ژاک پولان زودتر حرفهایش را بزند گفت:

دکتر فیلیپ دختر کوچکش ژوئل را به یک پانسیون در شهر دیگری فرستاده؟  
- بله، اما ...  
- بنابراین تو بعنوان پرستار بچه دیگر در آن خانه سستی نداری، ایزابل اگر بعد از رفتن ژوئل باز هم به آن خانه لعنتی برگردی و زیر یک سقف با آن مرد زندگی کنی، هیچ میدانی چه ضربه ای به خودت زده ای؟ علاوه بر خطراتی که زندگی را تهدید خواهد کرد، این عمل تو به تمام مردم ثابت خواهد کرد، این همه قبول خواهند کرد که تو دکتر فیلیپ را فریفته خودت کرده ای، و برای آنکه آزادانه در کنار هم باشید توطئه قتل دنیس را ترتیب داده اید. ایزابل دکتر فیلیپ را فراموش کن. خودت را ناپودتکن.

ایزابل با عصبانیت بلند شد و گفت:  
- من هر کار دلم بخواهد میکنم و هیچ کس مربوط نیست چه میکنم ژاک پولان با عجله دست ایزابل را گرفت، او را نگهداشت و گفت:

«صبر کن ایزابل، موضوعی که میخواستم بتو بگویم این نبود. درباره فیلیپ مطلبی دارم که هنوز به پلیس نگفته ام میخواهم با تو در میان بگذارم.  
لحن ژاک پولان بقدری جدی و باور کردنی بود که ایزابل مجدداً روی صندلی نشست و گفت:

- بسیار خوب. چی میخواهی بگویی.  
- ایزابل خواهش میکنم قبل از آنکه موضوع را تمام کنم حرفهایم را قطع نکن. خوب گوش بده بین چی میگویم. همه خوب میدانند که بین من و دنیس روابط نزدیکی وجود داشته. این مطلب را هرگز تکذیب نکرده ام، اما حقیقت اینستکه وجود آن ارتباط بین مربوط نبود. من بهیچوجه علاقه نداشتم که دنیس را از شوهر و خانواده اش جدا کنم و هرگز اصراری نداشتم که او رابطه عاشقانه با من داشته باشد. بلکه این دنیس بود که خودش را به اصرار بمن میچسباند و این دنیس بود که مرتباً بصرایم میآمد.

ایزابل با عصبانیت حرفهای ژاک پولان را قطع کرد و گفت:  
- برای شناختن آدم هایی مثل تو لازم نیست زحمت زیادی کشیده شود. خوب معلوم است که ابتدا تو دنیس را فریفته خودت کرده ای، بعد از آنکه از او کام دل گرفته ای برایت بی تفاوتی شده در حالی که دنیس به توفیقاً علاقه مند شده بوده.

- اینطور نیست ایزابل، من از تو خواهش کردم حرف مرا از ابتدا تا آخر گوش بدهی و قطع نکنی، اگر بخواهی بمن یکی به دو بگویی وقت خودت را تلف کرده ای، من میخواهم حقایق را همانطور که بوده بتو بگویم قصد این نیست که بار گناه خودم یا دنیس را

# فدا از دواج

روحی دکتر فیلیپ آشنا بنوی، میخواهم بنفهمی باجه تیب آدمی طرف هستی. به علاوه میل دارم متوجه باشی که فیلیپ آدمی است که اغلب کنترل عصبی خودش را از دست میدهد. شاید ذاتاً یک قاتل نباشد، اما هیچ بعید نیست که وقتی فهمیده دنیس قصد ترک کردن او را دارد، بایک حالت عصبی شدید کنترل اعضایش را از دست داده و دنیس را کشته باشد.

ایزابل با قیافه سردی بلند شد و با تلخی گفت:

- پلیس از تو بازجویی کرده. بدون تردید در این مورد هرچه داشته ای به پلیس گفته ای و اگر همانطور که تو معتقد هستی فیلیپ همسرش را کشته باشد کارشناسان پلیس زودتر خواهند فهمید.  
- من درباره این مسائل حرفی به پلیس نزنم.

چرا؟ تو با نفرت و کینه ای که نسبت به دکتر فیلیپ داری معمولاً نیاپستی مسائلی را که به ضرر او تمام میشود از پلیس پنهان نگاهداری.

- بخاطر تو حرفی به پلیس نزنم. ایزابل با تعجب ابروانش را بالا کشید و پرسید:

- بخاطر من؟ این حرفها چربطی به من دارد؟

- ایزابل تو خودت متوجه نیستی. من میدانم که اگر قبل از آنکه ترا از زندگی فیلیپ بیرون بکنم، دلایل محکمی برای ثبوت جرم فیلیپ در اختیار پلیس بگذارم، خواه ناخواه پای تو هم به ماجرا کشیده خواهد شد. من میخواهم اقلاً تو از بدنامی و گرفتاری هایی که اتهام به قتل پدش خواهد آورد برکنار بمانی. تا امروز هم خیلی سعی کردم ترا از فیلیپ جدا کنم.

ایزابل، من اعتراف میکنم به تو علاقه مند شدم، اعتراف میکنم دوست دارم و تمام تلاشی که بخاطر تو دارم برای تأخیری است که در روح و قلب من باقی گذاشته ای، اگر آن روز کنار دریاچه به زور متوسل شدم و قصد داشتم باخوشونت ترا مطیع خودم کنم علش این بود که میدیدم با حرف نمیتوانم ترا قانع سازم که فیلیپ را ترک کنی. میخواستم در مقابل عمل انجام شده قرار بگیرم و عشق مرا بپذیری. قبول دارم که آن حرکت من اشتباه محض بود و ترا از منرنجیده خاطر ساخت، شاید هم بمن بی اعتماد شده باشی، اما خواهش میکنم تا دیر نشده حرف مرا قبول کن. تو الآن هیچ دلیل منطقی نداری که در خانه فیلیپ بمانی. تو پرستار ژوئل بودی، حالا که ژوئل به پانسیون فرستاده شده فقط میتوانی زیر سقف آن خانه شوم، معنوقه فیلیپ باشی. اگر به قصر برگردی، اگر پیش فیلیپ بمانی به تمام شایعاتی که در اطراف روابط

سبکت را سنگین تر کنم. دنیس بخاطر خوشگذرانی به سراغ من میآید. به من پناه آورد. میدانی که دنیس بجز ژاکلین هیچکس را در دنیا نداشت. ژاکلین هم بعلمت روابطی که میخواست با فیلیپ داشته باشد نمیتوانست مورد اعتماد دنیس قرار بگیرد. این بود که با من طرح دوستی ریخت. یک زن شوهر دار که مرد دیگری را به زندگی راه میدهد قبل از هر چیز راز دلش را به زبان میآورد و علت بی وفانی به شوهرش را بازگو میکند. دنیس هم همین کار را میکرد. در ساعاتی که با هم تنها بودیم، از فیلیپ، از خصوصیات اخلاقی او و از رفتاری که فیلیپ با او داشته حرف میزد. من فیلیپ را از زبان زنت شناختم. آنچه مسلم است فیلیپ با زنت توافق اخلاقی نداشت. اگر چنین توافقی برقرار بود، دنیس معنوقه من نمیشد. زندگی را دوستی میچسبید، فیلیپ به او اهمیت نمیداد. او را راضی نمیکرد. فیلیپ یک مرد غیر عادی، خودخواه، متکبر و خودرای است. روحیه ناپایدار و اخلاق تند غیر عادی دارد.

دنیس میگفت هیچوقت نمیتواند عکس العمل شوهرش را در مقابل پیش آمدها پیش بینی کند. معتقد شده بود فیلیپ دچار یک نوع عقده درونی و جنون آبی است. از اینکه دنیس را رنج بدهد لذت میبرد. با پنهان جویی های گوناگون دنیس را کشت میزد.

چندبار دنیس سایه های بدنش را بمن نشان داد. کودپهانی که در اثر کتک زدنهای وحشیانه فیلیپ در بدنش ایجاد شده بود. من اگر دوستی دنیس را پذیرفتم بعکس تصور من برای کامیابی از او نبود. بلکه بیشتر بعلمت دلسوزی بود که نسبت به او پیدا کرده بودم. دنیس بمن پنهان شده بود. از رفتار شوهرش دائم عذاب میکشید. همیشه وحشت داشت.

چندبار پیش من گریه کرد. می گفت: آخرش فیلیپ مرا خواهد کشت، چون وقتی عصبانی میشد، خودش نمی فهمد چه میکند. کتکم میزند و فریاد میکشد: «ترا خواهم کشت». البته نمی خواهم بگویم دنیس زن قابل احترامی بود، نمی خواهم بگویم او نمیتوانست زن دلخواه دکتر فیلیپ باشد. دنیس بهیچوجه زنا دیده آل یک مرد نبود. اما در هر حال حق حیات داشت. در صورتیکه فیلیپ عمر چنین حقی برای او قاتل نبود.

با خشونت و وحشیگری و تهدید و ارعاب با دنیس زندگی می کرد. قبل از ناپدید شدن دنیس چندبار او را به قصد کشتن کتک زده بود.

ایزابل یکبار دیگر حرف ژاک پولان را قطع کرد و پرسید:

منظورت از این حرفها که میزنی چیست؟  
- منظورم اینستکه به خصوصیات

# ۵ مدل لباس پائیزی برای روز و مهمانی های شب



در این صفحه ۴ مدل لباس  
روز برای پائیز با اندازه های  
عیق و میدی و صورت بولیک  
تلوار علاظه میکنید که از  
پارچه های پستی تهیه شده است.  
در صفحه مقابل دو مدل لباس  
مهمانی از میان تازه ترین  
ابتکارات مدسازان پاریس انتخاب  
شده است که با اندازه ماکسی  
و از پارچه های نقش دار است.



از پاریس برای پائیز :

# شیک و اسپرت

لباس های اسپرت بخصوص  
برای فصل سرما مورد استفاده  
عموم است. جوانترها را شادتر  
و من ترها را جوانتر نشان میدهد.  
بهمن جهت نیز انواع مدل های  
اسپرت همواره در کالکسیون  
های مدسازان جای شایسته خود  
را حفظ کرده است. بیحمدانی  
که در این صفحه ملاحظه میکنید  
از میان تازهترین ابتکارات  
مدسازان پاریس برگزیده شده  
و شامل تونیک سلوار، مانو  
و دویس از پارچه های تولید  
و چهارخانه است. انواع تولید  
و پارچه های چهارخانه اسپرت  
در مد جدید پائیز و زمستان  
اهمیت سابق خود را بازیافته اند.



# مدلهای لباس روز

\* سمت راست : پیراهن میدی با دامن  
گشاد از پارچه پشی چهارخانه قهوه‌ای  
وزرد . یک بولرو از جیر قهوه‌ای سوخته  
که دریائین ریشه‌دار است بر زیبایی مدل  
میافزاید

\* سمت راست : لباس  
ماکسی یخه بسته و آستین  
بلند از پارچه سفید و نقش  
های قرمز . کمر درجای  
طبیعی از خود پارچه لباس  
قرار دارد .

\* در بالا : دوپیس مینی  
از پارچه ساده سبز و روشن .  
بالا تن بصورت جلیقه ای -  
آستین است و زیر آن از  
بلوز یخه بر تابه آستین بلند  
با نقش رنگارنگ استفاده  
شده است . جلو دامن  
یخه دارد . این مدل با  
چکمه سفید بالای زانو  
قشنگ میشود .

\* سمت راست : مانو و  
کلوار از پارچه پشی  
چهارخانه . قد دامن مانو  
بالداره بندی است و تنهایی  
نیز میتوان آستین بدون  
استفاده قرار داد .  
\* سمت چپ : دامن  
اسکاتلندی میدی از پارچه  
چهارخانه که در یک طرف روی  
خم آید و با سنجاق قفلی  
ترتیبی متصل شود و جاشه  
آدریشه‌دار است . این دامن  
با بلوز تریکو مورد استفاده  
قرار گرفته است .



بیشتر

اساس تباهی زندگی جهالت و نادانی است

متخصص زیبایی زن روز در خدمت خانمها و دختر خانمها

خوشگل شدن راه داره!

دوشیزه زهرام - متأسفانه وسیله‌ای برای جاق کردن مومی بدن نداریم یا باید چند کیلو بی به وزن اضافه کنید و یا اینکه از جاق شدن ساق‌های پایتان صرف نظر کنید.

۲- کلفت شدن پلکهای شما شاید هم در اثر مصرف کردن سایه یا خط چشم باشد. باین ترتیب بهتر است نوع لوازم آرایش خود را تغییر دهید و اگر نتیجه نگرفتید بیک پزشک مراجعه کنید



دوشیزگان هیچ و سس-جوش صورت شما در اثر چربی زیاد پوستتان است هیچ احتیاجی نیست که کرم یا داروئی مصرف کنید. بهتر است قبل از هر چیز پوست صورت را تمیز نگاهدارید و از بکار بردن هر نوع کرم یا کرم پودری برای مدتی صرف نظر کنید و روزانه سه بار صورت را بوسیله پنبه و آب گرم تمیز کنید تا تمام چربی و گرد و خاکی که روی پوستتان قرار میگردد پاک شود. از خوردن شیرینی خودداری کنید و بیشتر آب میوه و شیر بنوشید.

خانم سوسن - م - ۱ - باین ترتیب که در نامه‌تان توضیح داده‌اید بهتر است هر چه زودتر به پزشک متخصص پوست مراجعه کنید و از او کمک بخواهید.

۲- با خوردن دارو امکان جاق شدن مومی وجود ندارد. مطمئن باشید که استخوان بندی شما چنین است. دوشیزه ایران - ع - ۱ - برای برطرف کردن سیاهی س زانوان خود میتوانی از لوسيون های مختلف که مخصوص این کار است استفاده کنید

بقیه در صفحه ۶۸

آرایش

نصایح طلائی آرایش صورت



شما چه بیست ساله باشید چه چهل ساله، باید به رموز آرایش صحیح وارد باشید.

آرایش صحیح صورت یکی از سلاحهای است که دخترها و زنان چه جوان و چه سن برای زیبا شدن بان احتیاج دارند. اما باید توجه داشت وسیله‌ای که یک دختر ۱۸ ساله برای آرایش صورت احتیاج دارد با وسایل آرایش يك خانم سن تر مثلا مادرش كاملا متفاوت است. رعایت شرط سن در نحوه آرایش از هر چیز دیگر مهم تر است.

پوست يك دختر جوان بعلت شفافیت و شادابی احتیاج به مراقبت کمتری دارد. در حالیکه پوست خشك شده يك خانم پنجاه ساله بیش از هر وقت دیگر به ماساژ، کرم تقویت و حتی کرم مرطوب کننده احتیاج دارد. باتوجه به همین نکته در مورد انتخاب وسایل آرایش از قبیل کرم، پودر، فوندیشن، روژلب، روژگونه و امثال آن نیز باید دقت بیشتری بکار برده شود.

آرایش برای يك دختر ۱۸ ساله

هر صبح صورت خود را با يك تکه پنبه آغشته به تونیک پاک کنید و کمی صبر کنید تا تونیک روی پوست خشك شود. پس از آن کمی کرم مرطوب کننده روی پوست بمالید و پس از اینکه این کرم بخورد پوست رفت در صورتیکه از خانه خارج میشوید يك قشربازک پودر بصورت بمالید. ابروها را با برس مخصوص مرتب کنید و در صورتیکه فرمشان خوب نیست با کمک مداد ابرو فرم دلخواه را بآنها بدهید، کمی ریمل مژه‌های شما را زیباتر و شفافتر نشان میدهد. روژلب کم رنگ و دخترانه، آرایش چهره شما را تکمیل میکند. در صورت تمایل میتوانی آنها را کمی سایه به اطراف چشم خود بزنید. برای اینکه روژ بهتر روی لبهایتان بماند قبل از مالیدن آن کمی پودر روی لبها بمالید. در این صورت دوام روژ بیشتر خواهد شد.

دوشیزه فیروزه - الف - بنظر من بهتر است هر چه زودتر بیک پزشک مراجعه کنید متأسفانه در این باره نمیتوانم شمارا راهنمایی کنم. دوشیزه مهناز - ش - ۱ - لکهای ریز قهوه‌ای رنگی را که در اثر جوش صورت و فشار دادن آن بوجود آمده است میتوانی بوسیله کرم مخصوص باین کار از بین ببرید.

۲- پوست بدن در کنار دریا عوض نمیشود، بلکه فقط در اثر آفتاب و آب تغییر رنگ داده و برترزه میشود و برای مدتی باقی خواهد ماند و به مرور روشن



بقیه در صفحه ۶۸

تغذیه نوزاد از راه بطری و شیر خشك



خانم خیال نکند تغذیه کودک شیر خوار بوسیله شیر خشك کار آسانی است، شما ممکنست تا سالیان سال کودک را رنجور سازد و در رشد او اثر بگذارد، با خواندن این مقاله به رموز این کار پی خواهید برد.

طبیعی است که بهترین طرز شیردانی به نوزاد تغذیه وی از راه پستان مادر است ولی در مواردی اتفاق میافتد که این طرز تغذیه میسر نیست، مثلاً هنگامی که شیر مادر خشك میشود یا پستان وی زخم میگردد و یا آنکه اصولاً مادر جوانی از شیر دادن نوزادش از پستان خویش ناراحت میشود در این صورت آخری نیز البته نباید مادر نوزاد را از پستان خویش شیر دهنده، زیرا ناراحتی مادر در نوزاد هم اثر کرده او را ناراحت و بی آرام بسازد.

در این موارد و در سایر مواردی که پزشك تجویز میکند مادران باید نوزادان خویش را بوسیله شیر خشك پرورش دهند.

بسیاری از مادران تصور میکنند این کار بسیار ساده، یعنی شیر را باید با آب مخلوط کرد و بعد در بطری ریخت و سپس بدهان نوزاد گذاشت؛ ولی راستش چنین نیست و مادران باید دقت فوق‌العاده‌ای در این راه مبذول دارند. نخستین دقتی که باید در این زمینه صورت گیرد مسئله انتخاب شیر است که حتماً باید بسا نظر پزشك باشد، وقتی انتخاب شیر صورت گرفت آن وقت باید تهیه آن مورد دقت و توجه واقع شود، بد نیست بدانید که همه ساله (حتی در کشورهای غربی) تصادم زیادی از نوزادان بر اثر بیماریهای روده‌زندی رابدرد میگویند، تعداد زیادی نیز بر اثر این بیماریها علیل و رنجور میشوند و تا سالیان سال اثر این رنجوری در آنها باقی خواهد بود، حال شاید شما تعجب کنید اگر بشنوید قسمت اعظم این بیماران کودکان هستند که بوسیله بطری و شیر خشك تغذیه میشوند. وقتی بطری و سرپستانك لاستیکی آن خوب تمیز و باصطلاح استریلزه نشوند منبعی برای پرورش و رشد انواع میکربهای عفونی تشکیل میدهند.

تمیز کردن و استریلزه کردن بطری ۶۸

دکوراسیون و گل آرایی

شاخه‌های گل خشك

برای شما که عاشق گل هستید

اولین مرتبه‌ای که دست‌های رنگارنگ و زیبای گل‌های خشك یا گل‌های مصنوعی بر گل‌های طبیعی دارند اینست که پلاستیک نمی‌شوند و فقط برای چند روز نیست که به اتاق شما جلوه میدهند. اگر این دسته گل‌ها را با دقت و سلیقه و با توجه خاص درست کنید مطمئن باشید که در مواقعی از سال که گل طبیعی کمتر یافت میشود یا گرانی قیمت است اتاقهای شما بدون گل و بیروح نخواهند بود. همین گل‌های مصنوعی یا طبیعی خشك شده، بخوبی می‌توانند جایگزین يك دسته گل تازه طبیعی بشوند و این لطف را هم دارند که خیلی دیرازین میروند و فقط باید گاهگاهی گرد و خاک آنها را زدود.

این دسته‌های گل مصنوعی را میتوان با گل‌ها، شاخ و برگها، گیاهان وحشی و حتی چند شاخه گل مصنوعی کاغذی یا پارچهای درست کرد و گاهی اوقات هم خارهای زیبای بیابان یا گوش ماهی‌های ساحل دریا در لابلای آنها گنجانند تا زیبایی و متنوع تر باشند. اما شرط اول اینکار رعایت هماهنگی گل‌ها و توجه به هماهنگی رنگهاست. شما میتوانید بیروید که به چه دلیل بهتر است در بعضی موارد از دسته‌های گل خشك استفاده کرد؟ در جواب باید بگوئیم که قبل از هر چیز يك دلیل اقتصادی برای خانواده‌هایی که بودجه کمی برای این قبیل کارهای فانتزی دارند و هر روز نمیتوانند مقداری پول برای خریدن گل بدهند. دوم بدلیل اینکه گل‌های خشك شده میتوانند در بعضی از نقاط اتاق که برای گل طبیعی مناسب نیست دوام بیاورند (مثلاً روبروی کولر، مقابل بخاری یا شوفاژ، در کنار پنجره آفتابگیر). از طرف دیگر اگر شما به نوع بخصوصی گل یا گیاه و یا خارهای زیبای بیابانی علاقه‌مند باشید همیشه برایتان مقدور نیست که برای چیدنشان به بیابان و خارج از شهر بروید و بهمین علت خشك کردن آنها بشما اجازه میدهد که همیشه يك دسته گل مورد علاقه خود را در خانه داشته باشید.

حال ببینیم چه کسی میتواند این دسته گل را درست کند؟ حتماً تعجب نخواهید کرد اگر بگوئیم خود شما! بله! خودتان در صورتیکه علاقه‌مند باشید، حوصله داشته باشید و وقت لازم را داشته باشید. شما که براضی و با کمال میل از گل‌های تازه و طبیعی دسته‌های زیبایی درست میکنید مسلماً بماند راحت خواهد توانست آنها را خشك کنید و مدت زیادی نگاهدارید. البته در بعضی از موارد که گلدان گیاه بخصوصی در دسترستان نیست میتوانید آنها را از گل فروشی خریداری کنید.

دسته‌های گل خشك چه خصوصیتی دارند ۶۸



معمولاً این گل‌ها را باید بصورت دسته‌های فانتزی تقریباً پر پشت ترتیب داد و رعایت تنوع رنگها را کرد. برای انتخاب نوع گلدان توجه داشته باشید که گلدان‌های خیلی گرافیکت یا کریستال‌های خیلی ظریف برای گلدان ساده‌گلی با رنگهای طبیعی ساده و فرم ملور و در صورت امکان دسته دار بسیار زیبا و مناسب خواهد بود.

بقیه در صفحه ۶۸



# با لیکسیا چرک و لکه‌ها را آسان، آسان

## ویاک، پاک، پاک، پاک

بشوئید



پودر شستشو  
محتوی بیو آنزیم

# لیکسیا

جدیدترین ماده پاک‌کننده

## دنیای وارونه

بقیه از صفحه ۸



داشته باشه که باعث روشن شدن قضیه بشه».  
- تمام اینها بستگی باین داره که نورتون چگونه مرده. اگر دچار مرض قلبی شده باشه، قضیه تمومه».  
آلبرایت سرش را تکان داد: «من با بزنگ قانونی تماس میگیرم و میگویم که بیم تلفن بکنه. باید کالید شکافسی بکنند، تصور نمیکنم موقع مرگش دکتری اونظر فیهابوده».

کرامر در اتاق وارونه مرده بود و حالا نورتون نورتون بوده که دچار وحشت شود. کرامر را نمیتوانسته آنجا بحال خود بگذارد. مسلما همه از این موضوع باخبر می‌شده و شاید هم او را متهم به جنایت می‌کرده‌اند. مسلما نورتون ترجیح میداده بضرورت جسد کرامر را از آپارتمان خارج کند. اما این تقریباً غیرممکن بوده، چه احتمال داشته او را در حین حمل جسد گرفتار کند. بنابراین او را کشتن کشتن به اتاق نشیمن میرسد و وانمود میکند که اونجا در گذشته است و هیچکس همدلی نی‌دیده آپارتمان را بگردد و با اتاق وارونه روبرو شود.

احتمالاً نورتون متوجه جراحات دست کرامر نشده، تازه اگر هم متوجه شده بوده تصور میکرد اهمیت نداشت. کرامر از حمله قلبی در گذشته و مسئله مهم این بوده، چرا کسی درباره دست او سؤال کند؟ یا درباره اتاق وارونه؟ او مراقب همه جزئیات بوده. حتی دستور داده بوده تا بلو مخصوصی بدووار نصب کند ولی این تا بلو بوقع برای کشتن کرامر بدست او نرسیده و احتمالاً آنرا دیروز یا امروز صبح زود دریافت کرده، بناچار آنرا پاره‌پاره کرده و در سبد کاغذی باطله انداخته. تا بلو سربازان انگلیسی را نشان میداده که برای محاصره کردن، پشت دسته موزیکی که در حال نواختن آهنگی بنام «دنیا وارونه شده» بودند رژه میرفتند.

فرانکلین که از این فکر خنده‌اش گرفته بود گفت: «تعجب میکنم اگه حفاش گرفته باشه».  
فرانکلین مسلماً موضوع را نمیدانسته. او کرامر را نمی‌شناخته و تازه روزی صدها نفر از حمله قلبی می‌میرند و وقتی هم کرامر در گذشته در روزنامه‌ها چیز بیشتری جز اینکه «در آپارتمان دوستش» فوت کرده بچشم نمی‌خورده.  
وقتی که فرانکلین را ترک کردم، از نزدیک عمارت آپارتمان نورتون رد شدم. یک اتومبیل پلیس گشت و یک آمبولانس کنار جدول پارک کرده بودند. به شرکت رفتن و آلبرایت را در آنجا دیدم. وقتی که داستان را شنید سرش را تکان داد و گفت: «خیالی جالبه، ولی هنوز بیساکمی نیست. چیز اینکه حس کنجکاویمان را ارضاء کنیم، ما هنوز هم مجبوریم این پول‌رو بدیم، نورتون می‌تونست تودرس‌های زیادی بیفته، ولی چون مرده، بنظر نمیره تکه‌ای وجود

«چه موقع هال را رنگ کردید؟»  
عصبانی شد. «مرد حسابی منو اینجا کتوندی که اینوازم ببری؟»  
- «آره».  
از مشاهده حالت چهره‌ام فهمیدم که از او جواب میخواهم. با ناراحتی گفت: «امروز».  
- «درست امروز؟»  
- «آره» وبعد جمله خود را اصلاح کرد «خب، دیزوز شروع کردیم. طبقه بالا رو. دوامد حدود ساعت چهار بعد از ظهر شروع کرد. او کار دائمی گرفته و این اضافه کاری بود».  
از پله‌ها بالا رفتم و پشت سرم شنیدم که در را بست و چفت آنرا انداخت. وقتی هال در را گشود و مرا بداخل راه‌داد با چشماش سراپایم را ورناداز کرد. به نرمی خندید. «انتظارت را می‌کنیدم».  
- «بیشتر نورتون مرده، مسوم شده».  
بطرف گرامافون رفت و صدای آنرا کم کرد. «خب؟»  
- «نورتون اغلب اینجا می‌اومد؟»  
- «می‌اومد منو تماشا کنه و صحبت کنه. بعضی وقتها به حرفهای گوش میدادم».  
- «وقتی درباره اتاق وارونه صحبت میکرد حتماً گوش میدادی؟»  
- «بله».  
- «نورتون دیشب اینجا بود».  
مگر نه؟  
- «میل‌داری مشروب بخوری؟»  
- «او دیشب اینجا بود و چون هال تاریک بود دستش رنگی شد. بعد با دستمال دستش را پاک میکنه، اما اثر انگشتش هنوز هم باید روی یکی از زرده هاباشه. اینجا ثابت می‌کنند که نورتون دیشب اینجا بوده».  
دوم مشروب خوری کریستال از قفسه بیرون آورد.  
- «پلیس هانوز پیداشون نشده».  
- «آنها اطلاشی ندارند. فقط من میدونم».  
خندید «پس نباید نگران باشم».  
- «هال، من مجبورم به آنها بگم».  
بن نگاه کرد. «ولی چرا؟»  
- «این یک جنایت».  
- «و منم منظون‌ترین آدم؟ از بن بازپرسی میکنند؟ پلیس میفهمه من کی هستم؟ کجا بودم؟»  
- «همینظوره».  
- «دوست ندارم اینظوری بشه».  
گفتم: «هال نورتون رو کشتی؟» یکی از گیلانها را برای لحظه‌ای مقابل خود گرفت و بعد گفت: «بله».  
صفحه گرامافون به پایان رسیده بود و بعد از یک صدای تق صفحه دیگری شروع به گردش کرد. موزیک دوباره بازگشت اما اتاق هنوز حالت‌دوستانه‌ای نداشت.  
- «مجبور نبود اونوبکشی».  
- «تو سؤال کردی و من نمیتونستم بیست دروغ بگم. میدونی چرا، مکنه؟ و توهم به پلیس چیزی نمی‌گی».  
من چیزی نگفتم. گیلان‌ها راه زمین گذاشت و سرعت بطرف تابلوی رفت که به صدای تکیه داده بود.  
- «بخطرم نمیدانم اینو کشیده باشم. بهی فکر میکردم؟»

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان بدون پیش‌قسط

# ضد ازدواج

بقیه از صفحه ۵۳

تو فیلیپ وجود دارد، مهر درستی خواهی زد. منم ناچار خواهم بود تمام اطلاعاتم را در اختیار پلیس بگذارم. ناچار خواهم بود به پلیس بگویم که: «دنس وحشت داشت که مبادا شوهرش او را بکشد».

ایزابل لحظه‌ای طولانی با نگاه ثابتی ژاک پولا را نگاه میکرد، میخواست جوابی بدهد، اما کلمه‌ای از دهانش خارج نشد.. ژاک پولا که سکوت ایزابل را دلیل تردید و ودولی او تصور کرده بود ادامه داد:

البته تو میتوانی فکر کنی مادام که جسد دنس پیدا نشده دلایل کافی برای ثبوت فیلیپ و دخودخواهد داشت، اما فراموش نکن که اگر من اطلاعاتم را در اختیار پلیس بگذارم، مامورهای تحقیق از سواست دست بر میدارند، قطعاً معتقد خواهند شد که فیلیپ قاتل دنس میباشد آنوقت دایره تحقیقات را تنگتر خواهند کرد، و بدون تردید خیلی زود دلایل کافی برای محکومیت جمع آوری خواهند کرد.

ایزابل بدون آنکه جواب ژاک پولا را بدهد، نگاهش را چرخاند، بطرف در خروجی رستوران برگشت که بیرون برود، ژاک پولا بازوی او را محکم گرفت.

بلند شد، مقابلش ایستاد و گفت: «ایزابل جواب مرا بده. فقط یک کلمه جواب مرا بده. با فیلیپ خواهی ماند یا او را بخاطر من ترک میکنی. فقط یک کلمه جواب مرا بده و تکلیف مرا روشن کن.»

ایزابل در فکر فرو رفت. او به مردی فکر میکرد که دوست داشت. به دکتر فیلیپ گالت. دلش راضی نمیشد حرفی بزند، یا اقدامی بکند که به ضرر فیلیپ تمام شود. نمیخواست ژاک پولا را تحریک به دشمنی بیشتر بکند. ایزابل فکر میکرد ممکن است داستانی که ژاک پولا از زبان دنس تعریف کرده ساخته باشد، اما خوب میدانست که بازگو کردن همین داستان ساختگی برای پلیس چقدر ممکن است به ضرر فیلیپ تمام بشود. ناچار پس از مدتی سکوت با لحن آهسته‌ای گفت:

«ژاک باید درباره پیشنهاد تو فکر کنم. بمن فرصت بده. نمیخواهم با عجله تصمیم بگیرم.»

ایزابل، این آخرین شانس است که تو داری، خواهش میکنم عاقلانه تصمیم بگیر. سعی کن بفهمی چی میگویم و چه میخواهم. باور کن قصد من تهدید تو نیست. برای تسلیم شدنت به تمایلات من نیستم. میخواهم کمک کنم. میخواهم متوجه خطری که نزدیکی با فیلیپ برای تو دارد باشی. فیلیپ یک آدم نابود شده است. دفتر زندگی را بادست خودش بسته. دلم راضی نمیشود تو هم با او نابود شوی، فیلیپ ارزش فداکاری ترا ندارد. فراموش کن. من دوست دارم. باور کن برای آینده تو نگران هستم.

ایزابل بدون آنکه جوابی بدهد دستش را کشید و حرکت کرد. ژاک پولا با صدای بلندتری گفت:

«ایزابل، امشب منتظرت هستم. ایزابل از رستوران با سرعت خارج شد. در راه کمترین توجهی به شوخی و ازدحام خیابانها نداشت.

از میان مردمی که درهم میلویدند گذشت، به ایستگاه تاکسی رسید، یک تاکسی سوار شد که او را مستقیماً به قصر برساند.

در راه تمام فکرش در اطراف حرفهای ژاک پولا دور میزد. تقریباً معتقد شده بود داستانهایی که ژاک از قول فیلیپ تعریف کرده جعلی و ساختگی است. مطمئن بود ژاک عمداً تصویر یک جانی را از فیلیپ ساخته تا او فیلیپ را ترک کند و خودش را در آغوش ژاک پولا بیندازد.

با اینکه ایزابل سعی میکرد حالت قیافه و لحن بیانش طبیعی و آرام باشد، فیلیپ متوجه نگرانی درونی او شده با مهربانی پرسید:

«ایزابل، چی شده؟ پریشان و ناراحت بنظر میرسی. ایزابل هیچ جوابی نداد. فیلیپ مجدداً پرسید:

«بگو چی شده. بازهم شایعات ناراحت‌کننده‌ای از زبان مردم و لنگار شنیده‌ای؟ ایزابل سرش را پائین انداخت و همچنان سکوت را حفظ کرد. فیلیپ دستش را روی شانه ایزابل گذاشت و با لحن ملایمی گفت:

«ایزابل، عشق من، خواهش میکنم جواب مرا بده، حرف بز، باز چی شنیده‌ای که ترا ناراحت کرده. ایزابل مدتی طولانی در چشمای فیلیپ نگاه کرد، درحالیکه بسختی میتوانست جلو بغض خودش را بگیرد. آهسته

خلاف گوئیهای فیلیپ در بازپرسیهای مقدماتی آنچنان شرایط را مساعد کرده که فیلیپ حال بندبازی را پیدا کرده که روی طاب پوسیده راه می‌رود. اگر ژاک پولا با ادعاهای فریبدهاش تکان مختصری به طاب پوسیده زیر پای فیلیپ میداد سرنگون شدن و نابودی فیلیپ قطعی بنظر میرسید. ایزابل نمیدانست چه بکند؟ حس میکرد مؤولیت زندگی و آزادی فیلیپ به دست او سپرده شده. فکر میکرد پیر قیمتی شده، باید فیلیپ را نجات بدهد. اما خوب میدانست که برای این کار باید روح و قلبش را فدا کند. باید مردی را که دوست دارد ترک کند تا سکوت دشمن زندگی دلدادهاش را بخرد. پرداخت چنین حق‌السکوتی برای ایزابل خیلی مشکل بود. ایزابل با سردرگمی روحی که داشت به قصر رسید، و همینکه وارد قصر شد و در را بست فیلیپ از کتابخانه بیرون آمد.

ایزابل نزدیک شد و پرسید: «چطور گذشت ایزابل؟ ایزابل بدون آنکه منظور فیلیپ را فهمیده باشد گفت:

«بله، چه چطور گذشت؟ رستی ژول، موقع رفتن زیاد گریه نکرد؟»

«نه، گریه نکرد. محیط ایستگاه و تماشای قطار راه آهن او را سرگرم کرده بود. تقریباً توجه نداشت که چه تغییری در زندگی آغاز میشود.

با اینکه ایزابل سعی میکرد حالت قیافه و لحن بیانش طبیعی و آرام باشد، فیلیپ متوجه نگرانی درونی او شده با مهربانی پرسید:

«ایزابل، چی شده؟ پریشان و ناراحت بنظر میرسی. ایزابل هیچ جوابی نداد. فیلیپ مجدداً پرسید:

«بگو چی شده. بازهم شایعات ناراحت‌کننده‌ای از زبان مردم و لنگار شنیده‌ای؟ ایزابل سرش را پائین انداخت و همچنان سکوت را حفظ کرد. فیلیپ دستش را روی شانه ایزابل گذاشت و با لحن ملایمی گفت:

«ایزابل، عشق من، خواهش میکنم جواب مرا بده، حرف بز، باز چی شنیده‌ای که ترا ناراحت کرده. ایزابل مدتی طولانی در چشمای فیلیپ نگاه کرد، درحالیکه بسختی میتوانست جلو بغض خودش را بگیرد. آهسته

آنگشتانش روی از مرگ موجود. اولنگا را میگرد. اولنگا کمک کن. کمک کن میخواهم صداقت و باکی دوران کودکی را بدست نیآورم، ما به همدیگر احتیاج داریم.

حق باست داوید. اولنگا با تو فریب داد و سرنوشت او را از تو جدا کرد. گوستاو یک روز عاشق میشود، آنروز حرف ترا میفهمد و ترا خواهد بخشید.

تو چیکار میخواهی بکنی؟

دستهای داوید بی‌اراده بطرف اولنگا دراز میشود. انگشتانش روی بازوان اولنگا فشار می‌آورد. مثل غریقی که تکیه‌گاهی برای نجات از مرگ موجود. اولنگا را میگرد.

گوستاو را نگاه کن. همان ستارگان بریشانی بلندش میدرخشند. گلها همان رایحه روحناز را دارند. نسیم همچنان نوازشگر است. چرا ما نباید توانیم مثل آنروزها باشیم؟

گوستاو تنها عاملی است که مرا از عشق بیزار نمیکند. او ترمشیرین عشق من است.

گوستاو را نگاه کن. همان ستارگان بریشانی بلندش میدرخشند. گلها همان رایحه روحناز را دارند. نسیم همچنان نوازشگر است. چرا ما نباید توانیم مثل آنروزها باشیم؟

گوستاو تنها عاملی است که مرا از عشق بیزار نمیکند. او ترمشیرین عشق من است.

# از شما هم از گذشتہ

## قسمت سوم

### خلاصه شماره‌های گذشته:

اولنگا، همراه پسرش گوستاو به زادگاهش بر میگردد. کنت استغان شوهر مادرش به قتل رسیده. و در قصر اما مستخدمه بیر و فدیمی محیط هراس‌آوری ایجاد کرده است. داوید سعی کنت که از مرگ پدرش با خبر شده به‌بصر بر میگردد. اما سعی میکند داوید را بر ضد اولنگا و مادرش تحریک کند. باکیار دو زیر زمین قصد کشتن گوستاو را دارد که سیرین سر میرسد اما موفق به کشتن گوستاو نمیشود.



تو میتوانی زندگی خودت و آرامش لازم را داشته باشی. اما من؟ داوید این يك آدم نفرین شده هستم پیرم روز به‌روز بزرگتر میشود. آخرش يك روز ازین توضیح خواهیخواست من چه جواب قانع‌کننده‌ای میتوانم بگو بدهم؟



داوید؟ تو اینجا هستی؟ میدانم نیروی قوی تراز اراده ما، مرا رنج میدهد. اولنگا، همچنان عجزه و انبوه‌گلی است. باسختی از اینست که چرا آدمها نمیتوانند و نمیخواهند باهم مهربان باشند. (ای از من هیچ امید باقی نمانده. کمترین کورسویی در افق زندگی دیده نمیشود. سرنوشت دورتر از اراده ما بود. کینه‌ها و نفرت‌ها آنقدر زیاد شده که کمترین امیدی باقی نمیگذارد.)



زادگی در قصر همچنان باسختی و ایهام ادامه دارد. تنها تفاوتی نداشتم که بخوابم ترا برخلاف میل خودت اینجا نگهدارم. تو يك دختر کاملاً آزاد هستی که هر کجا را برای زندگی بهتر میدانی بروی. اما ... خیلی میل داشتم بدانم کجا میروی؟ ایزابل که میل نداشت به فیلیپ دروغ بگوید، در حالیکه کلمات به سختی از میان لبهایش بیرون می‌آید، با لکنت زبان جواب داد:



بگذر از دور ناظر گفت و گوهای داوید و اولنگا میباشد. (شما دو نفر آرامش نخواهید داشت. شما دشمن هم هستید. نمیتوانید کینه‌های گذشته را فراموش کنید. من اجازه نخواهم داد.)



نمیدانم. جادویی روح مرا تسخیر کرده. کینه انتقام، شوق عقربا در وجودم کشته. من سرگردانی شده‌ام که تنها انتقام گرفتن از قاتل بیرحم پدرم روحم را آرامش میدهد.



باو خواهی گفت پدرش مردی است که تو دوست داشتی و عاشقش شدی. مردی که ترا فریب داد و سرنوشت او را از تو جدا کرد. گوستاو یک روز عاشق میشود، آنروز حرف ترا میفهمد و ترا خواهد بخشید.



گوستاو را نگاه کن. همان ستارگان بریشانی بلندش میدرخشند. گلها همان رایحه روحناز را دارند. نسیم همچنان نوازشگر است. چرا ما نباید توانیم مثل آنروزها باشیم؟



گوستاو تنها عاملی است که مرا از عشق بیزار نمیکند. او ترمشیرین عشق من است.



گوستاو را نگاه کن. همان ستارگان بریشانی بلندش میدرخشند. گلها همان رایحه روحناز را دارند. نسیم همچنان نوازشگر است. چرا ما نباید توانیم مثل آنروزها باشیم؟



۷۹

تو خیال میکنی هنوز هم امکان دارد ما مثل گذشته طعم شیرین عشق را حس کنیم؟ نه اوگتا! خیلی چیزها تغییر کرده، حتی احساس قلب ما عوض شده.

حق باست داوید. اما چرا نمیشود همه چیز به حال اولش برگردد؟



۸۰

نمیدانم، شاید هم حق با تو باشد. ما همدیگر را دوست داشتیم. هنوز هم دوست داریم. تمام کینهها و نفرتها توانسته باطفا بر عشق مانعیه کند. این حقیقترا همانشی که بعد از سالها فر از از حقیقت بهفصر برگشتم و چشم منو افتاد فهمیدم. فهمیدم هنوز دوست دارم.



۸۱

گوستاو، بیخیال و سرحال، همچنان میان گلهای صحرای بدینال پروانههای زیباست.  
صبر کن پروانه قشنگم. فرار نکن. اذیت نمیکیم.



۹۲

سکوت سنگینی بین آنها برقرار میشود. مافالدا، بی اختیار گریه اش میگردد.  
مادر، گوستاو چی میگوید؟

نه، باور نکنید. من نوهام را دوست دارم. چرا باید اینطور درباره من قضاوت کند. چرا همه باید از من متنفر باشند. باور کنید من آدم بدی نیستم.



۹۳

این حادثه سبب میشود داوید فکرش متوجه مافالدا بشود. بازهم اندوه مرگ پدرش را بخاطر میآورد و نفرتی که از قاتل پدرش دارد وجودش را تسخیر میکند. شب، خواب به چشمانش راه نمیباید. دالما سگبار میکند و فکر میکند.  
یعنی این زن میتواند قاتل پدرم باشد؟ کسی که تواند بانوه خودش مهر بورزد، پدرم را نمیتوانسته دوست داشته باشد.



۹۴

اما در حالیکه سعدانی به دست دارد وارد اتاق داوید میشود. آقای داوید، به چیزی احتیاج دارید؟ صدای شما را شنیدم.  
اما، تو چه چیزهایی را میدانی؟ چی دیده‌ای؟



۸۲

مافالدا برای آنکه قطعه نان به گوستاو بدهد دستمال را از روی سبز نان کنار میزند ناگهان فریاد دردناکی میکند.  
زردت غروب برای خوردن عصرانه به قصر بر میگردند «آماه» میز عصرانه را روی ترس پارک گذاشته گوستاو که به شدت گرسنه است بطرف سبز نان میرود.



۸۳

مادر، چرا فریاد میکنی؟ چی شده؟  
جلو نیا اوگتا، تو جلو نیا.



۸۴

اوگتا و داوید خودشان را کنار میز میرسانند. چشمان به کارد بزرگی که تپه اش خونین میباشد میافتد.  
مادر، این کارد خونری را چرا اینجا گذاشته اند؟  
این همان کاردی است که پدرم با آن به قتل رسیده. خون تازه روی تپه آن است. چه کسی کارد را اینجا گذاشته.



۹۵

من فقط شاعری را که در دهکده وجود دارد میشنوم. تمام این حرفها بعد از فرار ناگهانی اوگتا بر زبانها افتاده. همه میگویند وقتی اوگتا برای عشقش از همراه مرد ناشناسی گریخته، مادرش از ترس آنکه سادات کنت پدرتان او را از خانه اش بیرون بیندازد و از اثر محروم کند نرفته قتل پدرتان را کتیبه. حالا باک زن هر جانی همراه بچه حرامزاده ای برگشته که مالک همه چیز نشود.



۹۶

این حرفها زن اما، اوگتا هر جانی نیست. او عائی شده، دوست داشته، قرب خورده، اما فاسد نشده.  
آقای داوید، من میدانم چه قلب مهربانی دارید. اما توی قلب خودتان نباید جانی برای این دختر فاسد باز کنید. نباید فراموش کنید که فاسد خون پدرتان را نگرفته اید.



۹۷

حالا بهتر است بخواهید، فردا روز دیگری است که آغاز میشود شما با احساس دیگری باید بیدار شوید. احساس انتقام گرفتن برای روح پدرتان را بشنوید، تا انتقام نگیرد روح او آرامش نخواهد یافت.



۸۶

اما با همان نگاه مرموز همیشه نزدیک میشود.  
بنظرم بکنفر قصد شوخی با اعلام خطر داشته. کار یکی از ساکنان دهکده است. بکنفر مخفیانه وارد قصر شده و این کارد را به خون آغشته کرده اینجا گذاشته.



۸۷

آقای داوید، شما اهالی دهکده را خوب میشناسید. آنها فراموشکار نیستند. این باک اعلام خطر انتقامجویانه است.  
چه کسی برای شکنجه روح ما نقشهای شیطانی میکند؟



۸۸

گوستاو مثل آدمهای هیپنوتیزم شده کارد خونین را نگاه میکند. و فریاد میزند.  
نه کوچولوی من، اینطور ناراحت نباش. این باک شوخی احتماله است. تو نباید ترسی. داوید پیش بگو چیز مهمی نیست.



۹۸

داوید از خستگی به خواب سنگینی فرو میرود. اما در کنار تخت خواب داوید زانو میزند.  
وسوسه های شیطانی اما داوید را تسد به مافالدا بدگمان و از اوگتا بیزار میکند. داوید در قلبش نسبت به اوگتا احساس نفرت دارد. اما کینه و نفرت حاصله از یادآوری مرگ پدرش اجازه نمیدهد نسبت به اوگتا مهربان باشد.



۹۹

داوید سعی دارد با اوگتا برخورد نداشته باشد، اما اوگتا سر راه او فرار میگیرد.  
داوید! لازم نیست سر راه من بایستی، بهتر است با آن نگاههای معصوم مرا نگاه نکنی. من نمیتوانم در قلب خودم جانی برای تو داشته باشم.



۱۰۱

اما که مطمئن شده داوید را نسبت به مافالدا بدگمان کرده، یک روز بالحن جدی و سردی به مافالدا میگوید:  
باز هم قصد دارید اینجا بمانید؟ دیگر جانی برای شما در این قصر باقی نمانده، رنجی که برای ما ساخته اید کافیست، دیگر نمیتوانید از این خانه چیزی بدست بیاورید.



۸۹

اما جلورفته، دست گوستاو را میگیرد.  
بهتر است بروی بخواهی گوستاو. به مادرش شب بخیر بگو. موقع خواب است. اگر مادر بزرگت را دوست داری یا برویم.



۹۰

گوستاو ناگهان بغضش مبرکد. دستش را از دست اما بیرون میکشد و فریاد میزند.  
نه، من، مادر بزرگت را دوست ندارم. اون بدجنس است. خیلی بدجنس است.  
گوستاو، این حرفها چیه میزنی. برو مادر بزرگت را ببوس و مودرت بنواهد.



۹۱

نه، اون منو ترسوند. کارد خونری گذاشته بود روی نانها که منو ترسونه. منو اذیت میکنه.



۱۰۲

تو اینجا چه کاره هستی؟ چی میگوئی؟  
من خیلی چیزها میدانم و سکوت کردم. برای من آنچه گفته بهم نیست. مهم اینست که داوید خوشبخت باشد و آرامش روحی داشته باشد. وجود شما در این خانه، از ابتدا مانع آسایش داوید بوده و حالا بیشتر از همیشه مزاحم او هستید. بهتر است زودتر قصر را ترک کنید.



۱۰۳

اینجا در خانه خودم هستیم. آدم از خانه خودش فرار نمیکند.  
شما دیوارهای خانه را خراب میکنید. سقف باک خانه بدون دیوار روی سرتان خراب خواهند شد. بهتر نیست قبل از آنکه زیر آوار مدفون شوید اینجا را ترک کنید؟



۱۰۴

حرفهای اما، در روح متزلزل مافالدا اثر میگذارد، مافالدا، به اتاقت پناه میبرد و در تنهایی فکر میکند.  
تقدید اما، جدی بود، اعلام خطر بود. قبل از آنکه فاجعه دیگری زندگی ما را نابود کند باید تصمیم گرفت.

وقتی بچه تون گریه می کنه ، ممکنه جاش تر باشه  
اما وقتی بچه تون می خنده

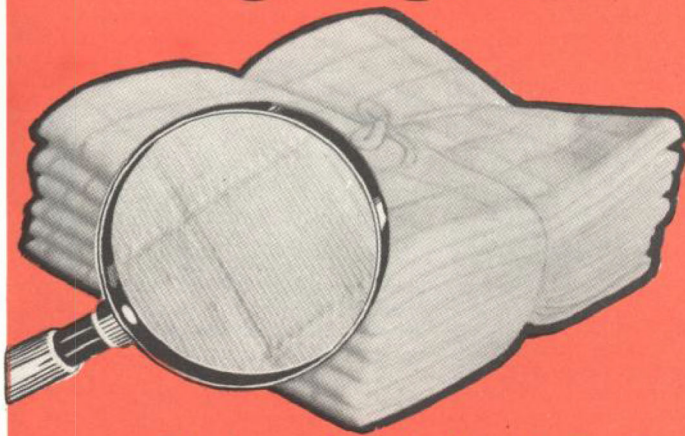
# بویتکس پاشه

بویتکس - شورت دور و کاملا جدید مجهز به کش

مخصوص که در آمریکا تهیه شده و برای اولین بار در  
ایران عرضه میگردد شورت بویتکس در دو نوع کشدار  
و دکمه دار مخصوص کودک شما



## قنداق بچه بویتکس



بویتکس قنداق دولایه نخی با قدرت جذب کافی بدون  
حساسیت - قابل شستشو در دفعات زیاد نرم راحت -  
بادوام و باصرفه  
محصولات بویتکس در کلیه داروخانه ها و فروشگاهها  
در اختیار شماست . تلفن نمایندگی: ۶۱۳۷۴۳



### خوشگل شدن راه دارد . بقیه از صفحه ۶۰

خواهد شد.  
۳- ترکهای روی باسن و رانهای شما  
مطمئناً در اثر لاغر کردن بفاصله زمان  
کوتاهی بوجود آمده اند و متأسفانه  
بهیچ عنوان بوسیله کرم نمیشود آنها را  
از بین برد .  
۴- دانه های سفید رنگ روی بینی  
شما چربی است و میتواند با بکار  
بردن بخور هر چند مدت یک بار آنها  
را خارج کنید .  
۵- بارها در صفحات زیبایی  
نوشته ایم که استفاده از بایلیس ، موها  
را از بین خواهد برد . برای صاف کردن  
مویتان میتوانی از آرایشگر خود کمک  
بگیرید .  
۶- برای برطرف کردن لکه های سفید  
روی گونه ، با پزشک متخصص تماس  
بگیرید .  
۷- دوشیزه مینا سرک - موخوره در  
انز گردن خاگ یا استفاده از شانه و  
برس دیگران و یا بکار بردن بایلیس  
و شوآر و خلاصه تمیز نگاه نداشتن  
موی سر و پیچیدن مکرر و پوش دادن  
زیاد بوجود میآید . برای از بین بردن  
آن ساده ترین راه کوتاه کردن  
موهاست .  
۸- خانم زهرا م - ۱- برای اینکه  
رشد موهایتان بیشتر شود میتوانی ۶  
هفته پی در پی آنها ویتامینه کنید .  
کرم ویتامینه مخصوص موی سر برای  
تقویت آست که میتوانی در شوآر داخل  
آنها بخواهید و بدستورات نوشته شده  
داخل جعبه عمل کنید .  
۲- زبری کف پای شما بیشتر در اثر  
پارینه راه رفتن در خانه و پوشیدن  
جورابهای پلاستیکی است . برای اینکه  
میتوانی ده شب متوالی هنگام خواب  
کف پاتان را چرب کنید و بعد روی  
آن پارچه بیچید . صبح با آب گرم  
و سنگ پا کف پاتان را تمیز کنید  
و از پوشیدن جورابهای پلاستیکی

### تغذیه نوزاد... بقیه از صفحه ۶۱

داخلی و خارجی آنها محکم میمالید،  
نمک برای برطرف کردن لایه های  
شیر که به سریشناک چسبیده است  
موثرترین ماده است ، بعد از پاک کردن  
با نمک یکبار دیگر آنها در آب سرد  
میشوید و سپس در کنار بطری در  
یک محلول ضد عفونی قوی قرار  
میدهید ، باید دقت کنید که  
سریشناک لاستیکی حتما در محلول ضد  
عفونی غرق شود نه اینکه یک قسمت  
آن از آب بیرون باشد .  
نکته دیگر آنستکه هرگز نباید  
بگذارید طفل بطری خالی از شیر را  
ببندد ، بپخش آنکه شیر بطری تمام  
شد باید آنها را دستش بگیرد .  
نکته بسیار مهم دیگر آنکه هرگز  
نباید پیمرا باطری شیر تنها بگذارید،  
هنگامی که نوزاد از بطری شیرمیکند  
حتما باید در آغوش شما باشد .  
شما باید بدانید مکیدن برای  
نوزاد تنها وارد ساختن مقداری شیر  
در دهانش نیست ، بلکه او باعسل  
مکیدن بسیاری از احساسات کودکی  
خود را ارضا میکند ، ارضای این

### شاخه های گل خشک بقیه از صفحه ۶۱

گلدهای پایدار و خیلی بلند  
هم برای چنین دسته گل هائی نامناسب  
هستند.  
در صورتیکه نخواهید از گلدها  
استفاده کنید ، یک تنه درخت بریده،  
یک جعبه مناسب و ظریف و حتی یک  
ظرف قدیمی مسی میتواند گلدهای  
انتکاری و جالبی برای این گلها باشد،  
توجه داشته باشید که گل های خشک  
بعلمت آنکه احتیاج به آب ندارند  
میتوانند در گلدها هائی که بعلمت سوراخ  
بودن کمتر مورد استفاده شما قرار  
میگیرند گذارده شوند و آنها را  
اشغال کنند . برای اینکه دسته های  
گل شما بهتر و محکمتر در گلدها قرار  
گیرند میتوانی درون گلدها را پر از  
شن های رنگی زیا کنید یا از یک  
قطعه «کتر» برای قراردادن ته ساقها  
در آن استفاده کنید . در صورتیکه  
گلدها را پر از شن میکنید دقت داشته  
باشید که جلوس گلدها شفاف نباشد  
ناشن ها معلوم نباشند.  
**از چه نوع گل هائی میتوان  
استفاده کرد ؟**  
خشک کردن گل هائی از قبیل  
میخک و رز و گلایل چندان جالب  
نیست ، بهتر است از گل های کمیاب  
و کمی وحشی که رنگهای خیلی تند  
نداشتند باشند استفاده کنید . ساقهای  
گل گندم ، برگهای بلال و گل های  
بیابانی ، گل گارس ، ساق های  
بیدمشک و امثال اینها باضافه شاخه و  
برگهای درختهای مختلف یا لاله های  
شعرائی همگی میتوانند نوعی دسته  
گل شمارا زیباتر کنند.  
از طرف دیگر ، پر های رنگی  
پرندگان نیز میتوانند در لایه های  
این دسته گل ها قرار گیرند و  
آنها را متنوع تر جلوه دهند.

### چگونه گلها را آماده کنیم

در موقع چیدن گل هائی که  
میخواهید خشک کنید باین نکات توجه  
داشته باشید:  
گل هنوز کاملا باز نشده باشد،  
چون در آن صورت قبل از خشک شدن  
پلاسیده میشود . شاخه گل زیاد بلند  
نباشد که احتمالا با شکستن از بین  
برود . در ضمن شاخه های راست و  
متناسب را انتخاب کنید ، چون گل و  
ساقه گل همان وضع و صورتی را

### نصایح طلائی آرایش بقیه از صفحه ۶۰

در این هنگام است که کرمهای  
ویتامینه و هورمون دار باید در لیست  
وسایل آرایش شما وارد شود و هر شب  
قبل از خواب از آنها استفاده کنید .  
ماساژ مرم برای جلوگیری از زیاد شدن  
چین و چروک و شل شدن پوست لازم  
است .  
در این موقعیت بدترین دشمن زیبایی  
و منانت چهره شما آرایش غلیظ و زیاد  
مست است . سعی کنید تا حد امکان  
از آرایشهای فانتزی خودداری کنید  
و بیشتر از آن متوجه سلامت پوست خود

# گیسوی IBS با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان بدون پیش‌قسط

پیش پایتان خواهد بود ، یا اینکه شوهرتان را می‌بخشید و به او گوشزد می‌کنید که دیگر به چنین رفتاری اقدام نکند و یا اینکه اگر قصد طلاق داشته باشید خیلی ساده یکروز می‌روید به دادگاه حمایت خانواده و از شوهرتان شکایت کرده تقاضای طلاق می‌کنید ، بدون اینکه کسی ازین اقدامات بونی‌برد، زیرا آنوقت دیگر رسوایی پیش خواهد آمد که نه‌بندفع شما خواهد بود و نه به نفع شوهرتان و نه به نفع بچه‌هایتان .

ولیکن با توجه به توصیفی که از خلق و خو و شخصیتان برایم کردید (زنی دل‌سو و مادری فداکار، جوانی را فدای خانه و شوهر و بچه‌ها کرده‌اید و صورتتان را با سیلی سرخ نگاه می‌دارید و غیره) فکر نمی‌کنم ، اهل طلاق باشید ، لذا فکر می‌کنم بر فرض که حق باشا باشد و شوهرتان را خواهید بخشید و از او قول خواهید گرفت که دیگر از اینکارها نکند .

## راز دل‌م را با چه کسی در میان بگذارم ؟

دختری هشت ۱۶ ساله ، محصل ، مادری دارم که بعضی از مواقع بسیار خوب است و هرچه بخواهم فراهم میکند ، اما عیب او اینستکه هر موقع کوچکترین اختلافی بین ما بیفتد مثل اینکه بابک غریبه دعوا و بگویم میکند ، هرچه حرف قیلا باو گفته‌ام پیش همه افراد خانواده بازگو میکند . از این موضوع خیلی ناراحت هستم ، پس من بچه‌کسی می‌توانم اطمینان کنم و راز دل‌م را بگویم . دوست صمیمی هم ندارم و مادرم را از همه‌کسی‌تر میدانم ، از شما تقاضا می‌کنم باین مادرها تذکر بدید که راز فرزندان را فاش نزنند و کاری نکنند حرف‌هایشان را بدیگران‌نگویند، ضمناً مرا هم راهنمایی کنید و بگویند حرفم را بکی بگویم .

## ش. ق

خادم ش.ق. حق باشماست ، درین سن وسال‌گه‌شما دارید احتیاج به راز دل گفتن دارید . دراین سنین انسان درینر بدنبال دوست می‌گردد و گاه نیز دشمن را دوست پنداشته اسرار خود را با او درمیان می‌گذارد، بعد پشیمان میشود و به دنبال دیگری می‌رود چه‌با که آنهم اتفاقاً خوب از آب درنیاید و زندگی آدمی در بیحوه جوانی بدینموا ل تلخ می‌گردد و این تلخی در مراحل بعدی شخصیت آدمی اثر می‌گذارد .

البته همانطوری که میدانید ، بهترین دوست رازدار برای یک دختر مادر اوست ، ولیکن متأسفانه بعضی مادران به این وظیفه یا نقش تربیتی خودواقف نیستند و همانطوری که برای شما اتفاق افتاده است بارفراز خود موجب میشوند که دختران اعتماد خود را نسبت به آنها از دست بدهند . پس چه باید کرد؟ نوشتن استصواب ، فکر می‌کنم یکی از معلمان عاقل را اگر انتخاب کنید که بتواند جای مادرتان را ، البته از لحاظ رازداری برایتان بگیرد ، بدکاری نکرده باشد . منتها سعی کنید معامله‌ای انتخاب کنید که از هر حیث هم در مدرسه خوشنام و باسواد باشد و هم قدرت رهبری و محبوب شدن را داشته باشد ، و این تنها شما نباشید که از او خوشتان می‌آید، بلکه عده دیگری نیز از او خوششان بیاید .

## شوهرم مرتبا بمن سر کوفت می‌زند

زنی هشت ۲۴ ساله . پانزده ساله بودم و در کلاس دوم درس میخواندم که پدرم به عنوان بخشدار

تکند ، سواد و معلومات داشته باشد و تقریحات معقول و در شأن یک معلم باشد ، در رفتار با بچه‌ها جانب انصاف و اعتدال را نگاه دارد و حب و بغض افراطی نداشته باشد و ازین قبیل .

## زخم از من هدیه میخواهد ، با دست خالی!

مردی هشت ۴۲ ساله که بنا به مقتضیات شغلی سه ماه در مسافرت و یک ماه در شهر هستم . تمام حقوق و مزایایم را در اختیار زخم میگذارم و هرچه بدستم برسد برایش میفرستم و پارچه و لباس هم برایش میفرستم ، اما بازهم او ازین توقع هدیه دارد ، درحالیکه برای من چیزی باقی نمیماند تا بتوانم هدیه هم بخرم . پنج دختر و پسر بزرگ دارم که همه در راحتی بسر می‌برند . بعد از مدتی که از مسافرت با هزار امید برمیگردم زخم از من نمیکنم نمیکند و با هزار پنهانی از من فرار می‌کند ، می‌گوید دیگر برای ما زنت است باهم صمیمی باشیم . آخر مگر یک انسان در هر سنی احتیاج به هوس و زندگی راحت ندارد؟ چند بار خواست‌ام زن دیگری بگیرم . متأسفانه قانون این اجازه را نمیدهد . آخر گناه من چیست . دیگر ازین زندگی عاجز شده‌ام . ضمناً یادآور شوم که زخم تقریباً همنم خودم و شاید کسی بزرگتر است .

## امضاء محفوظ

آقای امضاء محفوظ . مرد و زن نامرئوتوانانی دارند میتوانند باهم آمیزش داشته باشند و این موضوع هیچ عیب نیست ، منتها در هر سنی مقتضیاتی دارد که باید رعایت شود . خانم شما بهیقین باید از شما تمکین کنید و اگر نکردند شما میتوانید به دادگاه خانواده مراجعه کنید تا دادگاه اگر مصلحت دیدد برای شما زن بگذرد . ولیکن فکر نمی‌کنم ماجرا باین ترتیب هم باشد ، زیرا زنی که مرتبا از شوهرش هدیه میخواهد لابد علاقه‌ای هم به او دارد ، منتها در روابط زناشویی نکاتی را مراعات میکند که شاید شما خود را ملزم به مراعات آن نکات نمی‌بینید . در کتاب کیمیای سعادت امام محمد غزالی از قول پیامبر بزرگ اسلام آمده است که مرد باید در روابط خود با همسرش یکپوش تا اول همسرش ازین روابط متمتع شود . آیا در مورد شما این موضوع خاتم نیست که شما در روابط زناشویی خود فقط فقط به خود می‌اندیشید و به خواسته‌های او توجهی ندارید؟ آیا یقین دارید که او در گذشته ازین روابط رضایت خاطر داشته است؟ آیا همیشه همینطور سردمزاج بوده است؟ این سردمزاجی از کی آغاز شده است؟ فکر نمی‌کنید مسافرت‌های طولانی‌تان درین ماجری مؤثر بوده باشد؟

البته بهتر است به این سوالات بدقت جواب بدهید و بعد نیز نظرم اینست که اگر این دفعه‌اشما هدیه‌ای خواست ، ولو هدیه‌ای کوچک ، آنرا حتنا برایش بخرید و مضایقه نکنید . هدیه را زبان‌علامت عشق و محبت میدانند ، و یکی از علل وجودی‌بهره‌به‌که در اغلب فرهنگها نیز مثل فرهنگ ما مرسوم است ، همین موضوع است . نکته جالب اینکه در نوعی از پرندگان آبی نیز رسم است که نر برای تصاحب ماده باید قیلا یک ماهی به او هدیه کند ، امیدوارم همین مختصر سهم‌چیز را با شما درمیان گذاشته‌باشد.

خشکبار آسیا  
چهارراه شاه تلفن ۶۸۸۹۴  
تهیه‌کننده بهترین آجیل و آب  
لیبو منحصر بفرد

## محبت معجزه میکند ...

نمی‌توان از دست رفته تلقی کرد و بقول سدی اگر نیکی کنیم و دردیچه بیندازیم از عواقب حسنه آن در پایان برخوردار خواهیم شد . اما پایه‌های حسن روابط با مردم را همین چیزها تشکیل میدهد .

خوبست گاهگاهی از خود بی‌سریم ؛ اخیراً شده است که به‌کسی کمک کرده باشیم ، نازگی ما هیچ شده‌است که به کسی محبتی کنیم ؟ اگر روابط‌تان با کسی خوب نیست بکشید وسیله‌ای پیدا کنید تا به او کمک و خدمتی بکنید و یقین داشته‌باشید که این بهترین راه آشتی کردن است .

اگر فراموش نکرده باشید از روزی که پیشانگی در دنیا مطرح شده ، حذف بزرگ‌هر پیشانگی این بوده‌است که باید روزیک کارنیک انجام بدهد و نباید بگذارد که شمله عشق و محبت دردل او به‌خاموشی گراید . و اگر این شعار پیشانگی را اقتباس کنیم ، تردید نیست که روابط ما با بسیاری از مردم بسیار خوب خواهد شد .

سومین نکته اینست که اگر می‌خواهیم با مردم دوست و رفیق باشیم باید به سرگرمی‌ها و علاقه‌ها و اعتقادات آنها احترام بگذاریم ، احتمال دارد که به این آداب و رسوم معتقد و پایبند است ، شما هیچ گناهی ندارید که بیش از چند سالی به مدرسه‌رفته‌اید و اگر شوهر شما دختر تحصیل‌کرده میخواهید باسرغ شما که یک دختر خانم ۱۵ ساله بودید نمی‌آمد ، پس شما را دوست داشت و به سراغ‌تان آمد و حالا هم اگر گاهگاهی سرکوفت می‌زند فکر می‌کنم از تامل نباشد ، لابد شما چیزی می‌گویند و از او هم چیزی می‌شنوید و در دعوا هم که حلوا پیش نمی‌کنند، ولیکن نکته بسیار مهمی در نامتان بود که مرا سخت به‌فکر واداشت و آن نکته اینست که نوشته‌اید بچه‌هایتان را آتش می‌زنید و نمی‌گذارید اسیر شوند ، اسیر چه کسی ؟ اولاً این حرف زشت و ناروا نبایستی از زبان شما شنیده شود ، و در ثانی شما هنوز ۲۴ سال بیشتر ندارید و یقین داشته باشید شوهرتان بخوبی می‌داند که اگر شما را رها سازد ، شوهر برای شما کفایت نیست و اگر هم حسادت می‌کند برای اینست که نمی‌خواهد شما را که مورد محبتش هستید در معرض دید و تماشا‌های دیگران ببیند . گرچه تمدن امروزی دیگر به ناچار همه را در معرض دید همه قرار داده است ، ولیکن باز آنچه دست او است وده هم همان طوری که نوشته‌ام آداب و رسومی دارد که رعایت آن گاه بسیار لازم میشود . راهنمایی من اینست که زیاد عصیان، نشوید ، جلو خودتان را نگاه دارید ، علت اینکه به او می‌گویند شب زود به خانه بیاید ، چیزی جز حسادت نیست ، پس شما هم به او حسادت می‌ورزید و لابد به علت علاقه باوست . پس شما که هم‌دیگر را دوست دارید چرا اینهمه اسباب زحمت یکدیگر میشود . فکر می‌کنم تاکنون نمی‌دانستید که چقدر بهم علاقه‌دارید و حالا که من این موضوع را برایتان کشف کردم بهتر است بدان توجه کنید و هرگز شوهرتان را با اسرار از چیزی منع نکنید ، زیرا بیم آن می‌رود که به آن چیز علاقه‌مندتر شود . فکر میکنم در همین یک‌جمله همه حرف‌ها را با شما زده باشم . ضمناً شما که اینهمه به بچه‌هایتان علاقه‌مندید سعی کنید بیش ازین صاحب فرزند نشوید تا بهتر بتوانید همین نوه‌تان را بهتر بپروراند . و بالاخره خوشا بحال شما که از افراز خانواده شوهرتان بدتان نمی‌آید و از آنان درین‌نامه تعریف کرده‌اید .

« یک کلمه هست که دارای نیروی افسونگرانه جیبی است و این نیرو و قدرتش نیز آنست که پیدرنگ میان شما و دیگران گرمی و صلح و صفای وجود می‌آورد . لابد حس زنده‌اید که منظورم کدام کلمه است . این کلمه همان کلمه «شما»ست . علت قدرت جادویی این کلمه همانا خودخواهی جلی و ظری ابناء بشر است و به‌شما قول میدهم که اگر این کلمه را سه‌برابر بیشتر از کلمه «من» به‌کار ببرید ، توفیق‌تان در حشر و نر مردم مسلم‌است.»

فراموش نکنید که ازین کلمه میتوان درواضع و احوال دشوار یادر موقعی که‌با آدمی تندخو رو برو هستید ، بخوبی‌استفاده کرد . بگذارید دیگران برای شما از خوششان حرف بزنند . به افکار آنها توجه و علاقه نشان دهید ، و نظر یا توصیه آنها را بخواهید و بعد صمیمانه از آنها تشکر کنید . اگر چنین بشود تصور نمی‌کنم نتیجه‌ای نگیرید ، اما از یاد نبرید که رفتار‌تان باید ساختگی باشد ، بلکه آنچه می‌گویند و یا میکنند صمیمانه و راست باشد . لبخند پایدار دل‌ریشه‌گیر و گره‌به‌تتها کسی را جلب نمی‌کند ، بلکه مردم را از شخص فراری‌مدهند ، و این‌راه بگویم که فکر نکنید که دیگران متوجه ساختگی بودن رفتار مانی شوند ، خیر ، بخوبی می‌فهمند ، چون همانطوری که گفته شد دل بدل راه دارد . چهارمین نکته اینست که هیچوقت سعی نکنید آبروی کسی را ببرید یا

شروه  
سالن چوکباب علی بابا  
افتتاح شد  
مخبرترین چوکبابی با سالن مجلل و مدرترین وسایل بهداشتی جهت جشنها و مهمانیهای خصوصی  
شما آماده پذیرائی می‌باشید...  
خیابان پهلوی جنب سنیا اسپایر  
تلفن ۶۲۹۹۳۰

خطایی را که کرده‌است باخونت به رویش بیآورید . منظوم اینست که کسی را خوار یابی مقدار و کوچک نازید ، زیرا نه‌شما و نه من ونه هیچکس دیگر دوست نداریم تحقیر و خوارشوییم و فراموش نباید کرد که همه مثل خودما به شرف و خودخواهی خودشان علاقه‌مند هستند .

شروه  
سالن چوکباب علی بابا  
افتتاح شد  
مخبرترین چوکبابی با سالن مجلل و مدرترین وسایل بهداشتی جهت جشنها و مهمانیهای خصوصی  
شما آماده پذیرائی می‌باشید...  
خیابان پهلوی جنب سنیا اسپایر  
تلفن ۶۲۹۹۳۰

از کسی که مثل خود آنها خودخواه باشد سرمیرود . ششمین نکته هم اینست که هر قدر بخواهیم زورک و نکتهدان باشیم بازگناه میشود که به‌راه غلط بیهیتم و اشتباه کنیم . وقتی که چنین اتفاق می‌افتد بهترین راه اینست که بیدرنگ وبه وضوح معذرت بخواهیم .

فارینا  
فارینا توسط پزشکان برای تغذیه و رشد نوزادان واطفال توصیه میشود فارینا بوسیله کمپانی کوکاکا اوتسی ، سازنده مواد غذایی مخصوص اطفال و خانواده‌ها که شهرت جهانی دارد تهیه میشود . از فارینا میتوان به‌صورت یک غذای اشتها آورده سهل‌الهضم برای سالخوردهگان استفاده کرد که هم دلت‌بخش و هم می‌باشد . فارینا در کلبه دار و قنادها و سوپرمارکت‌ها موجود میباشد

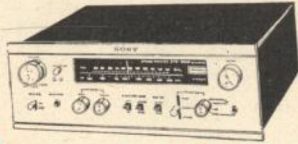


مدل TC-330



فیصل صوت استریو فونیک دو قلو (حلقه ای دکاست)  
برای ویدئو کردن نوار حلقه ای بر روی کاست و بانکس

مدل STR-6040



تیوز اسپیکر با امواج متوسط و  
اف-ام استریو با قدرت  
۴۵ وات

مدل TA-1144



اسپیکر استریو فونیک با قدرت ۱۵۰ وات  
۸ ام پی دیمت فوق العاده مناسب

مدل HP-222



رادیوگرام استریو فونیک با امواج متوسط

۴۰ وات اف-ام استریو با قدرت

با جدیدترین محصولات سونی آشنا شوید

محصولات سونی با موفقیت جهانی

نمایشگاه و فروشگاه سونی - خیابان نادری شماره ۲۰ تلفن ۴۱۲۹۰۵

مراکز فروش : خیابان ایرانشهر جنوبی، استریو آبی، خیابان شاه، فروشگاه یادگار، خیابان پهلوی جنب سینما استریومک، خیابان ابرقنبر جنوبی، خیابان پارس، فروشگاه بارک، خیابان فردوس، فروشگاه فردوس، امپایر نای موسیقی خیابان پهلوی، پارک پاساژ، فروشگاه بارک، خیابان فردوس، فروشگاه فردوس، کلبه شرکت های تعاونی و فروشگاه های معتبر

مرضیه هر کاری با من بکنه من تلافی شو سر حسین درمیارم، چون میدونم بجای حسین اورتج میکشود غصه میخوره.

پدرم در این مورد با من حرفی نزد. فردای آنروز یکی از دو نفر همراهان پدرم ماجرا را برای من تعریف کرد، بعد هم سفارش کرد که به حسین توصیه کنم مراقب خودش باشم. منم به حسین گفتم، او که در هر حال جوان مغروری بود شانها را بالا انداخت و گفت:

« و لش کن. اون دفعه هم من ازش نخوردم. منم زدمش، اما از بد شانی افتادم روی زمین مجروح شدم. چوبقیون هم افتاد روی دستم رنگ برنگ شد.»

باز هم من از او خواش کردم که چندی مراقب خودش باشو تنها بقا ط خلوت نرود. او خندید و بخاطر دل من قول داد، اما عملی نکرد. سه روز بعد عباس کهنه توی بد قلب سنگدل بافتاق دونفر دیگر از دوستانش حسین را غافلگیر کردند و دست بسته باغ بردند و بعد از اینکه بقصد کشت باشلاق و چوب کشش زندان او را آورده به دار بست درخت مو آویختند و بی کار خود رفتند. هدفشان واقعا این بود که او بمیرد. بیچاره حسین دو ساعت آویخته بود. با دهان و دست بسته نه میتوانست فریاد بزند و نه خود را نجات دهد. از بیانی اش خون جاری شده تقریبا مرگش نزدیک شده بود که یکی از بچه های ده برای دزدیدن انگور وارد باغ میشود و او را در آن حال می بیند. ابتدا میترسد و میخواهد فرار کند، اما بعد حسین را میشناسد و بلافاصله میفهمد که این کار چه کسی است. قبل از هر اقدام دهان و دست حسین را باز میکند و سپس به خارج باغ می رود و اهالی را خبر میکند. بالاخره مردم به باغ ریختند و حسین را از مرگ نجات دادند، اما حال او بقدری وخیم بود که ناگزیر او را به درمانگاه چند کیلومتری آبادی انتقال دادند و بستری کردند.

حسین دو روز در درمانگاه بستری بود تا بهبود یافت و به ده بازگشت. همه با او توشه می کردند که بفرمانداری مراجعه و شکایت کنند. منم گریه کنان از او خواستم که عباس را به اتهام قتل و اقدام به جنایت تحت تعقیب قرار دهد، اما او باز هم روی غرور و بکندگی گفت:

« نه، من از شکایت نمیکم. اولاً فایده ندارد، ثانیاً شکایت و چغلی کار زنهاست. مرد هیچوقت شکایت نمیکند. من باید قدرت داشته باشم خودم باهاش مبارزه کنم. خودم باید پوزشو به خاک بمالوشکستش بدم، از شکایت چیزی گیر من نمیداد، چون عباس صدا شاهد مبارزه که اون موقع توی ده نبوده.»

و بالاخره هم شکایت نکرد. بیار و تابستان و پاییز آن سال هم گذشت و زمستان رسید. زمستانی سخت و طاقت فرسا. مبارزه بین عباس و حسین همچنان ادامه داشت و چند بار دیگر عباس روی کینه و حسد حسین را کتک زد، اما من هر دفعه با حیل های زنانه با ابراز محبت بیشتر دلش را میسوزاندم و رنجش میدادم، بطوریکه ششاید یکی از رفقایش گفته بود من در این مبارزه شکست خوردم و ناچارم این دفعه مرضیه را بکشم و قسم خوردم بود که مرا زبردست و پای اسب بگذارد. عباس اسب گرانبهیی داشت که قبلا متعلق به

یک کلاغ چهل کلاغ میشد و مردم بیکار خبر را بزرگ و بزرگتر میکنند و نگوش طرف میرسانند.

(عباس) از حد در حال جنون بود. سر از نا میشناخت. من گفتند عباس وقتی این خبر را شنید بقدری عصبانی شد که با مشت به تنه درخت کوفت، بطوری که پوست درخت فرو رفت و گود افتاد و دست خودش مجروح و خونین شد. من که نمیتوانستم او را بقصاص حسین گتک بزنم میخواستم کاری بکنم که خودش خودش را بیازارد و از درون رنج ببرد. کمی دلم خشک شد و قلب آرام گرفت. روز بعد هم دیدم که عباس دستش را پانسمان کرده و تانزدیک مچ بسته است. پوزخند زد و خوشحال شدم، او پوزخند مرا دید و فهمید اما بروی خودش نیامورد.

چند روز گذشت. پنهانی یک تابو منظره ابریشم دوزی کردم برای (حسین) فرستادم و تعدادی طوری این هدیه را دادم که باز هم زنان فضل و خیرچین همسایه به عباس بگویند. من یک چیز و قوف کامل و اطمینان داشتم، بهمین علت بانی پروائی این قبیل اعمال را انجام میدادم. من میدانستم که با وجود حسین و عباس جوان دیگری از اهالی ده خودمان و دهات همسایه سراغ من نخواهد آمد و خواستگاری پیدا نخواهد شد. شاید به دهدهات دور و نزدیک رسیده بود و تقریبا ده پانزده هزار روستائی زن و مرد و بچه میدانستند که بر سر من بین حسین و عباس نزاع و اختلاف هست، در اینصورت کی جرئت داشت از من خواستگاری کند و داوطلب ازدواج شود؟ ابه چکس خوب. حالا که کار باینجا کشیده چرا من از محبوب خودم دفاع نکنم و در این جدال او را تنها بگذارم؟ نه، این از جوانمردی بدور و خلاف مذهب و عشق است.

(حسین) تابو ابریشم دوزی را قاب کرد و در اتاق خودش آویخت، اما یک هفته بعد تابو مفقود شد و همه فهمیدند که سرفق تابو کار عباس است. باز من بروی خودم نیاموردم و سرگرم دوختن یک تابو دیگر شدم. بدبختانه این بار پدر و مادرم و مرد و بچه بیرون ریختند و این موقعی بود که عباس با دستچاقی روی اسب پرید و بسرعت از آنجا دور شد. اهالی گرد مرا گرفتند. من که رل خود را از دست میدانستم بدروغ غش کرده و خود را در آشوش زنها انداختم. همه متوحش و ناراحت شده بودند به عیادتش میرفت و (عباس) فحش میدادند و نفرین میکردند. یکی دوید آب آورد. دیگری شربت فراهم کرد. سومی با این اعتقاد که ترسیده ام انگشش را به نمک میزد و در دهانم فرو میکرد. چهارمی مشت و مال میداد. خلاصه هر کس برای بهبودی حالم خدمتی انجام میداد، در حالی که من کاملا سر حال و از اینکه موفق شده بودم احساسات عمومی را برفع خودم و حسین و به ضد عباس تحریک کنم خوشحال بودم.

بالاخره چشمانم را گشودم و گریه کنان به خانه رفتم. پدر و مادرم وقتی ماجرا را شنیدند بی اندازه خشک شدند و پدرم بافتاق دونفر دیگر از معمرین نزد گذرد. به شکایت رفت. عباس هم آنجا بود. من نمیدانم آنها چه گفتند و چه شنیدند، اما این تکنه در خاطر من مانده که عباس تهدید کرده و گفته بود:

« من که کاری نکردم دست به مرضیه نزنم. اون دروغی جیغ کشید. میخواستم منو بیرون مردم رو آگاه کنه، اما واسه همین کارش به بلای من حسین میآورم که تازه دست یادش بونه و دلش بسوزه.»

شماره دو است و هشتاد و هشتام

بهر انتخاب برنده و جز به یافت در داخل و یا خارج کشور که پس از پایان دوره تحصیل با حقوق ملکی در دسترس خواهد بود. بانک خاورمیانه

**بورس تحصیلی**  
در رشته های

اقتصاد - تعاون - بانکداری - حسابداری

ده خانه مدرن  
باقسط ده ساله بدون بهره  
بازش حداکثر ۱۵۰۰۰۰۰۰۰ ریال  
۳۰۰۰۰۰۰۰ ریال  
جایزه ممتاز ۱۵۰۰۰۰۰۰۰ ریالی  
جایزه ممتاز ۵۰۰۰۰۰۰۰ ریالی  
۱۰ جایزه ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریالی

جوایز حساب پس انداز نامین مسکن

**بانک اعتبارات تعاونی توزیع**  
این ۳ جایزه بزرگ یک جا قریه کشی میشود

آخرین مسابقه...  
بقیه از صفحه ۵

بود و منم او را دوست داشتم و هر چه در راه ما موانع بیشتر و مشکلات عظیم تر قرار میگرفت آتش اشتیاقان شعله ور تر میگردد. حسین با وجود همه تهدیدها و مخالفت ها چندان از زنان خانواده اش را خواستگاری من فرستاد و طبیعا پاسخ رد شنید، اما همین هم آتش خشم عباس را مشتعل کرد و کار را بجای خطرناک تر رسانید.

یکروز زیر بازارچه ده که فقط هفت دهانه دکان داشت عباس و حسین باهم روبرو شدند: حسین داشت گندم میکشید که عباس رسید. همه ماجرای دشمنی آنها را میدانستند و همین که آنها را در کنار هم دیدند حس زدن که اتفاقی خواهد افتاد.

عباس شروع کرد به متل گفتن. میخواست حسین را عصبانی کند که حمله از جانب او شروع شود. حسین آنطور که بعد ها برای من گفت چون منظور او را میدانست سکوت اختیار کرد و حرفی نزد. او گفت و باز هم گفت و از حسین هیچ پاسخی نشنید. عاقبت اظهار داشت:

« مردم فون ندارن بخورن هوس زن گرفتن میکنن. یکی بهوشن بگه خاک برسونن، برین به جفت کشن برترین پاتون بکنین.»

مش عین الله میکشید او را بسکوت و آرایش دعوت کند، اما موفق نمیشد. سرانجام حسین سکوت را شکست و گفت:

« آگه بین میگی من به جفت کشن دارم، گرسه هم نیست چون درآمد از تو خیلی بیشتره. تو تونو خور شوهر ننهات

هستی و سرسرفه اون می شنید، اما من به نفر دیگرم اداره میکنم و قدرت دارم چند نفر دیگر تونو بدم. توبرو فکری بحال خودت بکن که آگه بری شهر و با آگوشهر ننهات بپیره باید عملگی بکنی پاناوه کن بشی و زبنه گل روی دوش بزاری و ببری بالا.

این حرف کافی بود که جنگ را آغاز کند. در واقع عباس انتظار چنین پاسخی را میکشید. همین که جمله حسین تمام شد حمله را شروع کرد و بطرف حسین پرید. زد و خورد در گرفت و چون عباس قوی تر بود توانست حسین را مغلوب کند. شب خبر رسید که حسین با سرودست مجروح و اما موفق نمیشد، زیرا من و حسین هر روز هم محل دیدار را تغییر میدادیم و هم ساعت آنرا. نتیجه این میشد که عباس از بچه های کوچک آبادی فقط می شنید که حسین و مرضیه در فلان نقطه باهم دیده شده اند. با شتاب خودش را به آنجا میرسانید و فردا هم در همان نقطه منتظر میایستاد، اما در همان لحظات باو خبر میدادند که حسین و مرضیه آنطرف ده در فلان باغ باهم هستند. شتابان به آنجا میآمد، اما وقتی میرسید که ما رفته بودیم. باین ترتیب او بیچاره و در مانده شده بود و کاری از دستش بر نمیآید. یکروز که من از خانه مادر بزرگم باز می گفتم در یکی از کوچه های ده (عباس) را دیدم. او سوار بر اسب بود و مثل جوانان شهری پیراهن رنگارنگی بتن داشت. تا مرا دید از اسب پیاده شد و حیوان را زها کرد و نزدیک آمد و گفت:



کرم سفیدکننده و ضد لک X800<sup>®</sup> ایکس ۸۰۰ لک های سیاه را از بین میبرد و پوست شما را روشن میکند



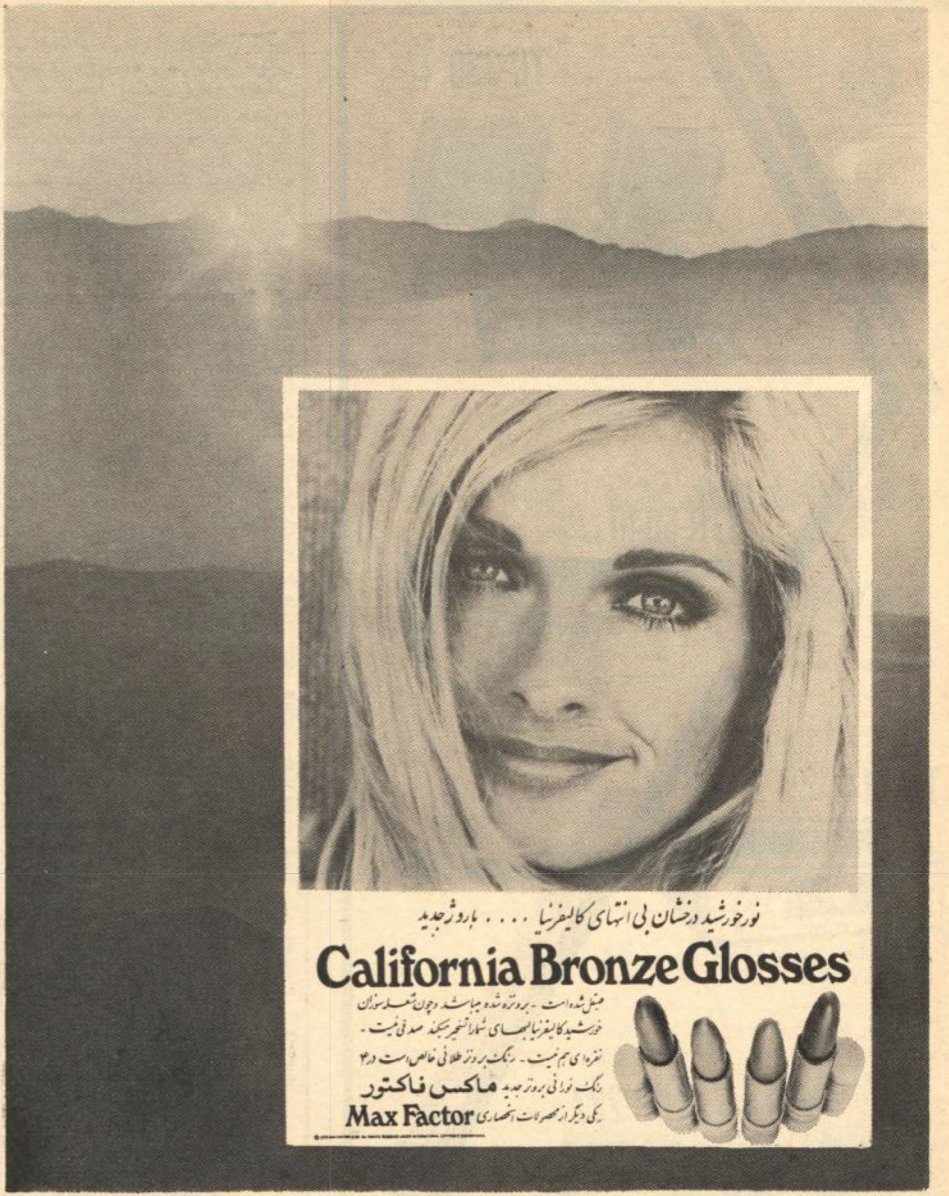
کرم سفیدکننده و ضد لک X800 لک های سیاه و زشت روی پوست صورت را از بین میبرد و پوست های تیره و کدر را روشن میکند.  
کرم X800 مخصوصاً برای معالجه لکه ها که در دوران بارداری و بعد از زایمان و ناراحتی های کبدی که روی پوست صورت بوجود میآید مصرف می شود . محصولات X800 استثنائی و منحصر به فرد .

حرفی بزند اسبراً بحرکت درآوردو رفت. فردا همه مطلع بودند. من متحیرم که او چگونه و با چه وسیله ای خبر مسابقه را بخش کرد که بدون مبالغه فرد فرد اهالی از آن آگاهی یافتند . شاید افراد دهات مجاور نیز دانستند که مسابقه است روز بعد از نوروز ماجرای بزرگ عشقی پایان می یابد و تکلیف من روشن میشود . عده ای خوشحال و جمعی اندوهگین بودند . زنها عموماً اظهار همدردی و دلسوزی میکردند و وقتی مرا تنها می یافتند برسبیل دوستی میگفتند این قرار را برهم بزنیم و زربار قبول مسابقه نرویم . عجیب بود که در این قرار هیچکس به احساسات ، به قلب من اعتنائی نداشت . هیچکس از من نپرسید که آیا من حاضریم در صورت شکست حسین باعباس ازدواج کنم یا نه . این موضوع را با حسین در میان گذاشتم ، اما او خواهش کرد که بخاطر رعایت قوی که داده ایم بپذیریم و اگر تصادفاً عباس برنده شد با او ازدواج کنم ، زیرا در غیر این صورت سوء نیت ما ثابت میشد و اثر نیکویی که کار ما در روح و قلب مردم گذاشته بود از بین میرفت .

این شجاعت بسیار بزرگی بود . شجاعت که نه . نه . این يك حماقت بود . این دیوانگی بود . حسین چگونه و با کدام اسب میخواست با عباس مسابقه بدهد و برنده شود . او حتی يك یابو نداشت . در طویله آنها علاوه بر چند گوسفند و يك گاو شیرده ، دو الاغ سفید نیز وجود داشت . همین ، و این مسخره بود که با الاغ وارد مسابقه شود .

من از همان روز در صدد یافتن اسب برآمدم . اینجا و آنجا پدنیال يك اسب راهوار میگشتم . پدر و مادرم مرا رنج میدادند و با ایجاد محدودیتهای گشته و خفقان آور مانع فعالیت میشدند ، اما من کار خودم را میکردم و بوسیله دوستانم در همه دهات دور و نزدیک جست وجو بعمل میآوردم . جست وجو برای یافتن يك اسب که بتواند با اسب تندرو و گرانقیمت عباس مسابقه بدهد و برنده شود . حسین خودش خونسرد بود . بی توجه بود . مثل اینکه میدانست شکست میخورد ، لذا تلاش بیهوده نمیکرد . هر نوع فعالیتی را بیهوده میدانست و پیش خود فکر میکرد که چرا زحمت بکشم و پیش این و آن روی بندازم و دست دراز کنم . من که شکست میخورم بهتر است در تمام این مدت خونسرد و بدون فعالیت بمانم .

اما من ، من چگونه میتوانستم خونسرد باشم . نه . هر روزی که میگذاشت التهاب و ناراحتی من بیشتر میشد و غم درون سینهام سنگینی دردناکتری می یافت . چیزی به نوروز نمانده بود که یکی از دوستانم خبر داد که پدر حاجی غلامعلی آسیابان (چیدر) اسبی دارد که نسبتاً از اسبهای دیگر جوانتر و تند و تراز است . اسبهایی که تا آن روز دیده و سراغ گرفته بودیم . يك روز جمعه من و حسین و دو دختر و سه مرد دیگر با يك گاری چهار چرخه دوا سبه بطرف (چیدر) که تقریباً هشت کیلومتر با ما فاصله داشت حرکت کردیم . نزدیک ظهر به آنجا رسیدیم (یک ساعت پسران اسمعیل خان) پسر جوان حاجی غلامعلی آسیابان رفتیم . او بادیدن لطفاً ورق بزیند

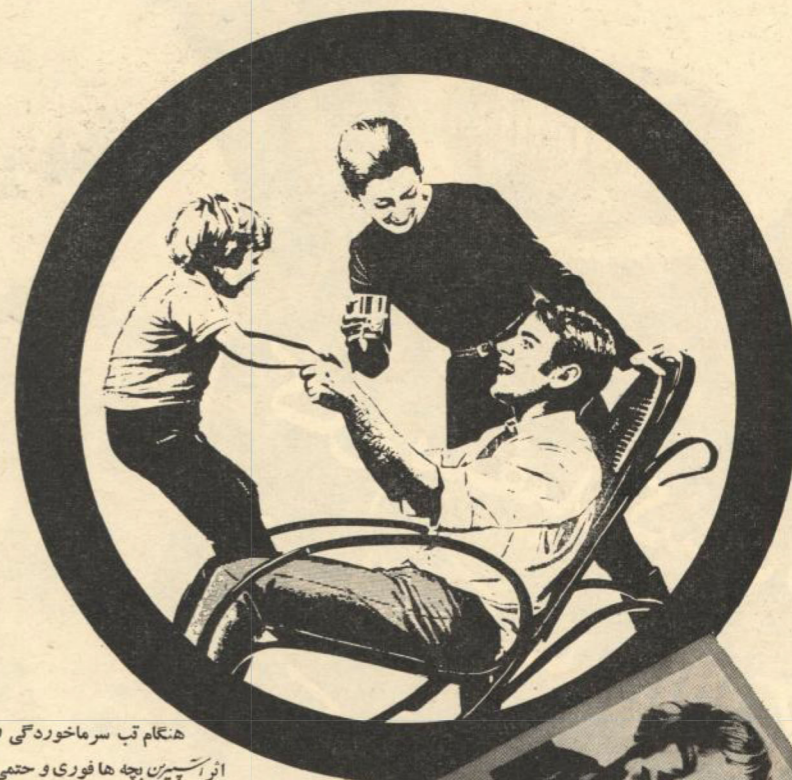


مراکز فروش در شهرستانها :  
رشت . فروشگاه هالیوود - ساری . فروشگاه کادو - بابل . فروشگاه منصور - گرگان . فروشگاه نترن - لاهیجان .  
فروشگاه ستاره آبی

**آخرین مسابقه...**  
— خوب معلومه تو برنده میشی . اسب تو عالیست ، نظیر نداره .  
— نه . چندان تعریفی هم نیست . دیکه داره پیر میشه . بعلاوه من میگویم حسین از هر کسی که میخواهد اسبو عاریه بگیره . بزه بگرده انتخاب بکنه . اسب که فقط نیست .  
تامن خواستم حرفی بزنم و پیشنهاد او را رد کنم حسین یکبار دیگر روی غرور و یکدندگی بادی در غیغب انداخت و گفت : — باشه . قبول دارم . آگه شده من پای پیاده با اسب تو میدوم و برنده میشم . خدا تورو شکست میده . ما کسی رو نداریم جز خدا . خدا جای عدل نشسته . مطمئن باش که من آگه با یابو هم باهات مسابقه بدم ازت میبرم و شکست میدم .  
عباس بقیه قهقهه تمسخر آمیزی خندید و برای محکم کردن میثاقی دستش را به طرف حسین دراز کرد و گفت :  
— باشه . ببینیم خدا برای تو که اینهمه بهش اعتماد داری چیکار میکنه . قرار ما

**گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان بدون پیش قسط**

# در این خانواده همه به اسپیرین اطمینان دارند



هنگام تب سرماخوردگی و درد  
ان اسپیرین بچه ها فوری و حتمی است  
اسپیرین را همیشه در خانه داشته باشید  
اسپیرین برای هر خانواده در تمام دنیا



لوزکوزن آلمان



اسپیرین محصول بایر

## آخرین مسابقه...

ما بی اندازه خوشحال شد و با محبت استقبال گرمی بعمل آورد و گفت:

من قصه شماها را شنیده بودم. خیلی دلم میخواست شمارو ببینم.

خوش آمد گفت و بره ای کشت و ناهار منفصلی برای ما ترتیب داد. بعد از ناهار ماچرا را تعریف کردیم و از او خواستیم که یکماه اسبش را بنا عاریه بدهد. اسب را یکماهه خواستیم که تا روز مقرر حیوان را برای مسابقه آماده کنیم. اسب بدون آمادگی قبلی نمیتواند در مسابقه شرکت کند و حسین باینکه خودش تخصصی در تربیت اسب نداشت میخواست یکمک یکی

از دوستانش این کار را انجام دهد. من امید زیادی نداشتم که اسمعیل اسب را در اختیار ما بگذارد، زیرا که اسب گرانبهایی بود و در محیط کوچک کم درآمد ما نمیشد روی آن ریسک کرد، ولی همین که اسمعیل خان سخنان ما را شنید باخوشرویی تمام گفت:

قابل نذراره. همین الان همراه خودتون برین. یکماه مهم نیست دو ماه نیگردارین، خداکنه اسب من برنده بشه و شماها به آرزوتون برسین. من این مردیکه رو ندیدم، اما از اونچه که شنیدم بی علت ازش بدم میاد. خداکنه اسب من برنده بشه و منم در این پیروزی سهمی داشته باشم. گوئی خداوند دنیارا بین بخشیده بود.

از تحقیق دریافته بودند که باکی و بکجا رفته ام و کتک را خوردم و خوابیدم، ولی خوشحال بودم که اسب مسابقه را تهیه کرده ام. این نتیجه کوشش و فعالیت من بود. حسین شخصا هیچ کاری انجام نمیداد و کوششی نمیکرد.

روزها بی دربی میگذشتند. برف آب میشد و درختان میرفتند که شکوفه آورند. نوروز فرا میرسید و حسین سرگرم آماده کردن اسب بود. همجا از مسابقه حرف میزدند و هر کس من یا حسین را می دید و تنها گرمی آورد نه تنها امید نمیداد و تقویت روحی نمیکرد، بلکه با سخنان سرد و نا امیدکننده موجبات تضعیف ما را فراهم میآورد. معذرا من به حسین امید میبخشیدم و با سخنان خویش گفته های یاس آور دیگران را خنثی میکردم.

نوروز گذشت و روز مسابقه فرا رسید. ای خدای بزرگ. آنروز چه روزی بود. پدر و مادر سنگدل من حتی نمیخواستند اجازه بدهند که من در مراسم شرکت کنم. صبح مرا کتک زدند و پدرم قبیچی آورد که مویم را ببرد و بقول خودش در آتش بیفتد، اما همسایگان مانع شدند و بزرگت اجازه گرفتند که همراه چند زن دیگر به میدان ده بروم و شاهد مسابقه حسین و عباس باشم. مسابقه ای که جایزه آن قلب و وجود من بود. نه عشق. عشق من به حسین تعلق داشت و اگر هم عباس برنده میشد من بدون عشق میبودم و در میآدم و بدون عشق با او زندگی میکردم و بدون عشق بچه میآوردم و مادر میشدم. و خدا میدانند که زندگی بدون عشق چه دشوار و تلخ است.

در میدان ده غوغایی بود. سه نفر سایه بان دانش داور مسابقه شده بودند. سایه بان دهات اطراف نیز آمده و روی یکی از تختها که با قالیچه پوشانیده بودند نشسته و روی مسابقه نظارت میکردند. قریب چهار هزار نفر جمعیت ازدحام کرده بودند. نزدیک به دوهزار نفر از دهات اطراف آمده و خبر آورده بودند که عده ای نیز در راه هستند، اما آنها منتظر بقیه نداشتند و مسابقه را شروع کردند.

شرط بندی ها آغاز گردیده بود، اما نود و هشت درصد روی اسب عباس شرط می بستند و آن دو درصد نیز دوستان ما بودند و با ترس فراوان و اعتماد قطعی به شکست وارد شرط بندی میشدند.

عده ای در میدان و عده کثیری نیز سواره و پیاده در طول راه قرار گرفته بودند. مسیر مسابقه راه خاکی ده ما بود تا ده مجاور، که از يك کوه مرتفع میگذاشت. عباس عدا این راه را برای مسابقه پیشنهاد کرد که میدانست اسبش در سربالایی نفس خوبی دارد و اسب حسین را عقب میگذازد. متأسفانه احتیاجی به این احتیاجها و نیرنگها نبود، چون همه میدانستند که اسب حسین حتی قادر به طی طول راه مسابقه نیست. دو اسب که در کنار هم قرار گرفتند اختلاف قدرت آنها کاملا مشهود بود. عده ای به حسین میخندیدند و برخی متأثر بودند و لب بدندان میگردیدند و زیر لب دشنام میدادند.

حقیق، چرا قبول کرد مسابقه بده. آخه با کدوم اسب میخوااد مسابقه رو ببره با این اسب ما فتگی و مردنی؟ راستی حسین خیلی بی شهوره. مفت و مسلم زنتو از دست میده و فراد عباس به ریش میخنده. عباس خیلی زرنگه. خوب سرش

کلاه گذاشت. آخرم کاری رو کم میخواست کرد و دختره رو برد.

این بود مجموع آنچه در گوشه و کنار گفته میشد و بیگوش ما میرسید، اما حسین بطور عجیبی خونسرد و آرام بود و لبخندی بر لب داشت. لبخندی که از بزرگی روح او حکایت میکرد و همه را به حیرت و تحسین وامیداشت.

هفت نفر سایه بان دانش که غیر از داوران بودند دودسته شدند. یکدسته در مسیر راه همراه مسابقه دهندگان حرکت کردند و دسته دیگری در انتهای مسیر قرار گرفتند. این پیشنهاد را یکی از دوستان حسین داد، زیرا احتمال میرفت عباس در طول راه آسیبی به حسین یا اسب وارد آورد که موجب شکست او شود.

مسابقه آغاز گردید و دوسوار سرعت شروع به تاخت کردند. گردو خاک برخاست و مردم با هیله بدببال آنها دودیدند. من آرام آرام میگریستم و منتظر پایان کار و تعیین سرنوشت خویش بودم. اشکم بی اختیار سرازیر شده بود و هر چه میکوشیدم از گریستن خودداری کنم موفق نمیشدم و به تلا و دلداری دختران و اطرافیانم بی اعتنا بودم. گوئی صدای هیچکس را نمیشنیدم.

قریب چهل دقیقه گذشت. چهل دقیقه ای که هر دقیقه اش بر من قرنی سیری شد. هیچکس غم بزرگ مراد نکند که دو هیچکس نمیتوانست بفهمد که در درونم چه میگردد. کسانی که درده باقی مانده بودند در دسته های چند نفری گرد آمده و حرف میزدند. دوسه نفر در فضای آزاد بساط چای برپا کرده و استکان استکان چای میفریختند. چند نفر دیگر تخته و آدامس عرضه میکردند. همه سرگرم بودند که ناگاه دوسه نفر فریادگان آمدند. چه شده؟ اینها چرا فریاد میکنند؟ میدویدند و فریاد میکشیدند و چیزهایی میگفتند که قابل تشخیص نبود. من از جای جستم.

بقین داشتم خبر پیروزی عباس را آورده اند. زانو ام می لرزید و به شانه یکی از دوستانم تکیه کرده بودم که به زمین نیفتم. کدخدا و چند نفر دیگر با استقبال آنها دودیدند و در نقطه ای دور از محلی که من و دوستانم بودیم گردشان را گرفتند. ناگاه شیون برخاست آن عده متفرق شدند و باز در نقاط دیگر اهالی گردم آمدند. آخر بگوئید چه شده؟ چه حادثه ای اتفاق افتاده؟ فریاد، شیون، گریه، آندوه، غم، چهره اندوهگین. ایروان گره خورده. این بود آنچه من از دور میدیدم و می شنیدم و تشخیص میدادم. سرانجام شیون گنان دودیدم و با اولین دسته که رسیدم فریاد کشیدم و گفتم:

آخه بگین چی شده؟

جوابی ندادند و دودیدند. يك دسته صد و پنجاه نفری بطرف جاده میرفتند. هر کس با هروسله ای می یافت میرفت و جوانها که نیروی بیشتری داشتند میدویدند. من مجددا دودیدم و از پشت گریبان بکفتر از اهالی را گرفتم و گریه گنان گفتم:

نامسلمون. لاقل تو بین بگو چی شده؟  
او نگاهی بمن کرد. مرا شناخت و گفت:  
تقصیر تو بود. تو این مصیبت رو درست کردی. خدا ذلیلت کنه.  
باشه. اما بگو کدوم مصیبت.  
چون مردم گفته شد. با اسب افتاد توی دره.

# غذا را با ما زولا تهیه کنید

## و با آن قهار پذیرائی نمایید!

مانزولا - روغن خالص ذرت است  
مانزولا - شفاف و طلائی است  
در موقع پخت و پزد و در نمیکند  
مانزولا - همیشه تازه میماند و بوی غذا را  
بخود نمیکرد - بنابراین میتواند بارها  
مورد استفاده قرار گیرد.



نماینده انحصاری در ایران: ایران سوپر خیابان تخت جمشید نبش ویلا

تلفن مستقیم آگهی های  
زن روز ۳۰۱۵۶۸

مخيط گرم و خانوادگی  
جوجو کباب حاتم  
برای پذیرایی از شما در دوستان شما آماده است

جاده پهلوی تلفن - ۸۹۲۲۸۱  
۸۹۲۲۸۲ - ۸۹۲۲۸۳

کدوم جوون؟ کی؟

نه. من برنده نشدم. این مسابقه نبود شتاب بطرف سرنوشت بود. من واون دوسو سرنوشتون میرفتیم و در این راه خدا داور ما بود. خدا عامل اصلی بود. خدا. از خدا غافل نباش. عباس بمن گفت ببین خدائی که اینهمه بیش اعتماد داری چیکار میکنه. دیدی خدا چه کرد؟

حسین متأثر و اندوهگین به آبادی برگشت، اما کسی از او استقبال نکرد. همه ملاحظه کدخدا را میکردند، زیرا بهر حال او عزادار و مورد احترام بود. تنها من به استقبال او شتافتم و رکاب اسبش را گرفتم و گفتم:

حسین متأسفانه بظرف جاده میرفتند. جوانها که نیروی بیشتری داشتند میدویدند. من مجددا دودیدم و از پشت گریبان بکفتر از اهالی را گرفتم و گریه گنان گفتم:

حسین متأسفانه بظرف جاده میرفتند. جوانها که نیروی بیشتری داشتند میدویدند. من مجددا دودیدم و از پشت گریبان بکفتر از اهالی را گرفتم و گریه گنان گفتم:

تو برنده شدی حسین.





# سویلات بایر

یعنی ویتامین C خالص



قرص سویلات (ویتامین C خالص) ۲۵ میلی‌گرمی ۲۰ عددی قیمت ۲۵۰۰ ریال (با صرفه‌وری و در زمانه‌ی مبارزه با ویروس کرونا) **سویلات حافظ سلامتی شماست**



- فرصت سویلات
- مقاومت بدن شما را در برابر:
- سرماخوردگی
- تب
- عفونت
- خونریزی لثه
- افزایش می‌دهد.

## سلام کوچولو ...

نخواهید شد، سه هفته بعد از زایمان می‌توانید به خوردن قرص های ضدآبستگی بپردازید. عده‌ای دیگر از پزشکان توصیه می‌کنند که بهتر است تا بازگشت مجدد عادت ماهانه از خوردن قرص بپرهیزید.

**کی می‌توانم دوباره با شوهرم ارتباط پیدا کنم؟**

بگذارید تقریباً شش هفته از زایمان بگذرد تا در این مدت اعضای بدن حالت و کار عادی خود را بازیابند، و مقاومت کافی در برابر عفونت‌های احتمالی پیدا کنند.

خودش را مطرح کرد، اما من ترجیح میدادم این وضع بهمین منوال باقی‌ماند، خواهرش را طلاق ندادم و فریبا را هم داشته باشم!

انتقال من به تهران بازگشت و سفارش این و آن بانجام رسید و هنگامی که به تهران بازگشتم ظاهراً نزد همسرم رسیدم بودم، آنوقت او موضوع خرید خانه و جشن عروسی را مطرح کرد و آنقدر پله‌پله کرد تا من خسته شدم و ناچار به فریبا گفتم بانفوذی که درخواهر دارد او را متقاعد کند در این کارها عجله نداشته باشد، اما فریبا برخلاف انتظار من در جواب باتندی گفت:

— هرگز چنین کاری نمیکنم، بلکه او را تشویق میکنم بیشتر بنفشه‌یابور، چون تو قدر عشق مرا نمیدانی، چون من تسلیم تو شده‌ام نسبت به من سرد شده‌ای، تو نمیدانی من الآن چقدر خواستگار دارم، با اینحال بامید تو نسته‌ام، پس همان بهتر که روابط تو باخواهرم مستحکم شود و زندگی‌تان سرسامان بگیرد.

در جواب همه این حرفها باو گفتم:

— اگر خیال میکنی با این حرفها من از تو سرد میشوم اشتباه میکنی، من همیشه ترا دوستخواهم داشت.

خنده بلندی کرده گفت:

— برو بی‌کارت، همه مردها همین حرف را میزنند، تو میخواهی هم‌خواهرم را داشته باشی و هم مرا، اگر واقعا مرا دوستداری با من ازدواج کن.

— آخر حالا نمیتوانم.

— پس دیگر از من انتظار عشق نداشته باش.

فریبا این را گفت و بحالت قهر از من دور شد، چند روز بعد باصرا ز من قرار شد برای خرید لباس سفید عروسی به بازار برویم، در این خرید فریبا هم با ما همراه بود، پارچه‌ای که فریبا پسندید بهایش باصند توان میشد، آنوقت دونفری مرا به خیاطخانه‌ای بردند که سه‌هزار تومان مزد دوخت‌لباس‌میگرفت!

من مخالفت کرده و گفتم:

— عزیزم، چرا برای یکساعت با یک شب سه هزار تومان پول دوخت لباس بدیم، بیارویم جای دیگر و من این سه‌هزار تومان را میدهم بخودت.

فریبا وسط حرف من دودید و گفت:

— ما آبرو داریم، اگر میخواهی جشن عروسی بگیري باید لباس را بدیم به‌همین خیاطخانه، فریبا را ببین که زن چه‌کسی شده‌است!

من در کمال خونسردی مخالفت کردم، آنوقت زن و خواهر زن هر دو از من قهر

کردند و ما باهمان حال بخانه بازگشتیم. من به‌اتاق خود رفتم و آنها پائین نزد پدر و مادرشان، چند دقیقه گذشت و من از بالای صدای گریه فریبا و فریاد پدرش را شنیدم که میگفت:

— من این‌دوتا را میکشم!

من سراسیمه پائین رفتم و مشاهده کردم پدرش مثل همیشه که عصبانی‌میشود پارابلوم کشیده (بافشنگ یا بی‌فشنگ‌خدا میداند!) و انگشت بر روی مائه آن نهاده بطرف دودخترش حمله می‌آورد و مادر آنها سرراه پدر قرار گرفته‌نمیگذارد. هنوز من خود را به‌پدر زن نرسانده‌بودم که فریبا مثل يك ماده شیر جلو آمد و با یک‌حرکت هفت‌تیر را از دست‌پدر آورد و باخونسردی گفت:

— خجالت داره پایاجان، از هفت‌تیر کشیدن شما دیگه گذشته، پس کتین! وقتی من خودم را با آنها رساندم، پدرشان در برابر من فوق‌العاده خجل شد و بعد من فهمیدم که فریبا به تلقین فریبا اصرار میکرده که من میخواهم از این‌مرد طلاق بگیرم و چون فریبا هم حرف او را تایید میکرد پدرشان میخواسته هر دو را تنبیه کند. من چون وضع را بدانگونه دیدم همانجا به فریبا قول دادم همان پارچه را بخرم و بهمان خیاطخانه ببرم و سه‌هزار تومان بابت دوخت آن بپردازم.

از فریبا آنشب روابط من و زن تقریباً حسنه شد، تا مدتی او آرام بود و حرفی نمیزد ولی نگرانی من برای فریبا بود که از من قهر کرده بود، راستی من حالا میدیدم زندگی بدون فریبا برایم بوج و بیمعنی است و هرگز من نخواهم توانست بدون فریبا وجود زنم فریبا را تحمل کنم. حاضر بودم هر کار که او میخواهد برایش انجام دهم بجز طلاق خواهرش که واقعا برایم میسر نبود.

هرگاه فریبا را تنها میدیدم دنبالش میرفتم، خواهرش و استغافه میکردم، اما او با بهارت تمام بدون اینکه مرا برچاندن جای برگشت باقی میگذاشت و میگفت:

— برو، تو هنوز تصمیم نگرفته‌ای عشق خودت را ثابت کنی ...

مدت چند هفته قهر فریبا ادامه‌داشت، اما من بدین روی او هم دلخوش بودم. یکبار باو گفتم:

— فریبا اقرار بگذار یکسال از ازدواج ما بگذرد، آنوقت ...

— آنوقت چی، آنوقت تو دیگر کاملاً از من سیرشده‌ای.

دیگر مدرسه‌ها باز شده بودند فریبا و فریبا به‌دانشگاه میرفتند و من هم در یکی از مدارس محل خانمانم تدریس میکردم، زندگی هم نمیتوانست لحظه‌ای خیال فریبا را از من دور کند.

یکروز که از دبیرستان به خانه آمدم فریبا به‌اتاقم آمد و مانند مشوقه رنجیده‌ای سرگله را باز کرد که چرا من به او و افکارش اهمیت نمیدهم و چرا اقدامی ننمیکم، من با تمام قدرت خود او را دلداری داده امیدوار کردم که لااقل بگذارد چند ماه دیگر بگذرد، بعد ازدواج خواهیم کرد، فریبا ظاهر قبول کرد، آنوقت لیخند شیفت‌آمیزی زد و پرسید:

— فردا بعد از ظهر بیکاری؟

— چطور مگر.

— هیچ، میخواستم فردا بعد از ظهر منزل باشی، من بیکارم، فریبا به‌دانشگاه می‌رود، میخواهم بیایم به‌اتاق!

فریبا این چه کاریست؟ خواهرت ما را با هم دید، چرا نمیکنداری من بلندشوم، چرا خودت بلند نمیشوی؟

با خونسردی گفتم:

— بخیاب چیزی نیست، دیگر کار از کار گذشت، مهم نیست بخیواب.

من بهتر تریبی بود از بستر برخاستم که لااقل لباسی بزنم، فریبا هم بلند شد و من با کمال تعجب دیدم مانع لباس پوشیدن من میشد، سرانجام با تعصبانیت تکه‌هایی از لباس را برداشتم، اما هنوز آرزوی نیوشیده بودم که این‌بار فریبا با اتفاق پدرش وارد اتاق شد!

پدر زنم لحظه‌ای مادونفر را میبوت نگاه کرد و بعد تنی بر زمین انداخت و با سرعت بازگشت و در حالیکه از پله‌ها پائین میرفت فریاد میزد:

— اون اسلحه منو بده، اون اسلحه منو بده!

من که وضع را ناچور دیدم، سرعت برق‌کت‌وشوار خود را پوشیده و همانطور پاره‌پاره و بدون پیراهن وارد تراس شدم و پس از طی طول تراس بروی پشت‌بام همسایه که یکی دومتر پائین‌تر بود پریدم، بعد از دیوار همسایه آویزان شدم و از فاصله سه‌متری خود را توی کوچه پرت کردم. تمام ایدریناات شاید کمتر از یک دقیقه طول کشید و من بدون آنکه توجه داشته باشم که در خانه چه‌میگذرد سرعت از کوچه درآمدم و در برابر خانه سوار اتومبیل خود شده یگراست بمنزل عمو رفتم، در حالیکه تمام اثاثه و لوازم شخصی من در خانه فریبا بود.

نکته، وقتی هیجانم فرو نشست پرسید:

— حالا میخواهی چه‌کنی؟

در يك کلمه جواب دادم:

— طلاق!

میدانستم زندگی من بهیچوجه دیگر بافرانک ادامه‌پذیر نخواهد بود، اولاً این اقتضای پیش آمده بود و در قاتی عشقی هم باو نداشتم و از همه بدتر با این ترتیب دیگر فریبا را از دست داده بودم. فریبا ظاهراً برای گرفتن انتقام آن صحنه را ترتیب داده بود که فریبا بیاید و ما دونفر را در آنحال ببیند.

بعد از دو هفته عمویم بمنزل آنها رفتم تا ببیند نظرشان چیست، وقتی عمو بازگشت اظهار داشت:

— آنها هم خواهان طلاق هستند، منتها من چیزی نگفتم تا شاید مسئله مهر را منتفی کنیم.

## خانمها میدونین چه خبره؟ KMCY آغاز فروش

بمناسبت هفتادمین سال تاسیس کارخانه‌های گیسوی کوماچی



کارخانه‌های گیسوی کوماچی بر روی هفتاد ساله میشود به این مناسبت کارخانه‌ها و نمایندگانشان کوماچی در سراسر جهان جشن‌های با شکوهی برپا میکنند. ما نیز يك فروش فوق‌العاده با دو جایزه مسافرت مجانی یکی از شهرهای اروپا و ده روز پذیرائی هیجان‌انگیز و دریای تزیین داده‌ایم و علاوه بر آن به کلیه خریداران گیسوی کوماچی کادو طبیعی و صد در صد بهداشتی کوماچی يك هدیه فوری و ارزنده تقدیم خواهیم داشت. جوایز فوری و بی‌بهره‌ای مسافرت از هم اکنون آماده است. با گیسوی کوماچی مانند سایر گیسوهای موجود و زنان طراز اول جهان آرایش‌گید فرستگنی ۱۵ آذر ماه ۹۹

لطفاً گیسوی کوماچی را فقط از مراکز زیر تهیه فرمائید

نمایندگان کوماچی: ساختمان آلومینیوم طبقه دوم تلفن ۶۱۱۹۴۷ - ۶۵۲۲۲

فروشگاه فردوسی: خیابان فردوسی دراک استودر تخت جمشید: خیابان تخت جمشید

فروشگاه تعاونی فرهنگیان: میدان موزه (فروش با شرایط سهیل مخصوص فرهنگیان)

یکماه از این اقتضای گذشت و من همچنان در منزل عمو بودم، پدر فریبا برای طلاق نمیکند. عمویم پاسخ داد که بعلت این‌هه‌ر سنگین ناصر حاضر بخاطر نیست، بعد آنها پیغام‌دادند حاضریم نصف آنرا دریافت کنیم بشرطی که فوراً اقدام کنید، من دیگر درنگ را جایز ندیدم و باتفاق عمو به‌دادگاه مراجعه کردم. من و فریبا هر دو تقاضای طلاق کردیم و سرانجام از هم جدا شدیم.

**توضیح در باره موم سرد**  
 شرحی که در شماره ۲۸۳-۲۸۴ و ۲۸۵ در باره موم سرد و طریقه استعمال آن نوشته شده بود مبنی بر اشتباه بوده، زیرا موم سرد در موقع مصرف ایستا احتیاج بگرم کردن ندارد و طریقه مصرف آن در بروشورهای داخل قوطی های موم سرد مشروحا بیان شده است.  
 پروین معیری

**موسسه آموزشی آرایش فتن وابسته بفدراسیون بین المللی مدارس آرایش وزیانی**  
 موسسه ای که مدیر و موسس آن دارای دیپلم در رشته استتیک و ماکیاژ - ماکیاژ اسپیال و گرم سینما و تلویزیون و آرایش گیسو از کشور های فرانسه ، انگلستان ، بلژیک است این موسسه دارای مطالعات طولانی در شیوه تعلیم آرایش و زیبائی است در اینجا شما طی دروس مختلفی برای گذراندن امتحانات آمادگی پیدا میکنید و با جدیدترین مدل های بین المللی آرایش و زیبائی آشنا میشوید و با تکنیک و متد دروس ما که بوسیله فیلم ، اسلاید بطریقه سمعی و بصری تدریس میشود میتوانید جوایگی معتبرتان خود باشید . در پایان از دو دیپلم رسمی اداره کل آموزشی حرفه ای و دیپلم بین المللی برخوردار میشوید . در صورتی که مایل باشید از کاروان اعزامی ما برای مطالعه در رشته آرایش و زیبائی به اروپا میتوانید استفاده نمایید.  
**خیابان بهاولی نرسیده به چهارراه تخت جمشید شماره ۱۰۴**  
**تلفن ۶۱۱۳۲۸**

**رؤیای هر گم مادر... بقیه از صفحه ۳۹**

باشد و امکان هم دارد نادرست باشد . در هر حال شما گمان میکنید خواه بزرگان تنها کسی است که میتواند در برابر این دشمنان قدم کند و فعالیت آنها را خنثی کند.  
**دوشیزه نیما. م.**  
 رویای مکرر شما دلیل بلند پروازی شماست ، در زندگی آدمی بلند پرواز و پرتوقع هستید ، در عین حال از محیط فعلی خود بسیار ناراحت و نگران میباشید ، آدمی هستیید حساس ، زود رنج ، خیالیگف که دلتان میخواهد از این محیط موجود فرار کرده به محیطی بر مراتب بهتر ، رویائی و آید آبی بروید ، آنوقت اختلاط و ترکیب این افکار در رویاهایتان بصورت پرواز **آقای ع. ص.**  
 علاقه فوق العاده شما به برادران باعث شده که چنین خوابی ببینید . شما میترسید حالا که برادران را به شهرداری منتقل کرده اند در آن تنهایی و غربت برای وی حادثه ناگواری اتفاق بیفتد . لازم بتذکر تست که هیچ خطری برادران را تهدید نمیکند.  
**دوشیزه مهتاب عبدی پور**  
 هرگز اتفاق نیفتاده است که خواب کوری بآن صورتی که شما دیده اید عاقبتش ناپیانی یا عارضه ای برای چشم باشد . چشم وقوه بینائی در خواب براسنی بمعنای بینائی و چشم نیست ، بلکه غالباً سنبول و مظهر نیروی جنسی است ، اگر واقعا ما چشم چه شما عارضه ای دارد این مربوط به این خواب نیست . علت بروز این خواب آنستکه یا از پدر و مادر خود دلخوری ورنجش شدید دارید و یا آنکه تصور میکنید از نظر روانی یا امور جنسی دارای نقص و عیبی هستید ، بهرحال خواب این خواب بهیچوجه نگرانی ندارد.

**دوشیزه ز. جباری**  
 همانطور که خود حدس زده اید این خواب با شغل و درس شما رابطه دارد ، ولی بهیچوجه ناراحتی برای دوستان بوجود نخواهد آمد ، از این حیث کاملاً مطمئن باشید.  
 این محلی که در خواب اشاره کرده اید و به آن وارد شدید همین محل کار و تحصیل فعلی شماست که شما آنقدر ها با صاحبان آن موافق نبوده و در کارشان شرکت نکرده اید و این نشان میدهد که از پاره ای جهات

**عشق حرام ...**

«بمن زد - نه ! او لایق»  
 «زندگی با من نبود.»  
**زن سخن**  
**میگوید:**  
 آدرس فراتک را از ناصر گرفته بودم ، او در دانشگاه کار میکرد ، بوسیله تلفن با وی تماس گرفتم ، وقتی از منظورم آگاه شد ابتدا تمسخر مرا بیپذیرد ، معلوم بود خاطره این جدائی برایش بنیهایت تلخ است . اما بالاخره او را راضی کردم و به حرف آوردم .  
 مرا در همان کتابخانه محل کارش پذیرفت ، زنی بود لاغر اندام ، سبزه با موهای بلند و چشمان درشت و زیبا ، و همانطور که ناصر گفته بود از تپ هندی . جوانتر از ۲۴ سال میشود ، حرکات و رفتارش بسیار آرام و ملایم بود ، حتی در اینجا من به ناصر گفتم :  
 - روشن است که تمام این جریانها را فریبنا توسط یکی از دوستان بمن پیغام داد حالا که طلاق صورت گرفته ، اگر راست میگوئی و مرا دوست داری برای ازدواج حاضر می . اما راستش من جوابی باین پیغام نداهم .  
 در اینجا من به ناصر گفتم :  
 - روشن است که تمام این جریانها را فریبنا توسط یکی از دوستان بمن پیغام داد حالا که طلاق صورت گرفته ، اگر راست میگوئی و مرا دوست داری برای ازدواج حاضر می . اما راستش من جوابی باین پیغام نداهم .  
**«مردی بی اراده - پیمان»**  
**«شکن - که دانسته یا ندانسته»**  
**«بزرگترین ضربه روحی را»**

دوستی دارد ، شما در عین حال برای این همکاری میتی قائل هستی و در این رویا پس از آرزوی مرگش ابراز پشیمانی کرده اید تا گناهتان ، یعنی آرزوی مرگ جبران شود .  
**آقای م. ر. ط.**

خواب مفصل شما بسیار جالب بود ، این رویانسان میدهد که در حال حاضر شما از نظر معاشرت باجنس مخالف در محدودیت سختی قرار دارید ، نکته دوم آنکه به خواهر ناتنی خود انس و علاقه شدیدی دارید که اندکی از مرز خواهر و برادری گذشته است ، از زن پدر خود بسیار متنفرید و تصور میکنید او با شما دشمنی دارد ، نکته دیگر آنکه احساسات مذهبی در شما نیرومند است ، و در این خواب آرزو کرده اید قید و بند از دست و پای شما باز شود و شما بتوانید با هر کس که میخواهید صیل خود معاشرت کنید.  
**آقای الف. الف. م.**

شما باطن احساس گناه میکنید و این احساس گناه به یکی از خاطرات گذشته شما مربوط میشود ، ظاهراً در گذشته کاری انجام داده اید که بعداً سخت پشیمان شده و احساس گناه کرده اید و این احساس مثل روز اول در شما باقی مانده و گاه و بیگاه در رویا و افکار روزانه تان ظاهر میشود .  
 محققاً کاری که انجام داده اید (در حال حاضر واصلاً گناه ب حساب نمیاورد اما امکان هم دارد که گناه ب حساب میآمده ، در هر حال هر چه بوده شما بخاطر آن نباید در حال حاضر خود را اینقدر ناراحت بکنید . در این خواب شما آرزو کرده اید که از راه مذهب بتوانید بر این حس فائق شده و با اصطلاح خود را بپوشید اگر احساسات مذهبی در شما نیرومند باشد راه صحیحی انتخاب کرده و محققاً موفق خواهید شد.

**دوشیزه ربانه احمدی**  
 تعبیر این خواب همانست که خود دیده اید ، شما میتوسید بعد از دیدن این خواب فردا بمنزل دوستان رفتید و خوابتان عیناً تعبیر شد ، یعنی واقعتاً پیدا کرد ، چنانکه قبلاً هم نوشته ایم اینگونه خوابها بسیار کم اتفاق میافتد و اشخاصی که آنها را میبینند بسیار نادرند ، شاید شما هم یکی از آن افراد باشید ، بهرحال خواب شما هیچگونه ناراحتی و نگرانی ندارد ، بلکه بنظر ما شما باید خوشحال هم باشید که دارای یک چنین خاصیت ممتاز و برجسته هستید.

وقتی صحبت میکرد صدای نازکش خوب بگوش نمیرسید ، مرا به نشستن دعوت کرد و خود نیز روبرویم نشست و پس از چند لحظه سکوت اینطور شروع به صحبت کرد :  
 در ۳۴ سال پیش در خانواده مرفهی در شمال دنیا آمدم ، پس از تولد من پدر و مادرم به تهران کوچ کردند و من بزرگ شده تهرانم . تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران بانجام رساندم و از دوران کودکی فقط یک چیز بیاد مانده است ، یک حالت اندوه و حسرت و ناراحتی که تا سن بلوغ و حتی بعد از آن همیشه با من بود ، پدر و مادرم در عین رفاه و خوشبختی مرا هم دوست میداشتند و ظاهراً من نصیبتی در اندوه و ناراحتی باشم ، ولی این غم من یک موجب داشت ، موجی بزرگ که شاید در آن دوران فقط خود من از آن با اطلاع بودم و آن این بود که بین من و خواهرم فریبا به آشکار فرق میگذاشتند و تبعیض قائل میشدند . من تقریباً یکساله بودم که خواهرم فریبا با دنیا آمد ، از دوران یکسالگی چیزی در خاطر نیست ، ولی وقتی چهارساله شده بودم بختی احساس میکردم که پدر و مادرم فریبا را بیش از من دوست دارند .  
 نخستین دلیلش آن بود که او سفید بود ، شبیه مادرم ، و من سبزه تند مثل پدرم ، و بخاطر همین سفیدی پوست با زیبائی یا کوچکی و یا هر دلیل دیگر ، او را بر من ترجیح میدادند . بتدریج که بزرگتر میشدم این غم و اندوه هم با من بزرگتر میشد .  
 وقتی سن ما دو خواهر بیشتر میشد و ما به مدرسه رفتیم من متوجه موضوع تازه ای شدم و آن این بود که میدیدم غیر از پدر و مادرم دیگران هم فریبا را بمن ترجیح میدهند ، این آتش حد و غیظ و ناراحتی در دل کوچک من زبانه میکشید ، اما پیوسته آنرا فرو میخوردم . گذشته از زیبائی ، فریبا از من باهوشتر بود ، شیرین زبان بود و با اصطلاح خودش را در دل این جا میکرد ، من برعکس ، گوشه گیر و ساده و خجالتی بودم . فریبا مرتب در دروس و تحصیل موفق میشد ، آنوقت من که میدیدم او را تشویق میکنند و بمن توجهی ندارند دلش دردم و مایوس شده شکست میخوردم و همین عقب ماندگی بیشتر باعث میشد که توجه باو از طرف همه زیادتر شود و من فراموش شوم .  
 دوران کودکی را با این اندوه و دلخوری در کنار این رقیب خانگی بیابان رساندم ، اما عجیب بود که با تمام توجهی که به فریبا میشد ، من هرگز باو احساس کینه و دشمنی نداشتم ، حس حسادت سراسر وجودم را گرفته بود ، ولی از کینه و نفرت در دل بیگانه من اثری دیده نمیشد . هنگامیکه من در کلاس دوازده و فریبا در کلاس یازده بود نخستین خواستگار برای او منزل ما را دق ایاب کرد ، پدرم بدون آنکه از مشخصات خواستگار سؤال کند با آنها پاسخ داد :  
 - اولاً دختر من حالا بیچه است و مشغول تحصیل ، اما تحصیلش هم که تمام شود تا خواهر بزرگش شوهر نکند او را شوهر نخواهم داد . پدرم مطابق رسم قدیمیها و مردم شمال تصمیم داشت اول مرا شوهر بدهد و بعد خواهر کوچکتر را ، و من که از این موضوع آگاه شدم اندکی احساس آرامش و خوشی کردم که لاقول در یک موضوع مرا ترجیح میدهند . یکسال گذشت و باز هم سرو کله خواستگار بقیه در صفحه ۹۷

با خیال راحت  
**سیگار بکشید...!**  
**ولی... وقتیکه تارگارد در اختیار دارید**  
**سیگار را فقط با تارگارد بکشید**  
**تارگارد شماره ۱ در مقابل هر خطری که در**  
**سیگار وجود داشته باشد محفوظ نگه میدارد**



در موقع خرید فقط بمارک تارگارد ساخت آمریکا توجه داشته باشید .  
 بعلت وجود تارگارد های تقلبی در بازار فقط تارگارد را از داروخانه ها و فروشگاههای زنجیره ای فرمائید .



**TAR GARD**

نماینده انحصاری در ایران :  
**تهران - دراک استور تخت جمشید تلفن : ۶۷۸۲۳ - ۰۱-۲۸۱۰۱**

داروخانه امیرآباد ، امیرآباد شمالی - دراک استور بنزامن ، خیابان تهران نو ، ایستگاه پل - داروخانه پارس - شمال پارك ساعی - دراک استور تخت جمشید ، تخت جمشید - شعبه دراک استور تخت جمشید ، ناصر خسرو - دراک استور تخت طاووس ، تخت طاووس - داروخانه تهران ، عباس آباد ، روبروی بمب بنزین - دراک استور جام جم ، تخت طاووس ، خیابان بیزاد افشار - داروخانه حمید ، دروازه دولت - داروخانه دکتر دانایی ، جاده قدیم شیران ، اول خواجه نصیر - داروخانه امین ، میدان فردوسی - داروخانه راسل ، فرح جنوبی - داروخانه سعید ، فرح شمالی - دراک استور سلطت آباد ، سلطنت آباد - داروخانه شاهزاد ، کریمخان زند - داروخانه شهره ، امیرآباد شمالی ، اول هیراد - داروخانه دکتر صلاتی ، سعدی ، مخیرالدوله - داروخانه خرمی خیابان قدیم شیران مقابل سانسزرگ ارتش داران - داروخانه مدیکال ، بهلولی ، مقابل سینما امپایر - دراک استور تاسون ، بلوار الیزابت .

**گیسوی I.B.S. با قساط ما بمیان نقطه ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ۰۰-۶۲۳۹**

# نیازمندیهای

# خانواده

تلفن ۲۱۰۲۵۱ - ۲۱۰۱۵۶



**تلویزیون سرویس مارکاربان**  
نماینده تعمیر تلویزیون پای  
و تعمیر تلویزیونهای  
ترانسستوری  
زیر نظر مارکاربان  
نادری پلاک ۴۴۲ تلفن ۳۱۲۵۹۸

## شواژ و تهویه

سرویس و تعمیرات در اسرع  
وقت - تلفن ۶۴۴۸۵ سرویس  
مؤسسه مسعود

شرکت تلویزیون سرویس  
R.O.A.

با سابقه ترین و مجهز ترین  
تعمیرگاه در ایران تعمیر انواع  
تلویزیونهای اروپائی و آمریکائی  
با ضمانت ، تلفن ۳۱۳۲۷۸  
و ۳۱۳۲۶۲

## مؤسسه فنی

## تعمیرگاه

تعمیرگاه مجاز شماره ۲ ارج  
زیر نظر متخصصین کارآموده  
تعمیر، یخچال، کولر، آبگرمکن  
اجاق گاز ، لاسشویی ، تلفن  
و نصب و رنگ آمیزی - تلفن  
۴۰۶۶۴

## مؤسسه آیفون سانترال

## بخش انواع

## در باز کن های برقی

فقط با يك تلفن در باز کن  
برقی با شاسی سری در باز کن  
بدون پیش قسط در ۶ قسط  
و پنج سال تضمین در منزل  
شما نصب میشود.

آیزنهاور مقابل خیابان گاو  
جنب نمایشگاه اتومبیل دلبحان  
پلاک ۱۵۹ مؤسسه ام هاش  
سانترال تلفن ۶۷۴۶۹-۶۷۱۱۷  
از شهرستانها نماینده فعال  
پذیرفته میشود

## سرویس نوین

خشکشویی مبلان و فرش موکت  
تحت نظر متخصص کارآموده  
با دستگاههای اتوماتیک و مواد  
خارجی فوراً تمیز میگردد .  
تلفنهای ۲۷۲۹۰ - ۶۲۴۹۰۰

## قالی شوئی اطلس

مجهز و باسابقه درخشان برای  
شستشوی فرش و رفوگری و  
رنگ برداری در تمام اوقات  
با سرویس مجانی آماده است  
تلفن ۹۶۰۲۹۸

تعمیرگاه تلویزیونهای  
R.C.A. R.T.I.

توسط صفائی رئیس سابق  
تعمیرگاه تلویزیون ایران  
تلفن ۷۲۴۲۳  
شعبه رشت تلفن ۴۰۱۱

## شرکت تلویزیون هاش

تعمیر تلویزیونهای R.T.I و  
R.C.A و کلیه تلویزیون های  
اروپائی ، امریکائی با سرویس  
سیار در تمام ساعات هفته  
تلفن ۴۲۰۴۱

## آموزشگاه تعلیم

## راندگی بابک

با مربیان کار آزموده راندگی  
صحیح را در کوتاهترین مدت  
به هنرجویان میآموزد . بدانش  
جویان تخفیف داده میشود .  
خیابان شاه چهار راه کاخ -  
تلفن ۶۱۲۹۲۶



## فروشگاه کالای

## مرکزی

مرکز خرید و فروش قالسی  
قالیچه تلویزیون یخچال کولر  
اجاق گاز و لوازم لوکس و  
اشیاء قدیمی تلفن ۶۵۰۵۷

## فروشگاه فرش شایان

باتلفن ۶۱۳۳۸۱ بهترین خریدار  
هر نوع قالی و قالیچه کهنه ونو  
یخچال و تلویزیون، لاسشویی  
و سایر لوازم میباشد.

## فروشگاه صمد

۴۹۹۸۵  
منصفترین خریدار فرشهای  
کهنه و نو و اشیاء قدیمی و  
یخچال ، تلویزیون و کولر و  
لوازم منزل .

## شستشوی قبل و فرش

کلین سرویس مهر  
بزرگترین نظافت قبل و فرش درجای  
کرد با مواد آزمایش شده در دستگاه مخصوص  
تلفن ۹۵۲۵۴۶

## در آموزشگاه فائز

مرکز آموزش ماشین های آی. بی. ام.  
(منز الکترونیک) و تعلیم ماشین -  
نویسی با متد جدید.  
خیابان شاه آناه روبروی دبیرستان  
شاهدخت تلفن ۳۱۰۶۵

## نایبکی دور کلمین و بیس امریکادارین

مبلان فرش موکت و اتومبیل شمارا با آخرین  
تکنیک شده اول در امریکا در محل تعمیر میسازند  
تلفن ۷۵۸۳۹۵-۷۵۸۳۹۶-۷۳۶۸۳۱

## مرکز اتومبیل ایران

اتومبیلهای سواری آخرین مدل  
با راننده و بدون راننده  
شبانه روزی تلفنهای ۷۱۵۵۴۲  
و ۷۵۹۳۵۶

**گالی**  
روکش صندلی اتومبیل  
خیلی فوری نصب میشود  
نمایشگاه رحمتیان-خیابان  
فردوسی جنب کوچه بولن  
تلفنهای ۳۰۴۲۵۰-۵۰۵۸۰  
۲۵۰۵۸۰

**نشانی خدا پرست**  
که در برنامه شو میخک نقره ای  
شرکت کرده بود بشرح زیر  
است . تهران صندوق پستی  
۱۱۹۸

## آموزشگاه خیاطی

## رامین

تدریس دوره کامل خیاطی - ضخیم  
دوزی - نازک دوزی - در کمترین  
مدت با تخفیف هرجو میپذیرد.  
گلسازی مجانی

خیابان آذربایجان بین خوش و  
قصرالدشت مقابل کفش ملی تلفن  
۹۶۳۳۷۸

## مؤسسه تزئینات آسیا

انواع کاغذ های دیواری قابل  
شستشو ایرانی یا خارجی  
متر مربع از ۲۰ ریال به بالا  
پرده کرکره آمریکائی متر مربع  
۴۵۰ ریال تلفن ۴۳۱۹۶  
چهارراه شاه پاساژ شانزلهیزه  
طبقه سوم.

## فروشگاه پرده نادری

با آخرین مدلهای مد روز زیر  
نظر بهترین متخصص مجرب  
در اسرع وقت تلفن ۲۰۵۲۲۵

## آموزشگاه راندگی

## جهان

خیابان شاه چهار راه باستان  
تلفن ۴۷۱۸۱

## حافظ بار

## بارکش شهر و شهرستان

تلفن ۲۲۲۲۰

تلفن ۵۷۵۵۳

## لوله بازکنی فاضل آب

با دستکاه تراکم هوا  
مقدم ۶۴۶۳۵

## سازمان روکا

## فروش نقد و اقساط

کلیه لوازم منزل از قبیل  
تلویزیون با ۹۵۰ ریال  
قسط ماهیانه (با آتنت مجانی)  
کولر با نصب بطور اقساط بهترین  
نوع دریچه کولر ، با تخفیف استثنائی،  
یخچال، آتتن ، رادیوگرام، آب گرم کم  
لیاسشویی ، اجاق گاز، درب بازکن  
کلیه تزئینات منزل  
کاغذ دیواری - پرده کرکره  
کفپوش آکوستیک

آدرس : میدان ۲۴ اسفند - بازار  
ایران - طبقه سوم - تلفن ۴۵۷۷۱

## خانم عزیز

بهترین نوع کاغذ دیواری قابل  
شستشو و موکت در رنگهای  
مختلف و پرده کرکره ، نقد و  
اقساط در اختیار شما گذارده  
میشود . تلفن ۷۱۲۶۰۷  
دکوراسیون OKEY

اولین آموزشگاه عالی  
رقص صحنه سناری  
**سیماکت**  
با آموزش رقص صحنه سناری  
کلاس عمومی خود سالان و بزرگانان  
تلفن ۷۱۲۶۰۷

## بورس تلفن

مرکز هر نوع شماره تلفن  
تلفن ۶۰۸۲۵

## کانون هنر

کلیه رقصها را در کمترین مدت  
زیر نظر مادموازل دوزیستا  
فرا گیرید و همچنین کلیه  
سازها بوسیله استادان ایرانی  
و خارجی تعلیم داده میشود.  
نادری مقابل کوچه شاهرخ  
تلفن ۶۵۷۴۷

**پادی پود**  
دوخت و صب پرده - روختی ،  
کرکره و انواع تزئینات ساختمان با  
متخصص کار آزموده - عباس آباد  
فرشمالی چهارراه تکش تلفن ۷۶۱۳۵۳

## کارخانه تالی شوئی

## ادیب

بزرگترین تولیدکننده فرشهای  
و موکت و تکاب و سبیل درجای خود  
تلفنهای  
۹۵۷۸۹۵-۹۵۷۸۵۴-۹۵۷۸۶۵

## فقط با ۳۰ تومان

## شهریه یا کنتراتی

ماشین نویسی فارسی، انگلیسی، آلمانی،  
تلفن ۴۹۴۹۴

## پانسیون کوچولوها

مخصوص نوزادان و کودکان  
تلفن ۶۲۰۵۷۸

## پانسیون مریم

ویژه بانوان و دختران دانشجو  
جاده بهاوی جنب بانک ملی  
محمودیه تلفن ۸۹۱۴۲۳

## هنرستان رقص النما

کلیه رقصها را با کمترین قیمت  
و کوتاه ترین مدت بشما  
میآموزد. سعدی شمالی بالاتر  
از سینما ادنون شماره ۳۶۲

## لوله بازکنی فاضل آب

با دستگاه تراکم هوا  
بدون خرابی  
آزاد . تلفن ۷۵۵۹۳۵

## دربازکن برقی جنرال تل

با گوشی رنگی  
ترانس فیوزدار  
و قفل جدید  
تلفن ۲۲۰  
تومان

**SONY**  
تعمیرات و سرویس انواع  
کالریج و کاست موزیک و  
تلفنهای ۲۱۴۷۹۱-۳۱۴۸۶

## مركز فرش و موکت

پاک ۱۳۳ تلفن ۲۱۴۷۹۱-۳۱۴۸۶  
در شهرستانها نماینده فعال میپذیریم

## هدیه عروس

بهر عروس دامادی که از جواهری  
مظفر ، چهارراه لاله زار خرید نمایند،  
یک جلد کلام اله و یک آلبوم نفیس  
و ۴۰ سکه مبارک باد مطلقا برای عروس  
تقدیم میشود.

## فال ورق و قهوه

روزهای فرد شمیران خیابان نیابوران  
بعد از چهارراه مجد خیابان آثاری زاده  
دست چپ در چهارم.

## خرید و فروش تلفن

تلفن ۳۰۳۲۳۶

## کلاسهای انگلیسی

## سمعی و بصری پارت

## زیر نظر دکتر گودرزی

دوره اختصاصی : شامل ۱۲  
ترم - یک دوره کامل گرامر -  
ترجمه - مکالمه - انشاء  
نامه نگاری - تست دانشگاهی  
و دریافت دیپلم پروفشنسی  
(بازش فوق دیپلم) از ۱۲ تا ۱۳ ماه  
آمادگی برای آزمایش - دیپلم  
دبیرستان - کنکور دانشکدهها  
اعزام دانشجو.  
خیابان شاه چهارراه اردیبهشت  
تلفن ۴۲۶۱۹

## آجیل فرد سانترال

بهترین نوع آجیل و پسته  
گادوئی را تهیه و با ده در صد  
تخفیف در اختیار شما قرار  
میدهد. میدان ۲۴ اسفند جنب  
سینما سانترال تلفن ۶۱۳۲۱۶

## تالار پذیرائی

## بهشت فرزین

با مجهزترین سرویس و زیباترین  
محیط جهت برگزاری جشنهای  
عروسی و میهمانیهای بزرگ و  
مجال خانوادگی در شرف تهران  
نارمک سه راه سمنگان  
تلفن : ۷۹۶۲۳۳

**SONY**  
تعمیرات و سرویس انواع  
کالریج و کاست موزیک و  
تلفنهای ۲۱۴۷۹۱-۳۱۴۸۶

**آموزشگاه آرایش فرزند**  
در راه لاله زار جنب چهارراه لاله زار  
تلفن ۷۲۰۸۳

**شرکت آذر استریو**  
انواع امپلی فایر ، تیونر ،  
دک، گرام، ضبط صوت بخش  
صوت مخصوص اتومبیل ،  
استریو و بلند گوهای ، فای  
Sansui, Akai, Dual,  
Teac, Sony  
تقد و اقساط ضبط نوار  
کاست کارت ریج استریو  
تلفن ۶۲۲۴۱۶

## قابل توجه خانمها

فال قهوه توسط مادام صبا  
تلفن ۶۲۲۱۲۱ و ۶۲۹۵۱۷

## ایران لثوم

کف پوش یکپارچه  
پلاستیکی - تایل - کاغذ  
دیواری در رنگهای متنوع  
با قیمت مناسب  
تلفن ۳۱۰۵۴۳

## فقط تا آخر مهرماه

## فرصت دارید

متر مربع فقط ۳۰ تومان

قلیبا عرضه کننده عالیترین کفپوش  
و فرش ماشینی در انواع رنگهای ثابت  
شد پیدا و رطوبت.  
نمایشگاه مرکزی : انتهای  
چشمید آباد شمالی نرسیده  
پیادگان جمشیدیه تلفن ۶۴۸۸۷

## خاور تاکسی

اتومبیل های سواری گرایه  
با راننده و بدون راننده شبانه  
روزی تلفن ۷۳۳۲۵

## لوله بازکنی فاضل آب

با دستکاه تراکم هوا

## جنرال سرویس

آبگرمکن - بخاری - کولر  
تلفن ۷۹۳۰۵۷

# گلی در بند خارها



شما که از یک دوره کوتاه ماهانه ناراحتید و خود را در بند حس می کنید

## با استفاده از شورت طبی

# شورتکس

میتوانید این چند روز را مانند سایر ايام ماه با نشاط و چون گل با طراوت بمانید.

شورتکس شورت طبی مخصوص بهداشت ماهانه بانوان و دوشیزگان.

با شورتکس همچون گل با طراوت زندگی کنید



# آزاد چون فرشتگان



لطفاً در موقع خرید به طرح جعبه فوق توجه فرمائید.



## سرطان پستان

### بقیه از صفحه ۳۰

ملاحظه می کنید که نوک آن برجستگی طبیعی خود را از دست داده و بداخل کشیده شده است و این یکی از دلایل ابتلا به سرطان است که غده سرطانی نوک پستان را بداخل کشیده است و این علامتی است که هر خانمی می تواند آن را پیدا کند.

در همین صفحه عکس دیگری را ملاحظه می کنید که درست چپ یک غده سرطانی در مرحله اول و قبل از چسبندگی و درست راست همین غده پس از چسبندگی و انتشار قرار دارد. بهرحال آنچه مسلم است، اینست که برخلاف آنچه بسیاری از خانها تصور میکنند، سرطان پستان قابل علاج بوده و میتوان بخوبی نسبت به درمان آن اقدام کرد، بشرط آنکه بیماری در مراحل اول تشخیص داده شود و برای رسیدن به چنین تشخیصی باید هرچه زودتر غده را در داخل پستان بیابید. بدین ترتیب صلاح است در هر زمان بعضی آنکه در داخل پستان خود یک جسم سفت و غیر عادی حس کردید بلافاصله به پزشک مراجعه کنید و دستورات او را بکار بندید.

## چرا بعضی از خانها

### بقیه از صفحه ۳۰

آبستن شدن وجود دارد که در این مختصر نمیتوان به تمام آنها اشاره کرد.

آنچه مسلم است اینست که شاید بتوان هشتاد تا نود درصد اوقات آبستن شدن خانمی را با روش های علمی و درمانی گوناگون معالجه کرد و باین ترتیب نباید در چنین مواردی زود ناامید شد و دست از ادامه تلاش و کوشش برای حامله شدن برداشت.

چنین خانمهایی باید پشتکار و انرژی و وقت صرف کنند و تنها با استفاده از عوامل مزبور است که میتوانند به آرزوی خود که بچهدار شدن است برسند.

## خاصیت دستمال کاغذی

### بقیه از صفحه ۳۰

قابل اشتغال سریع بودن این دستمالها اطلاعی نداشت یک دستمال را از جای مخصوص آن بیرون آورد و در ضمن بازی دانسته یا ندانسته به شمع بزرگی که روی میز میسوخت نزدیک شد و در همین لحظات بود که یک ترمه همانها جیبی کشیده و بسمت آن بیجه دویدند زیرا دستمالی که در دست او بود بر اثر نزدیک شدن به شمع گر گرفته بود.

مقصود اینست که این دستمالها مثل کاغذهای معمولی بتدریج نمیسوزد و یک ترمه و یکجا آتش میگیرد و بعضی از انواع این دستمالها بنظر من دست کمی از بارتون ندارد و لازم است پدران و معادراتن خطر مزبور را به فرزندان خود گوشزد کرده و بدانند هنگامی که بچهها دستمال کاغذی در دست دارند از نزدیک شدن به هر نوع شعله ای خودداری کنند، زیرا مسلماً در چنین مواردی اگر دستمال کاغذی آتش بگیرد و کسی نزدیک طفل نباشد سوختن او و محلی که در آن اقامت دارد حتم خواهد بود.

## در معاشرت با پسرها

### بقیه از صفحه ۱۹

رسید.

**سؤالات**

۱ - اصولاً در مورد یک دوست پسر چه تصویری دارید؟  
الف - یک دوست خوب و همدست تنهایی شما؟  
ب - یک تکیه گاه و حامی؟  
ج - کسی که باید در گردشها حساب شما را بپردازد؟

۲ - اگر بشما تلفن کند و اطلاع دهد که بعلت ضعف بنیه مالی نمیتواند شمارا به تماشای فیلم یا کسرتی ببرد: الف - داد و ببیدار را می اندازید و گوشی را محکم به تلفن می گویند؟  
ب - او را به منزل خود دعوت می کنید که در کنار هم تلویزیون تماشا کنید یا به صفحه گوش دهید؟  
ج - پیشنهاد می کنید با هم فیلم یا کسرت بروید مشروط بر اینکه شما حساب او را می پردازید؟

۳ - اگر متوجه شوید که مرتب بفکر فرو میرود و چیزی برای گفتن دارد ولی قادر به بیان آن نیست: الف - عصبانی میشوید و او را نمدعی می خوانید؟  
ب - سعی می کنید در پی کف علل آن باشید؟  
ج - ابتدا توجهی به این موضوع نمی کنید و بپسیران دیگر گرم گفتگو و صحبت می شوید؟

۴ - اگر سعی داشته باشد راجع به موضوعی باشما صحبت کند: الف - به حرفهایش گوش میکنید و سعی دارید حتی الامکان با او همدردی کنید؟  
ب - با ابراز خستگی عملاً سعی میکنید موضوع را عوض کنید؟  
ج - فقط به حرفهایش گوش میکنید و بهیچوجه اظهار عقیده نمیکنید؟

۵ - دوست دارید بیشتر راجع به چه موضوعی بحث کنید؟  
الف - او؟  
ب - شما؟  
ج - دوستان مشترک شما؟

۶ - انتظار چه نوع هدیه ای را از جانب او دارید؟  
الف - گل؟  
ب - جواهرات؟  
ج - از نیازمندیهای روزمره مانند یک کتاب آشپزی یا خیاطی...؟

۷ - اگر دیر برسو وعده حاضر شد: الف - بخص آمدنش داد و ببیداد و جنجال راه می اندازید؟  
ب - عات اینکار را سؤال میکنید؟  
ج - ابتدا بروی خود نمی آورید؟

۸ - اگر او هر هفته عصرهای جمعه بخواهد به تماشای مسابقات

## زیباترین ظروف کریستال

با طرحهای جالب رسید اسپارک اول لاله زارنو  
تلفن ۳۳۱۶۹۲

شماره دوست و هشتاد و هشتم

## اطلاعی

خود تلفن میکنید و برنامه خورد را با او بهم میزنید؟  
ج - بدون ذکر دلیل به دوست پسران جواب رد می دهید؟

۱۵ - اگر والدینتان محل ملاقاتتان را با او سؤال کنند: الف - به آنها گوشزد میکنید که بهتر است در کنار شما سخاوت نکنند؟  
ب - صادقانه جواب می دهید؟  
ج - من من کتان جوابی زیراب می دهید و با حالت خشم و قهر از منزل خارج میشوید؟

**امتیاز جوابها**

اکنون طبق جدول زیر باتوجه به پاسخهایتان امتیازات خود را حساب کنید و جمع بزنید و سپس به نتیجه تست توجه کنید:

\* سؤال اول: الف ۳-ب ۲-ج ۱  
\* سؤال ۲: الف ۱-ب ۳-ج ۲  
\* سؤال ۳: الف ۲-ب ۳-ج ۱  
\* سؤال ۴: الف ۳-ب ۱-ج ۲  
\* سؤال ۵: الف ۲-ب ۳-ج ۱  
\* سؤال ۶: الف ۳-ب ۱-ج ۲  
\* سؤال ۷: الف ۲-ب ۳-ج ۱  
\* سؤال ۸: الف ۱-ب ۳-ج ۲  
\* سؤال ۹: الف ۲-ب ۳-ج ۱  
\* سؤال ۱۰: الف ۳-ب ۲-ج ۱  
\* سؤال ۱۱: الف ۱-ب ۳-ج ۲  
\* سؤال ۱۲: الف ۲-ب ۳-ج ۱  
\* سؤال ۱۳: الف ۱-ب ۳-ج ۲  
\* سؤال ۱۴: الف ۳-ب ۱-ج ۲  
\* سؤال ۱۵: الف ۱-ب ۳-ج ۲

**نتیجه تست**

\* اگر جمع امتیازاتان بین ۳۰ تا ۵۰ است: شما واقعا در دوستی فرد موفقیت هستید. مصاحبت باشما برای هر پسر لذتیبخش است. بنابراین کاملاً آمادگی یک دوستی ساده و بی آلاش را دارید (خوشا بحال آنها!)  
\* اگر جمع امتیازاتان بین ۳۰ تا ۴۰ است: شما واقعا آرزوی چنین دوستی را دارید، بهمین دلیل زیاده روی میکنید و با معالاج روش صحیحی برای جلب محبت او اتخاذ نکرده اید. سعی کنید بیشتر قدر خود را بدانید و ارزش خود را با این نیابورید.  
\* اگر جمع امتیازاتان از ۴۰ باینتر است: صادقانه باید بشما بگوئیم که فرد خودخواهی هستید. بخاطر داشته باشید که یک پسر هم احساس دارد، باید کمی بیشتر بفکر او باشید. در غیر اینصورت هیچ پسر رغبتی به دوستی باشما نشان نخواهد داد. ■  
ترجمه و تنظیم: فرشته جمشیدی

بزرگترین موسسه آموزش آرایش و زیبایی «الهام»  
زیر نظر مدیران آموزشگاهها و متخصصین آرایش و زیبایی آمریکا و اروپا افتتاح شد

در این موسسه شما طی مدت کوتاهی با جدیدترین مدل های بین المللی آرایش و زیبایی آشنا شده و با تکنیک ما که بوسیله فیلم و اسلاید و بطریقه سمی و پستی تدریس میشود آشنا میشوید و میتوانید دوره خود آرائی را در این موسسه با بهترین اسلوب صحیح بیاموزید و در پایان از دیپلم بین المللی و اداره کل آموزش حرفه ای برخوردار میشوید و بهترین هنرجو از طرف این موسسه به اروپا اعزام خواهد شد و مسائل کار بطور رایگان در اختیار هنرجو قرار خواهد گرفت

بین چهار راه بهلوی و امیر اکرم جنب کوچه بهرامی تلفن ۶۶۸۲۲

# آشپزی

از: مهین ظفری



## آیا آشپزی بلدی؟

نکرده خورش بپزید.

### فریتر بتر، برای (خوراک و دسر)

۱- یک فنجان ونیم یا صدونجاه گرم آرد سفید الک کرده یک دانه تخم مرغ.

۲- یک چهارم قاشق مرباخوری نمک و یک چهارم قاشق مرباخوری فلفل یک و یک چهارم فنجان شیر (یک بطری کوچک شیر).

۳- یک قاشق مرباخوری بیکن پاور. ۴- تخم مرغ را در کاسه ای بشکنید و با قاشق چوبی بهم بزنید تا سفید و زرده مخلوط شود.

۵- آرد و نمک و فلفل و بیکن پاور را در آن الک کنید و بهم بزنید تا باز شود.

۶- شیر را کم کم در آن بریزید و بهم بزنید تا مخلوط صاف شود. یک دانه مرغ یخته را به ده تکه قسمت کنید.

۷- سپس تکه های مرغ را در آن بغلتانید و در آورید و در روغن داغ بپندازید و سرخ کنید (مقدار روغن اگر زیاد باشد بهتر است روغن باقیمانده را میتوانید در ظرفی بریزید و برای دفعات دیگر نگهدارید).

۸- تکه های مرغ را در دیس بچینید و دور آنرا با حلقه های لیمو ترش و جعفری زینت دهید و داغ سر سفره بپزید.

۹- اگر بخواهید با خمیر شلی که شرح داده شد دسر درست کنید بجای نمک و فلفل در آن یک قاشق مرباخوری شکر دانه ریز بریزید و سیب یا گلابی یا موز یا میوه دیگر را پوست بگیرید و چهار قاچ کنید.

۱۰- هر تکه میوه را در آن بغلتانید و در روغن داغ سرخ کنید.

۱۱- میوه های سرخ کرده را در دیس بچینید و رویش یک قاشق شکر بپاشید. این دسر با خامه خوشمزه تر میشود.

استخوان قلم یکدانه پیاز درشت ریز خرد کرده یک قاشق سوپخوری پیاز ریز خرد کرده نصف فنجان شنبلیله ریز خرد کرده یک فنجان جعفری ریز خرد کرده نصف فنجان تره ریز خرد کرده یک قاشق مرباخوری نمک

۱۲- ۱۵۰ قاشق مرباخوری دارچین ۱۵۰ قاشق مرباخوری زردچوبه ۱۵۰ قاشق مرباخوری فلفل نصف فنجان لوبیا چشم بلبل یا لوبیا چیتی

۱۳- ۴ تا لیمو عمانی ۸ قاشق سوپخوری روغن یا کره ۱- لوبیا را بشوئید و در آب سرد خیس کنید.

۱۴- دو قاشق سوپخوری روغن را داغ کنید و یک دانه پیاز خرد کرده را بان اضافه کنید و بهم بزنید و سرخ کنید تا طلایی رنگ شود.

۱۵- گوشت را بشوئید و به تکه های درشت خرد کنید و در پیاز بریزید و سرخ کنید.

۱۶- لوبیا را آبکش کنید و در دیگ بریزید و سرخ کنید.

۱۷- گوشت را از روی آتش بردارید و با پیاز و جعفری و تره و لیمو عمانی و روغن زردچوبه و دارچین بان اضافه کنید و بهم بزنید و آنرا در گوشت بریزید.

۱۸- لیمو عمانی ها را بشوئید و با چنگال سوراخ کنید و درخورش بریزید و در دیگ را بپندید و بپزید تا ب روغن بیفتد. آب خورش قورمه سبزی خوب سبز رنگ است و خورش میبایستی آبیکی نباشد.

۱۹- شما که غذای سرخ کردنی برایتان خوب نیست، میتوانید با گوشت و سبزی سرخ

۲۰- استخوان قلم یکدانه پیاز درشت ریز خرد کرده یک قاشق سوپخوری پیاز ریز خرد کرده نصف فنجان شنبلیله ریز خرد کرده یک فنجان جعفری ریز خرد کرده نصف فنجان تره ریز خرد کرده یک قاشق مرباخوری نمک

۲۱- ۱۵۰ قاشق مرباخوری دارچین ۱۵۰ قاشق مرباخوری زردچوبه ۱۵۰ قاشق مرباخوری فلفل نصف فنجان لوبیا چشم بلبل یا لوبیا چیتی

۲۲- ۴ تا لیمو عمانی ۸ قاشق سوپخوری روغن یا کره ۱- لوبیا را بشوئید و در آب سرد خیس کنید.

۲۳- دو قاشق سوپخوری روغن را داغ کنید و یک دانه پیاز خرد کرده را بان اضافه کنید و بهم بزنید و سرخ کنید تا طلایی رنگ شود.

۲۴- گوشت را از روی آتش بردارید و با پیاز و جعفری و تره و لیمو عمانی و روغن زردچوبه و دارچین بان اضافه کنید و بهم بزنید و آنرا در گوشت بریزید.

۲۵- لیمو عمانی ها را بشوئید و با چنگال سوراخ کنید و درخورش بریزید و در دیگ را بپندید و بپزید تا ب روغن بیفتد. آب خورش قورمه سبزی خوب سبز رنگ است و خورش میبایستی آبیکی نباشد.

۲۶- شما که غذای سرخ کردنی برایتان خوب نیست، میتوانید با گوشت و سبزی سرخ

۲۷- استخوان قلم یکدانه پیاز درشت ریز خرد کرده یک قاشق سوپخوری پیاز ریز خرد کرده نصف فنجان شنبلیله ریز خرد کرده یک فنجان جعفری ریز خرد کرده نصف فنجان تره ریز خرد کرده یک قاشق مرباخوری نمک

۲۸- ۱۵۰ قاشق مرباخوری دارچین ۱۵۰ قاشق مرباخوری زردچوبه ۱۵۰ قاشق مرباخوری فلفل نصف فنجان لوبیا چشم بلبل یا لوبیا چیتی

۲۹- ۴ تا لیمو عمانی ۸ قاشق سوپخوری روغن یا کره ۱- لوبیا را بشوئید و در آب سرد خیس کنید.

## دختر خانم عزیز

خوب مخلوط شوند. سپس آنرا روی سالاد بریزید و بهم بزنید و سرسره بپزید.

۳۰- سس سالاد را همیشه در آخرین دقیقه ای که میخواهید غذا بخورید روی سالاد بریزید و گرنه سبزیها پلاسیده و بدرنگ میشوند.

۳۱- (به سالاد خیار و گوجه فرنگی میتوانید فلفل سبز و تربچه و کاهو هم اضافه کنید.)

### سوپ مرغ

۱- یک دانه مرغ ۱۲ فنجان آب سرد نصف فنجان کرفس ریز خرد کرده یک برگ بو

۲- یک دانه پیاز متوسط ریز خرد کرده نصف فنجان هویج ریز خرد کرده یک قاشق سوپخوری جعفری ریز خرد کرده

۳- یک قاشق مرباخوری نمک ۱- مرغ را بر بکنید و پاک کنید و بشوئید و در دیگ بگذارید و آب رویش بریزید در آنرا بپندید و بپزید. مرغ را از سوپ در آورید.

۴- سپس کرفس و برگ بو و پیاز و هویج و جعفری و نمک سوپ اضافه کنید و نیم ساعت دیگر بپزید. سوپ را بجشید هر گاه نمک لازم داشت بان کمی نمک بیاشید.

۵- باین سوپ اگر پیش از کشیدن نصف فنجان خامه اضافه کنید خوشمزه تر خواهند شد. یک شیشه کوچک آلیمو برای آنهایی که از سوپ ترش مزه خوششان میاید باین سوپ سر سفره بگذارید.

### چلو

چلو پختن کار آسانیست برای اینکه چلو پز خوبی شوید چند مرتبه تمرین لازم دارید.

۱- یکبش قبل از مهمانی برنج را پاک کنید و بشوئید و در آب گرم خیس کنید و رویش یک تکه نمک سنگ بگذارید.

۲- روز دیگر یک ساعت مانده بوقت

قبل از غذا کشیدن از آن کمی بپش چنانچه نمک و فلفل و آلیمو و آبغوره لازم دارد بان بقدر کافی اضافه کن تا خوشمزه تر شود.

۳- برنج بقدری در دیس بریز که از دوران نرزد. ظرف خورشت را آنقدر برکن کسفره را کیفیت نکند.

۴- در موقع چیدن سفره کار در راست بشقاب بطوری که لبه تیز آن رو به بشقاب باشد و قاشق را طرف راست کارد و چنگال را سمت چپ بشقاب بگذار. لیوان آبخوری جایش بالای کارداست.

۵- برای برداشتن چلو و خورش و خوراک و سالاد و ماست و ترشی و مربا کفگیر و قاشق و چنگال و کارد اضافی روی سفره بگذار.

۶- نمکدان و فلفلدان در هر طرف سفره باید باشد.

۷- باغذاهائی که شرح داده میشود روی سفره، ماست و مربا و ترشی و نان و پنیر و سبزی خوردنی بگذار.

۸- برای اینکه سفره ای که چیده ای زیباتر جلوه کند یک ظرف گل بطوری که بتوان یکدیگر را دید وسط سفره بگذار.

۹- بدین ترتیب سفره زیبا و رنگارنگی برای پذیرائی از شش نفر آماده کرده ای!

### سالاد فصل خیار و گوجه فرنگی

۱- تا خیار متوسط ۳ تا گوجه فرنگی متوسط یک دانه پیاز سفید متوسط یک قاشق مرباخوری نمک یک قاشق چایخوری فلفل

۲- تا قاشق سوپخوری روغن زیتون با روغن سالاد یک قاشق سوپخوری سرکه یا آلیمو

۳- سبزیها را پاک کنید و بورقه های نازک بریزید و در کاسه سالاد بریزید.

۴- روغن زیتون و سرکه و نمک و فلفل را در شیشه کوچک دور زنی بریزید و در آنرا بپندید و شیشه را تکان دهید تا مواد داخل آن و خمیر شود.

### آیا دوست داری غذاهای خوشمزه بخوری؟

آیا میتوانی یک غذائی که قابل خوردن باشد بپزی؟

آیا هرگز بمادر خود در موقع پخت و پز کمک کرده ای؟

تنها وظیفه مادرهاست که برای فرزندان خود از کودکی تا وقتی که در خانه پدرشان هستند خوراکیهای لذیذ و شیرینی های خوشمزه بپزند و وسائل راحت آنها را فراهم کنند و آنها هم مرتباً ایراد بگیرند.

ولی زندگی همیشه یکجور نیست بالاخره روزی برای ادامه تحصیل و با ازدواج مجبور خواهی شد خانه و خانواده را ترک کنی. آنروز بی خواهی برد با کار نکردن در خانه مرتکب چه اشتباهی بزرگی شده ای، دلت میخواهد غذائی را که همیشه برایت میپختند بخوری ولی آیا میتوانی آنرا بپزی؟

برای اینکه در آینده باین مشکل بر نخوری بهتر است از همین امروز شروع به پخت و پز کنی. اگر میترسی دستهای قشنگت کثیف و زشت شود با دستکش لاستیکی سبزی پاک کن و ظرف بشوی! اگر فکر میکنی آشپزی کردن کار مشکل است، دستور تهیه غذا را بدقت بخوان و طبق آن عمل کن مطمئن باش آنچه میبزی خراب نمیشود.

نکته مهمی که باید بیاد داشته باشی رنگ آمیزی خوراک های بر روی سفره است. غذا های متنوع و رنگارنگ سفره را زیبا و اشتها را تحریک می کند.

در موقع غذا پختن دیگی انتخاب کن که پاندازه باشد نه خیلی بزرگ که برنج ته آن باشد نه خیلی کوچک که دانه های برنج بهم بچسبند و خمیر شود.



**مزون ب. ب.**  
 کلبیون مد البه جبر و چرم و  
 ورنی چروک  
**در مزون ب. ب. بهلوی**  
**جنب سینما مهتاب**

**زیبائی - پوست -**  
**تناسب اندام با کاملترین**  
**وسایل**  
**استخر سر پوشیده**  
**آب گرم**  
**خیابان کاخ پائین تر از**  
**میدان کاخ شماره ۱۵۱**  
**تلفن ۷۷۴۸۹۷**

پرچم شناسی

بقیه از صفحه ۲۰

خودتان باید کشف کنید.  
 \* از قاره اروپا فقط یک پرچم انتخاب شده است، پرچم کتوری که نام دریای بالتیک ارتباط نزدیکی با آن دارد.  
 \* از قاره آسیا پرچم دوکتور را می بینید، هر دو پر جمعیت آمایی با مساحت زیاد و دیگری کم. این یکی مرز مشترک با هیچ کشور دیگر ندارد!

دو چرخه سواری

بقیه از صفحه ۱۹

دو چرخه سواری ورزشی است مفرد و نشاط انگیز که هم برای کاستن وزن و هم برای افزودن بر آن میتواند مفید واقع شود. اگر شما رژیم غذایی جاقی انتخاب کنید، تمرین منظم دو چرخه سواری اثر رژیم را تشدید و تسرع میکند و چربیها و گوشت های اضافی انباشته در بدن را با سرعت بیشتری از بین میبرد. اگر هم از لاغری رنج میبرید و در حسرت یک پرده گوشت اضافی هستید باز تمرین منظم دو چرخه سواری بموازات رژیم مناسب غذایی عضلات بدن را به حرکت بیشتری وامیدارد و برانتها میافزاید و در نتیجه می توانید در مدت کوتاهی بوزن و تناسب ایده آل برسید.

حما خواهید گفت: همه اینها درست، اما مگر شلوغی و ازدحام خیابانها و مزاحمت پسرهای چشمچران و متناکبران اجازه میدهد که یک دختر جوان در شهر دو چرخه سواری کند؟! این سؤال کاملا بجاست و واقعا چنین مشکلی وجود دارد. اما اگر منظور از دو چرخه سواری فقط بست آوردن تاسب اندام باشد و جنبه تفریحی آن در نظر گرفته نشود، از جای بسیار کوچک و محدود، مثلا

حما خواهد گفت: همه اینها درست، اما مگر شلوغی و ازدحام خیابانها و مزاحمت پسرهای چشمچران و متناکبران اجازه میدهد که یک دختر جوان در شهر دو چرخه سواری کند؟! این سؤال کاملا بجاست و واقعا چنین مشکلی وجود دارد. اما اگر منظور از دو چرخه سواری فقط بست آوردن تاسب اندام باشد و جنبه تفریحی آن در نظر گرفته نشود، از جای بسیار کوچک و محدود، مثلا

## گل بوسه

بقیه از صفحه ۲۴

سیمین با خود حرف میزد و سر را روی دست گرفته و بغض در گلو آورده بود. نه، نه نمیخوام. اون میخواد منو بخره. از من میخواد لذت بیره. برای پریش اینکار عیب نیست. اولاً پریش معنوقه محبوبه. ثانیاً اون پیش هرکس ودر اتاق هر مردی لخت میشه. چه اتاق شیشه ای باشه چه اتاق معمولی. برای پریش تنگ محبوبه نمیشه اما برای من؟ نه، نه. من اینقدر هاسیل الوصول نیستم. من از دلم واز روح و قلبم تبعیت میکنم اما زن هرزه و بدکاره ای نیستم که وسیله کامیونی آدمی مثل محبوب فرار بگیرم. نه، من اینکارو نمیکنم اگرچه اعدام بشه. اگرچه اونو باین اتهام دروغین بکنن. نمیخوام فردا پریش بین بخته و مسخره ام بکنه. محبوب عمدا میره به پریش میگه. واهه اینکه منو خردکنه و شخصیت منو باین بیاره بلافاصله به پریش اطلاع میده.. اما نه، نه، من چی دارم میگم. اصلا عقل خودمو از دست ندم. مغزم داغون و پریشون شده. الا آن محبوب حال عشق بازی نداره. خودش در حال مرگه. چطور میتونه از من توی اتاق شیشه ای پذیرائی بکنه. پس من باید همین حالا از موقعیت استفاده کنم. باید تاگت روی نقطه ضعفش بذارم. روی وجدانش چیزی که در همه زندگی نداشته و یا اگر داشته خیلی ضعیف بوده. باید وجدان خواب آلودشو بیدار کنم. باید بهش بفهمونم که اینکار غیر انسانیه. بله، باید همت کنم.

واژ جای برخاست و نگاهش به ساعت کرد. نه، نه، خیلی دیر شده بود. یکساعت از ظهر میگذشت. در این ساعت از روز اجازه نمیدهند کسی از بیمار عیادت کند تازه بیمارستان را نیشناخت و نمیدانست او کجا بستری شده است. مجددا خود را روی صندلی انداخت و سر را روی دست گرفت. در این هنگام متذنبش وارد شد و بی آنکه به سیمین حرفی بزند به بستن پنجره ها و قفل کردن قفسه و کلاسورها و جمع آوری اتاق پرداخت. کاری که هر روز قبل از تعطیل اداره میکرد.

یافتن بیمارستان کار سختی نبود. با چند تلفن به چند بیمارستان بزرگ و معروف می توانست بفهمد محبوب کجاستی شده است اما در مورد عیادت چه کند؟ در حال به همت و پشتکار احتیاج داشت. سیمین خیلی دیرتر از اداره بیرون رفت. حتی حوصله رانندگی نداشت. گنج و منگ بود و رهگذران را نمیدید. باین علت خیلی آهسته اتومبیل را میراند که تصادف نکند. بخانه که رسید روی تخت افتاد و گریست. اما از گریستن چه سودی عاید او میشد. مجددا نشست. اشتها نداشت. احساس خویش را گم کرده بود. نه عطش را حس میکرد و نه گرسنگی را.

## بانوان و دوشیزگان محترم سالن زیبایی شکوفا طبق اصول علمی

زیر نظر متخصص دیپلمه زیبایی از بزرگترین آکادمیهای لندن برای پوست و اندام شما. ساعات پذیرائی ۸ صبح الی ۲ بعد از ظهر  
 آدرس: بالای میدان ۲۵ شهرویه راه راه دنیا - جنب بانک پارچه طبقه دوم ورزشی را کامل میسازد.

دقیقه بعد مجددا شماره تلفن بیمارستان را گرفت و با صدای مبدل خواهش کرد که بخش جراحی را وصل کند. تلفنچی او را نشناخت و بخش جراحی را داد. سیمین ضمن اینکه حال محبوب را پرسید از پرستاری که گوشی را گرفته بود سؤال کرد:

خانم. لطفا بگین من میتونم از آقای محبوب عیادت کنم؟  
 - عیادت خانم؟ نه، نه، گفتم که حالشون خوب نیست توی بیهوشی هستن. اگر هم بپوش بیان باز اجازه ملاقات داده نمیشه. شما کی هستین؟

این بار (سیمین) اظهار داشت:  
 - من منشی سابق آقای محبوب هستم.

نه خانم. امکان نداره. میخوان اگه بپوش اومدن بپوشن اطلاع بدم که منشی سابقشون تلفن کرده و حالشونو پرسیده.

نه، نه، اینکارو نکنین. مجددا خودم تلفن میکنم.

ویدون خدا حافظی گوشی را گذاشت که مورد سؤال قرار نگیرد. نمیدانست چه باید بکند. سرگشته و پریشان شده بود.

قدرت نداشت این بی تکلیفی را تحمل کند. دلش برای آرش هم میسوخت و هم شور عیزد. تصمیم گرفت بهشربانی مراجعه کند و بهر نحو امکان دارد با آرش ملاقاتی بعمل آورد. روی این فکر ازخانه خارج شد و به بازداشتگاه موقت شهربانی مراجعه کرد اما هرچه دلیل و برهان آورد، هرچه التماس بخش اجازه ندادند آرش را بیستند، زیرا باز پرس قرار

بازداشت بدون ملاقات صادر کرده بود و این شدیدترین نوع بازداشت و قرار است.

وقتی بخانه بازگشت از ضعف و ناتوانی در حال بیهوشی بود. باز هم میلی به غذا نداشت ولی میدانست که ضعف نتیجه گرسنگی است. یک شیشه شیر از یخچال بیرون آورد و سر کشید و روی تخت افتاد.

آنجب را به سختی و با بیدارخواهی سپری کرد. تا صبح یا بیدار بود و یا از شدت خستگی بخواب میرفت اما کابوس میدید و متوحشانه بیدار میشد و روی تخت می نشست. برای سرگرمی رادیو را باز میکرد. موسیقی خارجی رادیو با عاصباش شلاق میزد و موسیقی ایرانی او را بگریه وامیداشت. مجددا رادیو را

می بست و میکوشید بخوابد و باز نمیتوانست. ساعت سه بعد از نیمه شب بود که از تهانی ویدخواهی بجان آمد و ناگزیر سربخچال عوضیه. میگفت کله طاسش عرق کرده بود. حال آدم بهم میخورد. تعریف میکرد که شکش مثل طبل میمونه. حیف اون جوون. چرا بعضی از جوونها نمیتونن خودشونو کنترل کنن. من اون خانسو امروز صبح که داشت از بیمارستان بیرون میرفت دیدم. بخدا اگه من جای اون جوون بودم حاضر نمیشدم بخاطر زنی که من دیدم حتی یک گریه رو بکنم چه برسد بآدم متنفذ و گردن کلنتی مثل آقای محبوب.

سیمین بشنیدن این جملات کنترل خود را از دست داد و با صدای که میلرزید گفت:  
 - آرش اونو زنده. آرش آدمکش نیست. من اطمینان دارم.  
 - آرش کیه؟ خانم شما که میگفتین اونو نمیشناسین. راستی شما کی هستین؟  
 - سیمین هراسان شد و بادستپاچگی گفت:  
 - هیشکی. من .. من دوست محبوب هستم.  
 و با عجله گوشی را گذاشت. چند

این استراحت به روز طول کشید. تب و بیماری. نرگس خواهرش هنر مهندس غازی هر روز باو سر میزد و یکی از خدمتکارانش را بانجا آورده بود که از سیمین پذیرائی و مراقبت کند ولی پزشک نتوانست بفهمد او دچار چه نوع گسالتی شده. خستگی؟ سرخوردگی؟ خشک؟ اندوه؟ هیچیک از این عوامل نمیتواند موجب تب باشد. عامل ایجاد تب ویروس و میکرب است و هیچ شکستی میکرب ندارد. هیچ غمی ناقل ویروس نیست.

روز چهارم حال او بهتر بود. همه چیز را بخاطر میآورد. آرش. محبوب. پریش. حادثه چاقوگسی. زندانی شدن آرش و بیهوشی محبوب. اما حال تلفن کردن و پرسیدن وضع محبوب را نداشت. دستش میلرزید و صدایش تشنج داشت. دو روز دیگر طول کشید تا توانست راه برود و از خانه خارج شود.

آرزوش در را در آنه دید. لاغر شده بود. چهره اش آن نشاط و جلای همیشگی را نداشت. دیدگانش خسته بنظر میرسید و غبار نفاقت آنرا می پوشانید. نفاقت یک بیماری ناشناخته و تقریبا بی علت.

قبل از عزیمت به کارخانه به بیمارستان تلفن کرد و حال محبوب را جویا شد. همان خانم تلفنچی او را شناخت و گفت:

- اوه خانم. شائین. دیگه ازتون خبری نشد. من فکر میکردم هر روز تلفن می کنین.

- تهران نبودم. رفته بودم ده سرکشی.

- سر املاک خودتون. سلامتی. آقای محبوب ما شاء الله حالش خوب شده. از خطر جسته. باز هم بخش تلفن کنین.

شاید اجازه عیادت بدن.

- لطفا وصل کنین. تلفنچی سیم را متصل کرد. و پرستار جوانی گوشی را برداشت و پس از استماع سخنان سیمین گفت:

- ببخشین خانم. من باید از خودتون اجازه بگیرم. اگه زحمت نیست استونو بگین ..

سیمین کمی تردید نشان داد و بالاخره گفت:

- بگین سیمین. اگه اسم من بخاطرشون نیومد، توضیح بدین خانمی که یکره او آمده بود دفترتون راجع به پریش صحبت میکرد.

- چشم خانم، گوشی دستتون باشه. پرستار رفت. در فاصله چند دقیقه رفتن سیمین گذشت. چه حالی داشت. خوف و رجا، یاس و امید، ترس و شجاعت. هزار حال متضاد او را رنج میداد. همین چند دقیقه بنظر او قرنی طول کشید تا اینکه پرستار بازگشت و گفت:

- خانم. معذرت میخوام معطل شدین من بپوشون گفتم. دیگه توضیح و نشونی لازم نبود. شمارو شناختن، خندیدن و گفتن روز چهارشنبه ساعت ده صبح تشریف بیارین.

- چهارشنبه. یعنی سه روز دیگه. - بله خانم. وقتشون گرفته است. - باشه. متشکرم.

گوشی را گذاشت و در دفتر بغلی خود تاریخ وساعت ملاقات با محبوب را یادداشت کرد اما چطور میتوانست تا سه روز دیگر تحمل کند؟ این مدت طولانی و رنج دهند بود.

ناتمام

## اسپری بهداشتی X800 (ایکس ۸۰۰)



ساخته  
 ۱۲۵  
 روز



اسپری بهداشتی ایکس ۸۰۰ X800 بر طرف کننده بوی بدن مخصوصا بهنگام عادت ماهانه و دوران حاملگی اسپری بهداشتی ایکس ۸۰۰ در خدمت بهداشت و زیبایی خانمها ودختر خانمها: اسپری ایکس ۸۰۰ برای خانمها ودختر خانمها ای که میخواهند همیشه بهتر از دیگران جلوه کنند

محصولات X800 استثنائی ومنحصرا بفرد



دماغی که بدجوری سوخت!

لب باغچه نشسته بودم وداشتم فکر میکردم: آخه خدایا چرا برای من يك شوهر نمی‌فرستی، مگه نمیدونی که چقدر دلم هوای شوهر میکنه! آخه مگه من چه چیزی از اونای دیگه کمتر دارم که براشون گروگروخواستگار میاد!؟

آرام شده بود گفت غصه نخور، دخترم غصه نخور تورو باو نمیدیم! اون اومده طلبشو از بابات وصول کنه!

پری - ح

علت جنگ

روزی مهرداد از پدرش پرسید: باباجون، علت جنگ چیست؟ پدرش گفت: مثلاً فرض کنیم امریکا و انگلیس مرز مشترک داشته باشند.... در این هنگام مادر مهرداد که بحرهای آن دو گوش میداد، وسط حرف آن‌ها دوید ورو به پدر مهرداد کرد و گفت:

امریکا وانگلستان که مرز مشترک ندارند. پدر گفت: من مثال زدم. مادر گفت:

تو حق نداری اینطور مثالی برای بچه بزنی. این مثالی بچه را گمراه می‌کند. پدرش گفت:

اما این به تو مربوط نیست! وکار جدال آنها بالا گرفت. مادر مهرداد مرتب فریاد می‌زد که تو حق نداری جلو بچه اینطور با من رفتار کنی، واختلاف آنها لحظه به لحظه بالا می‌گرفت. در این هنگام مهرداد کوچولو که حاج وواج‌مانده بود درحالی‌که فریاد می‌زد گفت: باباباجا به، به دیگه علت جنگو فهمیدم!

علیقتی حسینیان مقدم شاترد حسابگر!

دیر داشت از شاگردی امتحان میکرد و باو گفت:

بنویس ۱۲ شاگرد نوشت ۲۱ دیر گفت بخوان بین چندونستی. شاگرد خواند ۳۲! دیر باو سفر داد. شاگرد اعتراض کرد و گفت آقا ما که دو غلط بیشتر نداشتیم نمره ما چون! من زن این آقاهاکه اومده خواستگاری نمیت! مادرم که کمی

لباس مدرسه پسران را یکسان کنید!

آقای خودمانی! پیشنهاد میکنم که فرم لباس پسران دانش آموزان سراسر کشور یکسان شود و ازاین‌کار که هر پسر دانش‌آموزی هر ططور خواست لباس بپوشد جلوگیری بعمل آید. این پیشنهادی است که ازمدتها قبل بان فکر میکنم و باین‌تیجه رسیده‌ام که اگر لباس دانش‌آموزان مدارس پسرانه در همه نقاط کشور هم‌دان - کورش - ح

روزنامه خودتان

از میان نامه‌ها

نامزدم مرا بخاطر مادرش می‌خواهد دختری هتم هفده ساله ومحصل، چندی پیش مرا نامزد کرده‌اند، اینطور که شنیده‌ام نامزدم مرا برای خودش نمی‌خواهد بلکه برای این می‌خواهد که کارهای مادرش را انجام بدهم، واما او نمی‌داند که یکی درست است که او پسر خوبی است، دیگر باید کارهای مرا انجام بدهد، درست است که او پسر خوبی است، ولی من هم دلم میخواهد با کسی زندگی کنم که مرا دوست داشته‌باشد نه برای کارهای خانه مادرش مرا بزندگی مشترک دعوت کند؟ خواهش می‌کنم راهنمایی کنید که آیا درست است که من با او ازدواج کنم یا نه؟

دوشیزه م. ه. اولاً وقتی دختری شوهر میکند بالطبع باید خودش را برای اداره کردن زندگی مستقل و شوهرداری آماده کند. اگر این شخص شما را دوست نداشت وواقعاً می‌خواست برای کارهای خانه مادرش شما را بگردد اجباری نداشت زن بگیرد، بلکه يك خدمتکار به خانه می‌آورد تا علاقه‌مند است که میخواهد شما را بخود درآورد. چیزی که لازم است شما تذکر بدهید اینست که شما هنوز به خانه شوهر نرفته وجود مادرشوهر را زائد میدانید و همین وضع درآینده باعث از هم پاشیدگی زندگی‌تان خواهد شد. قبلاً باید قبول کنید که شوهرتان مادر دارد و مادرش را هم نمیتواند دور بیندازد و لازم است شما با او کنار بیایید. بخصوص اینکه شما جوان هستید وایشان من، ووظیفه هر آدم جوانی است که رعایت حال اشخاص من را بکند. مادرشوهر هم مثل مادر خود آدم است وانتظار احترام ومحبت دارد که اگر این انتظار او برآورده شود در خانه وجودش خیلی با ارزش است و نباید او را زائد دانست و اگر مردی براحتم حاضر باشد از مادرش دست بردارد، باز هم براحتم حاضر خواهد بود از زن و بچه‌هایش دست بشوید، زیرا چنین آدمی عاطفه ندارد.

اقوم همسر ممانع از زندگی ما هستند به سال پیش با دختری کورگورانه



این روزنامه ارگان رسمی آدمهائی است که حرف حساب و زبان خوش و نقل وروایات‌بازمه دارند.

تساوی حقوق

دختر و پسر در خانواده

آقای خودمانی! بدون‌شک‌همه‌ما، یعنی همه پدر و مادرها وهریایان، خواهان سعادت و کامیابی فرزندان خود هستیم و با تمام نیروی جسمانی وقوای عقلانی خویش میکوشیم تا آتیه درخشانی را برای آنها بی‌ریزی کنیم و افراد لایق وشایسته‌ای باجماع تحویل دهیم. درنیل بدین هدف مقدس آشنائی با اصول صحیح تعلیم‌وتربیت رهنموی است که ما را مله‌تر به مقصود میرساند و از اشتباهاتی که ممکن است اساس و پایه نیک‌بخشی فرزندان ما را دگرگون سازد جلوگیری بعمل می‌آورد.

آنچه اکنون در اغلب خانواده‌ها بیشتر از هر چیز بی‌شم می‌خوردمتأیزی است که پدران ومادران بین فرزندان خود قائل میشوند، و شاید نمی‌دانند که این نوع رفتار با فرزندان چه اثرات نامطلوبی در روحیه آنها بجای می‌گذارد و بعدها بچه نامازگارهای فردی واجتماعی منجر میگردد.

بکرات دیده میشود که پدران ومادران از طریق تقسیم محبت بین فرزندان اطلاع کافی ندارند و گاهی یکی را بیشتر از دیگران مورد توجه قرار میدهند. بسیاری از کارهای او را می‌ستایند وبراعمال زشت ونشایست او خرده نمی‌گیرند. و بدین ترتیب فردی بار می‌آورد که فقط قادر است به ارتکاب دیگران زندگی کند وهمیشه سر بار دیگران باشد.

عده‌ای دیگر از پدران ومادران ناخودآگاه پس از تولد نوزادی جدید محبت و توجهی را که قبلاً به سایر فرزندان میدول میداشتند بکلی فراموش میکنند. در صورتیکه نمیدانند که پدر افسر تاجه حدی در شالده شخصیت کودکان دیگرشان تأثیر دارد.

عباس - فهمی دبیر دبیرستانهای تهران

در جستجوی دوست

دوشیزه‌ای هتم مقيم دبی که مايلم با خواهران و برادران ایرانی مکتابه کتب و بر معلومات اجتماعی خود بیفزایم.

فکلنکار سالمی آدرس: دبی، صندوق پستی ۵۴۳ جوانی هتم ۲۱ ساله باندرآمد ماهانه ۱۷۰۰۰ ریال خواهان ازدواج با دختری هتم که حداقل ۱۶ و حداکثر ۱۹ سال داشته باشد. منوچهر پاکروان

ما «تونیک شلوار» را انتخاب میکنیم!

سال تحصیلی آغاز شده و تکلیف لباس دختران مدارس معلوم. بااینهمه هنوز از گوشه و کنار نامه‌هایی بستم ما میرسد که بر طبق آن دختران مدارس «تونیک شلوار» را بعنوان لباس برگزیده خود برای مدارس اعلام کرده‌اند. عده‌ای از دختران یزدی نوشته‌اند: ما پیشنهاد دختران مهدی را در مورد انتخاب «تونیک شلوار» بجای رپوش مدارس تأیید میکنیم و برای کسب موفقیت در تصویب این پیشنهاد ازهیچ‌گونه کوشی فروگذار نمیکیم. شعی. م. عصمت - غ، شایسته - م شهناز - ص، مهري - ج، شهلان، فاطمه - الف، بهناز - د، ناهید، سال تحصیلی آغاز شده و تکلیف لباس دختران مدارس معلوم. بااینهمه هنوز از گوشه و کنار نامه‌هایی بستم ما میرسد که بر طبق آن دختران مدارس «تونیک شلوار» را بعنوان لباس برگزیده خود برای مدارس اعلام کرده‌اند. عده‌ای از دختران یزدی نوشته‌اند: ما پیشنهاد دختران مهدی را در مورد انتخاب «تونیک شلوار» بجای رپوش مدارس تأیید میکنیم و برای کسب موفقیت در تصویب این پیشنهاد ازهیچ‌گونه کوشی فروگذار نمیکیم. شعی. م. عصمت - غ، شایسته - م شهناز - ص، مهري - ج، شهلان، فاطمه - الف، بهناز - د، ناهید،

پاسخ شما

شاهد موفقیت های روزافزون شما خواهیم بود. کرمان - خانم پروین - ی - تبریز - خانم اکرم - ش - نامه‌های شما را جهت اخذ تصمیم عیناً به وزارت آموزش وپرورش فرستادیم.

تکراس آمریکا - خانم میترا منصری - از محبت های شما صمیمانه سپاسگزاریم. مطلبی را که ترجمه کرده و فرستاده بودید دریافت داشتیم. متأسفانه چند هفته قبل عین آنرا از همان منبعی که شما ترجمه کرده بودید بفارس برگردانیدم و در مجله چاپ کردیم. امیدواریم درآینده فرصتی پیش آید که مطالب تازه‌ای البته زودتر و مبوق، از شما دریافت داریم. موفق باشید.

تبریز - آقای حسن زاده - نامه محبت‌آمیز شما را بدقت خواندیم. همیشه برای نوشته هائی که رعایت ادب وتراکت در آن شده باشد ارزش قابلیم و نوشته شما هم خوشبختانه از این قبیل بود. بچشم، کوشش میکنیم که درآینده رعایت خواست و انتظار خوانندگان نظیر شما را بکنیم.

تهران - دوشیزه فاطمه جوین نیل - نامه شما را بدقت خواندیم. کوشش میکنیم که درآینده رعایت خواست و انتظار خوانندگان نظیر شما را بکنیم.

سندج - آقای احمد رحیمی - عین نامه شما را برای رسیدگی واعلام نتیجه به اداره کل آموزش وپرورش کردستان فرستادیم.

نفت‌شاه - آقای محمد خورشیدی - از لطف شما سپاسگزاریم.

باکیران - آقای حبیب‌الله عزیزی - نامه شما را بضمیمه نامه‌ای به وزارت آموزش وپرورش فرستادیم که اگر امکان داشته باشد نسبت به ایجاد سیکل دوم دبیرستان دخترانه در باکیران اقدام کنند.

زاهدان - خانم - ز - ت - رب - در همه طبقات آدمهای خوب و بد هست و نمیتوان بخاطر بداندیشی و بد رفتاری يك فرد، همه افراد يك طبقه یا صف را بدنام کرد.

آقای احمد - ط - در کافه غذا خوردن بد نیست، اما هرکاری اندازه‌ای دارد، بخصوص که وقتی انسان خانواده مرفهی دارد حتماً غذاهای سالمتر و بهتری در خانواده برایش فراهم است.



شربت فیژین

# فیژین FIGINE

- برای نوزادان
- اطفال
- بزرگسالان



بگنایمکه طفل از یوبست رنج میرد با مصرف شربت فیژین یوبست برطرف طفل شادابی خود را بازیابد

شربت فیژین مانند انجیر خوش طعم است

مقدار خوراک شربت فیژین روی شیشه آن نوشته شده است

## دختری از اردن

بقیه از صفحه ۲۱

را تا این حد آرزو نمیکند. از میان دانشا و هنرهای امروز، به رشته های علمی علاقه مفرط دارم و پس از پایان دوره متوسطه تحصیلاتم را در يك رشته كاملا علمی دنبال خواهم كرد. البته به ادبیات نیز علاقه دارم ولی این بیشتر جنبه خصوصی دارد. نه بعنوان حرفه آیندهام. تصور میکنم هرکس در حاشیه شغل اصلی خود میتواند رشته ای را که جنبه تفنن داشته باشد دنبال کند. این رشته برای من شعر و ادبیات است، بخصوص ادبیات شرق کسر چشمه ای غنی از تمدن و فرهنگ عمیق و باستانی است.

\* از رقص خیلی خوشم میآید، بخصوص رقصهای جدید و پرهیجان غربی. این رقصها پرتحرک و شاد است. بخش هستند و سبب میشوند که انسان برای ساعتی غم ها و ناراحتی های خود را فراموش کند.

\* بنظر من معاشرت دختر و پسر در دنیای امروز اجتناب ناپذیر است، بخصوص در محیط مدرسه و دانشگاه که آنها روی يك نیمکت در کنار هم می نشینند و درس میخوانند و طباسا باید با افکار و عقاید همدیگر آشنا شوند. اما با آزادی بیش از حد که به مرحله بی بندوباری برسد كاملا مخالفم.

\* با برابری زن و مرد، اگر بخواهیم مرد زمینه کار و فعالیت آثرا ملاک عمل قرار دهیم چندان موافق نیستم. درست است که زن باید کار کند، اما بنظر من فقط تا موقعی که ازدواج نکرده است. وقتی ازدواج کرد باید بخانه اش برسد و فرزند یا فرزندان

## رابطه سینه با دامن

بقیه از صفحه ۲۹

و معمولا نه بزرگ میشوند و نه کوچک، بلکه این شکل و قالب پستان است که تغییر میکند.

بعد از آنکه بهنگام حاملگی پستان زن برای مدت همام متورم شد، زن معمولا فراموش میکند که اندازه اصلی پستان هایش چقدر بوده اند، او چنان به دیدن سینه ورم کرده پر شیرش عادت میکند که زمانی که آنها به اندازه طبیعی خود بازگشتند، بنظرش خیلی کوچکتر از اول میآیند و حال آنکه اندازه آنها با اول فرقی نکرده است.

درباره ای موارد که زن در دوران حاملگی یا بعد از زایمان وزن اضافه میکند و چاق میشود، پستانش نیز مانند جزئی از بدنش چاق میشود و آنوقت اوتصور میکند بر اثر زایمان سینه هایش بزرگ شده اند.

س - آیا اندازه پستان ها نسبتی با مقدار شیری که تولید میکنند دارند؟ یعنی پستان بزرگ شیر بیشتری تولید میکند؟

ج - مطلقا خیر، بسیاری از زنان با پستان های کوچک شیر کافی وزیاد دارند و بهترین وجهی بچه هایشان را شیر میدهند، برعکس مادرانی هستند که با پستان بزرگ شیر کافی ندارند کبسه نوزادشان بدهند.

س - آیا نوک پستان زن همیشه باید میخکی رنگ باشد؟

ج - نوک پستان دختر بچه و زن جوان باید میخکی رنگ باشد، ولی باید دانست که با تغییر سن رنگ نوک پستان نیز تغییر میکند و رفتن رفته مایل به قهوه ای میشود. بعد از زایمان هم معمولا رنگ نوک پستان تغییر میکند و در دوران آستنی ممکنست كاملا تیره رنگ شود.

س - آیا شکل و اندازه پستان از مشخصات ارثی است؟

ج - بلی، مثل تمام مشخصات جسمی ما شکل و اندازه پستان نیز باوراثت ارتباط دارد. مثل بلندی یا کوتاهی قامت، رنگ چهره و بالاخره استخوان بندی.

س - آیا میتوان خط و لکهای را که روی پستان ملاحظه میکنیم برطرف کرد؟

ج - خطوطی که روی پستان ظاهر میشود معمولا بر اثر از دست دادن وزن یا چاقی ناگهانی و سریع است، ازسوی

## برای حل مشکلات زیبایی

بقیه از صفحه ۲۲

بگذارید تا ۳۰ دقیقه همان حال بماند. پس از ۳۰ دقیقه میتوانید موهای خود را با یک شامپوی ملایم مخصوص موهای خشک بشوئید و آبکشی کنید.

● تئویوت پوست - خیار می تواند داروی موثری برای تقویت و در نتیجه شفافیت پوست صورت شما باشد. برای ابتکار کافی است برشهای نازکی از آن را روی صورت خود قرار دهید (به مدت ۱۵ یا ۲۰ دقیقه). حسی در روزهای گرم تابستان نیز میتوانید از خربزه یا عصاره توت فرنگی بجای خیار استفاده کنید. خلال هائی از پوست پرتقال، لیمو یا هر میوه رسیده دیگر نیز تاحدی میتواند موثر واقع شود اگر بخواهید از خربزه و میوه های دیگر استفاده کنید، باید عصاره آنرا

## نوستاره ای از کانادا

بقیه از صفحه ۲۱

«ریچارد برتون» در يك فیلم مجلل و پرازش تاریخی ظاهر گردید.

«زن هزار روز» که از بهترین و موفق ترین فیلم های تاریخی سال های اخیر است، ماجرای هیجان انگیز یکی از بزرگترین عشقهای تاریخ را روی پرده میآورد: عشق شورانگیز «هانری هشتم» پادشاه انگلستان بزنی زیبا و حادثه ساز بنام «آن بولین». این فیلم که موفق بدریافت ده جایزه اسکار شده است باردیگر «ریچارد برتون» را - منهای الیزابت تیلور - به قله بود.

## کدام مقصود

بقیه از صفحه ۲۲

یالغ و کامل میشناسیم و پدر و مادرش شکار یا شکارچی تازه ای سوق میدهند، مسؤول این اشتباهات خود اوست. پس مادرش باید اشتباهات او را بزبان خوش اما قاطعیت گوشزد کند و عواقب روش نادرستش را تذکر بدهد و اخذ تصمیم را بخود او واگذارد. هرکس مسؤول سرنوشت خویش است.

● **دموکرات بودن کافی نیست، راهنمایی هم لازم است**

پدوشیزه «طاهره شمس» که خود را يك تین ایجر آزادبخواه معرفی میکند میگوید: «بنظر من درست است که شاید مهربان ظریفتر آن آزادی را که پدر و مادرش باو داده اند نداشته است، اما آیا آزادی دادن بیک دختر نورسیده

## از متلك مزاحمت

بقیه از صفحه ۲۲

دیگر اگر زنی مدتی بدون سینه بند حرکت کند نیز روی پستانش خط ظاهر میشود. این مسئله با نوع پوست نیز بستگی دارد. ممکنست زنی در شرایطی خطوطی بر روی پستانش ظاهر شود که در همان شرایط برای زن دیگر این خطوط ظاهر نگردد. معمولا وقتی این خطوط بر روی پستان ظاهر شدند دیگر نمیتوان آنها را مرتفع کرد.

س - آیا ضربه بر روی پستان ممکنست باعث بروز سرطان در آن شود؟

ج - خیر بهیچوجه، بر روی پستان خود شما تاکنون چقدر ضربه وارد آمده است، احتملا خیلی زیاد. اگر قرار بود ضربه باعث سرطان پستان شود بسیاری از زنان اکنون باید مبتلا به این بیماری باشند. خیالتان را با این حرفها ناراحت نکنید.

س - بهترین اندرزی که میتوانید برای زیبایی و حفظ سلامت پستان به زنان بدهید چیست؟

ج - اول آنکه همیشه يك سینه بند مناسب و راحت و خوش فورم استعمال کنید. هرگز سعی نکنید پستان های خود را در يك سینه بند تنگ جای دهید. پارهای از بانوان که دارای پستان های خیلی بزرگ هستند آنها را در سینه بندهای کوچک جای میدهند و این كاملا اشتباه است.

دوم آنکه هر دو هفته یکبار پستان های خود را خوب با دست لمس کرده فشار دهید. این کار یکتوع معاینه است و با این کار مشاهده کنید که آیا گوشت سفت یا غده مانندی در زیر انگشتان احساس میکنید یا خیر. اگر چنین چیزی احساس کردید بیدرنگ به پزشك مراجعه کنید. با احتمال قوی این غده یا گوشت سفت که زیر دست احساس میکنید چیزی نیست که خاطر شما را متوش کند، ولی این کار يك پیشگیری است و بهتر است دکتر از این نظر شما را معاینه کند تا خیالتان آسوده گردد.

سوم آنکه بهداشت سینه و پستان را فراموش نکنید که اهمیت فراوان دارد، پستان های خود را هر روز با آب و صابون بشوئید، مخصوصا خوب دقت کنید که زیر پستان ها و نواحی اطراف سر پستان كاملا شسته شوند، بعد با یک حوله زیر پستانها را خشک کنید. بهداشت پستان در زمان بارداری و شیر دادن به بچه مهمتر از مواقع دیگر است. ■

## از متلك مزاحمت

واقعی همان سه پسر هستند که از این حیل برای سوار کردن آنها به اوتومبیل استفاده کرده اند. خوشبختانه يك مامور پلیس تصادفا از آن منطقه عبور میکرد و فریاد استمداد دختر ها را شنید و آنها را نجات داد. پسر ها در دادگاه محاکمه خواهند شد.

پرم: آمار هائی که مجله ایتالیائی «اوجی» تهیه کرده نشان میدهد که از آغاز رواج مینی ژوپ در ایتالیا، تصادفات اوتومبیل در خیابان هائی که محل رفت و آمد شیکبوشان است به نسبت ۳۷ درصد افزایش یافته است. جوانان ایتالیائی معمولا خیلی بی رعایت اندگی میکنند و در عین حال عادت عجیبی به متلك پرانی دارند. دیدن يك مینی ژوپ پوش خوش قد و بالا هر حاشیه خیابان همان و يك تصادف شدید و وحشتناك همان ! ...

پرنیورک: ۳۸ نفر دختران يك کالج دخترانه حومه نیویورک اخیرا به مجله معروف «تین» امریکا نامه جالبی نوشته و از روانشناس مجله راهنمایی خواسته اند. متن نامه این دختران چنین است:

«سال گذشته اوتنیفورم مدرسه ما بلوز سفید و مینی ژوپ قرمز بود و از دست پسران کالژی که نزدیک کالج ماست آسایش نداشتیم. هنگام رفت و آمد به مدرسه بدنبالمان میافتادند، راپیمان سوت میکشیدند و متلك میکشند و حتی گاهی با پرتاب تیر های مخصوصی که هنگام اصابت به هدف رنگه بخش میکند لباس هایمان را آلوده وضایع میکردند. اسام مدیر کالج تصمیم گرفت به پیروی از مدجدید اوتنیفورم های مارا بصورت بلوز و دامپ مکی در آورد. حالا پسر ها آنقدر عصبانی شده اند که «اعتصاب مزاحمت» کرده اند، از کنارمان رد میشوند بدون اینکه بهمانگهی بیندازند و ما از این باب احساس نوعی کمبود میکنیم. آیا راه حلی برای این مشکل سراغ دارید؟»

و جواب روانشناس عجیبتر از سؤال دختر هاست.

س - اسام شما در ایجاد مزاحمت پیشقدم شوید!

## آرایش گیسوان شما با

# الینت

زیبا در خشان و ثابت میشود



الینت با مواد مخصوصی که دارد موها را از رطوبت و سرد و غبار حفظ میکند.

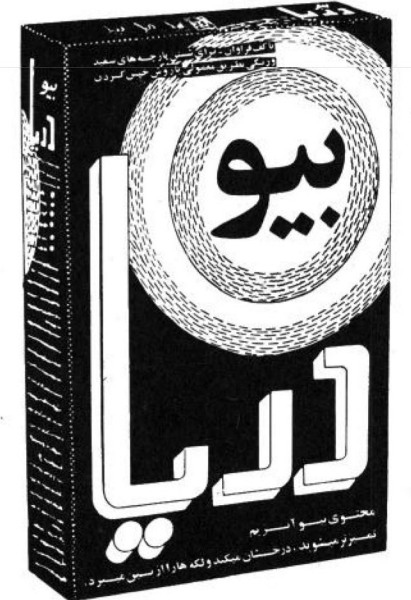
آرایشگران الینت را ترجیح میدهند

اورال L'OREAL PARIS

# تمیزی و پاکیزگی لباسهای افراد خانواده نشانه حسن سلیقه خانم خانه است .

خانمهایی که به تمیزی و پاکیزگی لباسهای خود و افراد خانواده شان اهمیت میدهند پودر لباسشویی **بیو دریا** محتوی بیو آنزیم را انتخاب میکنند.

**بیو دریا** محتوی بیو آنزیم تمیزتر میشود و هر نوع لکه ای را لکه شوئی میکند بطوریکه شما احتیاج به مصرف هیچ نوع پودر دیگری نخواهید داشت.



## عشق حرام ... بقیه از صفحه ۸۲

برای فریبا پیدا شد ، او حالا دختری شده بود زیبا و خوش اندام و با نشاط و باهوش که طبعاً خواستگاران زیادی داشت ، اما پدرم در برابر تمام خواستگاران باز همان نظر سابق خود را تکرار کرد . اینجا بود که فریبا اندک اندک نسبت بمن احساس کینه و حسادت پیدا کرد ، او میدید من مانند مانعی در برابر راهش قرار گرفته ام ، پس تا میتوانست مرا اذیت میکرد و از مسخره و متک و گوشه و کنایه چیزی فروگذار نمیکرد .

بصدیق دوست و آشنا من نیز بنوبه خود دختر زشت یا عقب مانده ای نبودم که کسی مرا نپسندد ، ولی تا فریبا در خانه ما بود کسی بمن توجه نمیکرد ، آنوقت پدر و مادرم بفکر افتادند با پیدا کردن شوهری برای من اشکال را از میان بردارند و راه را برای فریبا نیز باز کنند.

پدر و مادرم و خاله واقوم دست بکار شدند تا شوهر مناسبی برایم پیدا کنند ، اولین خواستگاری که با این طریق برای من پیدا شد جوانی بود مهندس بسیار زیبا و خوش تیپ با درآمد مکتبی . مراسم ملاقات بعمل آمد ، من و او همدیگر را پسندیدیم . بعد او گفت برای مدت کوتاهی نامزد شویم . پدرم نیز قبول کرد . در همان دوران نامزدی بود که فریبا خود را بیجان انداخت و مختصر بگویم ، آنقدر از آن مهندس دلبری کرد و عشوه آمد و غمزه ریخت تا دل او را برد و من احساس کردم نسبت بمن سرد شده است . بجز آن و آشوب روح من وقتی به آخرین درجه رسید که مهندس رسماً به پدرم گفت از ازدواج با من منصرف شده و فریبا را میخواهد !

ای کاش همان وقت او را بهمین مهندس داده بودند و من حالا روی آرامش و خوشی را میدیدم ، ولی پدرم از تلون آن مرد فوق العاده عصبانی شد و مخالفت کرد ، مهندس هم حلقه مرا پس داد و رفت که رفت !

بعد از آن چند خواستگار برای من پیدا کردند که همه را فریبا از روی حسادت و لجاجت پس زد یا منصرف کرد و یا بخود جلب کرد . وقتی فریبا خواستگاران مرا مجذوب خود میکرد دردل من آتش برپا میشد ، تمام خاطرات تلخ دوران کودکی که نمودار تبعیض و ترجیح فریبا بمن بود دردم زنده میشد و من احساس میکردم با وجود فریبا ، درهای دنیا بروی من بسته است و من بهیچ دردی نمیتورم .

مدتی گذشت تا آنکه خاله ام که فوق العاده بمن محبت داشت تصمیم گرفت هر طور هست شوهر مناسبی برایم دست و پا کند . او ناصر را که یکی از اقوام دور خود ما بود و در شمال زندگی میکرد برایم در نظر گرفت . مراسم معرفی و ملاقات در همان شمال صورت گرفت . من و ناصر هر دو همدیگر را پسندیدیم و قرار شد برای ملاقات بعدی ، او به تهران بیاید . حالا یک اشکال باقی میماند که میبایستی آنرا حل کنیم و آن وجود فریبا بود . ما همگی بیم داشتیم اگر ناصر او را ببیند او هم مثل دیگران منصرف شود و بجانب فریبا تمایل پیدا کند ، اما خاله من که مغز متفکری بود راه حل آنرا پیدا کرد ،

میخواستیم هر چه زودتر از خانه پدری برویم تا هم مستقل و آزاد زندگی کنیم و هم اینکه از تیرس عشوه گری های فریبا که با احتمال ضعیفی ممکن بود زندگی ما را برهم بزند درمان باشیم ، اما افسوس که ناصر امروز وفردا میکرد .

تایستان تمام شد و مدرسه ها باز شدند و ما همچنان در خانه پدر بودیم . یک شب من برای پرستاری خاله بیمارم بمنزل آنها رفتم و ناصر را در خانه تنها گذاشتم ، نیمه های شب بود که یکمرتبه اضطراب شدیدی مرا در برگرفت ، دلم فرو ریخت و وقوع حادثه نامطلوب و شومی بدلم برات شد . آنقدر این احساس شدید بود که صبح آنرا به خاله ام گفتم . او گفت چیزی نیست ، خیالات است ، اما بعدها معلوم شد که براستی در همان شب واقعه شومی برای من توقع پیوسته و بر بنیان زناشویی من و ناصر ضربت وارد آمد و من با حس ششم خود آنرا احساس کرده بودم .

چند روز از این جریان نگذشته بود که فریبا مرا به اتاق خودش برد و بعد از مدتی خنده و شوخی که عادت اوست گفت :

— میخواهم برایت موضوع مهمی را فاش کنم ، البته تو نباید ناراحت شوی ، دنیا از این چیزها زیاد دارد ، تو باید قوی باشی و با ناراحتی ها مقابله کنی . من که فوق العاده نگران شده بودم گفتم :

— فریبا حرفت را بزن ، اینقدر حاشیه نرو . او باز مدتی خندید و بعد چنین گفت :

— میخواستم بگویم این ناصر شوهرت که تو اینهمه باو مینازی لیاقت ترا ندارد ، آدم بی اراده و هوسبازی است و خلاصه اینکه بتو خیانت میکند ! من که بهیچوجه آماده شنیدن این حرف نبودم گفتم :

— دروغ است ، کی او بمن خیانت کرده و با چه کسی راه دارد ؟ او گفت :

— فردا بعد از ظهر زودتر از موقع معمول از دانشگاه برگرد ، طوری که کسی نفهمد ، آنوقت بیا بین در اتاق ناصر چه خبر است .

بقدری از شنیدن این حرف ناراحت شدم که نزدیک بود از هوش بروم ، زیرا اگر قرار بود ناصر در خانه خودمان بمن خیانت کند طرف او جز فریبا کسی نمیتوانست باشد و من میدیدم که باز فریبا در زندگی من خرابکاری کرده و این مرتبه میخواهد بنیان زندگی ام را بر باد دهد . باور کنید از شنیدن این خبر آنقدر که از مداخله فریبا در کارم ناراحت شدم از خیانت شوهرم ناصر ناراحت نشدم . باتمام این احوال بخود گفتم ممکن است دروغ باشد ، باید بچشم خود ببینم .

فردا ناصر مثل همیشه با اتومبیل مرا به دانشگاه برد ، ولی من به سر کلاس نرفتم ، نیمی ساعتی قدم زدم و بعد با سرعت به خانه آمدم و یکراست طبقه بالا ، یعنی اتاق ناصر و خودم رفتم . وای که در آن اتاق و بر روی تخت خودم چه دیدیم ، نمیتوانستیم آنچه را می بینم باور کنیم .

لطفاً ورق بزنید

## آموزشگاه آرایش ماهرخ

با داشتن چندین سال سابقه کار و مدل و وسایل کاملاً جدید آماده نام نویسی میباشد .

باغ صبا ایستگاه سلیم  
تلفن ۷۳۰۱۲

## جنجالی ترین فیلم تاریخ سینما

برنامه امشب و هر شب

## سینما کسری

فیلم عظیم ۳ ساعته

## پیتون پلیس

سینماسکوپ و رنگی  
Pepton Place



لا نا ترتر  
هولیتج لویدنون  
دایان واریسی  
آرتور کتریس - ترسی مور  
راس تا بلین  
محصول نوکس قرن بیستم

شرح کامل داستان « پیستون پلیس » و حوادث جالب آنرا در این فیلم یکجا ببینید و از سرنوشت قهرمانان محبوب آن باخبر شوید .

پناهگاه کودکان  
پایستون کودکان عقب افتاده  
روزانه - شنبه روزی  
خیابان نیاروان - ابتدای خیابان جماران  
تلفن ۸۸۰۱۵

گیسوی I.B.S با قسط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ۶۲۳۹۰۰

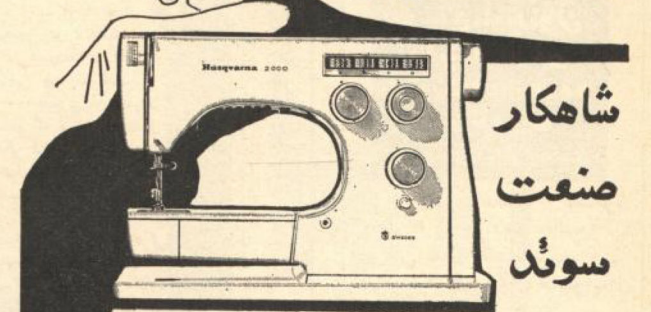
## عشق حرام ...

ناصر و فریبا با وضع زنده‌ای در آغوش هم بودند .  
تنها راهی که بنظر رسید آن بود که پدرم را خبر کنم ، نه برای تنبیه ناصر بلکه برای آنکه مشاهده کند فریبا با من چه کرده است !  
پدرم به طبقه بالا آمد و جریان را دید و بعد از آن را هم لابد خودتان اطلاع دارید ، ناصر فرار کرد ، رفت که رفت .  
بدین ترتیب آشیانه‌ای را که با آن زحمت برای خود ترتیب داده بودم بر باد رفت ، يك هفته من از این ضربه مهلك بیمار بودم ، وقتی حالم اندکی بهتر شد موضوع را پیش خود تجزیه و تحلیل کردم و دیدم اگر شوهرم را با زنی دیگر میدیدم شاید میتوانستم تحمل کنم و او را ببخشم ، اما اینکه فریبا ، همان رقیب دیرین من که از بچگی سد راه من بود و همیشه مرا عقب می‌انداخت با شوهرم هم آغوش بدهد چیزی بود که نمیتوانستم چشم‌پوشی کنم ، و تصمیم گرفتم ازدواج را برهم بزنم .  
اگر حالا ناصر و خواهرتان فریبا با هم ازدواج کنند شما ناراحت نمی‌شوید ؟  
او سری تکان داده گفت :  
- بیهیچوجه ، زیرا الان دیگر آمی با شخصیت «ناصر» برای من دردنیای وجود خارجی ندارد ! ■

## کلاس خیاطی خانم فیروزی

خیابان نادرشاه پلاک ۵۵ تلفن ۶۲۱۱۹۸ شروع اول آبان

## هسکوارنا



شاهکار  
صنعت  
سوئد

با ۲۸۰ سال سابقه جهانی  
چرخ خیاطی ایده آل دوشیزگان  
و بانوان در سراسر جهان است



نمایشگاه هسکوارنا :  
تلفن  
۶۸۸۸۵  
۶۸۸۸۵

## خانه‌داری نوعی شغل است

بقیه از صفحه ۳۵

اینک بجاست که به جدول ریز خدمات يك زن خانه‌دار آلمانی توجه کنید .

نوع کار	تعداد ساعت در هفته	مزد ساعتی به ریال	مزد هفتگی به ریال
آشپزی - ظرفشویی - بچه داری	۲۲	۷۰	۱۵۴۰
رسیدن به درس و مشق بچه‌ها (معلمی)	۱۸	۱۰۰	۱۸۰۰
پرستاری از شوهر و بچه‌ها	۲	۱۰۰	۲۰۰
نظافت - گردگیری - جارو کشی	۸	۹۰	۷۲۰
رختشویی - اطو کشی	۶	۹۰	۵۴۰
خیاطی - دوخت دوز	۳	۹۰	۲۷۰
جمع و جور کردن تختخواب ها	۲	۵۰	۱۰۰
پیشخدمتی ، گارسنی ، سرو کردن غذا	۲	۹۰	۱۸۰
خرید برنامه‌ریزی	۵	۹۰	۴۵۰
جمع	۶۸		۵۸۰۰

مجله ویدال آلمان نوشته که خانم دامکارکل معتقد است:  
«حکم دادگاه، جامعه‌ها را غلط‌گیری و اصلاح کرد ، از يك کیزیزي مزد و مواجب يك همکار و همسرست متساوی الحاق ساخت . بعتده من دادگاه در مورد بکاربردن اصطلاح (نوعی شغل) کم لطفی کرده زیرا خانه‌داری برخلاف کارگران کارمند اداره که پشت میز می‌نشینند و فقط به یکنوع کار می‌رسند و یافان کارگری که از صبح تا غروب مثلا فقط کفایت می‌کنند یا با ماشین تراش‌ور می‌روند، فقط يك شغل نیست بلکه شامل مشاغل گوناگون است. مشاغل از قبیل رختشویی ، آشپزی ، باغبانی ، خرید ، بچه‌داری ، ظرفشویی ، نظافت و غیره که هر کدامش بنوبه خود شغلی تخصصی است و تجربه و دقت و احساس مسؤولیت لازم دارد. بدبختی اینستکه زن خانه‌دار نه تنها يك عمر مفت و مسلم کلفتی میکند بلکه آینده‌اش هم هیچگونه تأمین ندارد، یعنی برخلاف شوهرش از حقوق به نام (بازنشستگی) و (حقوق بازنشستگی) استفاده نمیکند، او محکوم است تا رفق دارد دوندگی کند، جان بکند، دودمطبخ بخورد، و تازه از شوهر و بچه‌هایش هزار جور لغز بشود و دست آخر اگر هم او را طلاق دادند هرگز دادگاه حمایت خانواده ارزش خدمات چند ساله او را بعنوان خانه‌داری بحساب نمی‌گیرد ، و او را دست خالی روانه می‌کنند.

بعقیده من سازمان های زنان در سراسر جهان نباید ساکت بنشینند . باید حکمی را که دادگاه کلن آلمان صادر کرده در کشور های خود اجرا کنند . یعنی بخاطر تأمین آینده خودم که شده ، در مقابل کاری که در خانه می‌کنند ، از شوهرشان حقوق متصفانه و عادلانه طلب کنند . سطح حقوق (البته با معیار اروپایی) معین شده است یعنی ۵۸۰۰ ریال در هفته ۲۳۴۰۰ ریال در ماه و این پایین‌ترین اشل حقوق برای خانه‌داری است. شوهری که بخواد این حق مسلم زن را زیر پا بگذارد ، باید به اعتصاب کار تهدید شود . از نظر قانون بین‌المللی کار این جور اعتصاب با برسمیت شناخته شده‌اند.»  
در اینجا خانم کلر مکئی کرد و بعد افزود:  
«ممکنست شوهران بگویند حال که

## عجیب‌ترین کالج ...

بقیه از صفحه ۳۱

فریمان میگوید: باکی نیست، بجای آن یکی دو نفر دیگر داوطلب داریم که فوراً آنها را میپذیریم .  
گاه و بیگاه شایعاتی بگوش رئیس کالج میرسد که مدرسه «بن‌سیلم» بناگاههای است برای کسانی که میخواهند از خدمت زیر پرچم فرار کنند ، یا کانونی است برای تنبلاها و بیکارها ، همچنین افرادی که میخواهند هوسهای خود را ارضاء کنند .

فریمان به این شایعات میخندد و میگوید لغزشهای شهنوائی در این کالج کمتر از کالج‌های دیگر رخ میدهد ، زیرا همه آرزوند و هرکس مسؤول کار خود ، و همین آزادی باعث میشود که کسی دست از پا خطا نکند و حتی بهتر از دانشگاه هاروارد درس بخواند .  
وقتی زیاد با «فریمان» بحث کنید و از کارش ايسراد بگیرید ، آخر سر میگوید :

- همینست که هست !  
رسم براینستکه هرگاه شخصی سمسال در این کالج ماند و دروس مورد علاقه خود را یاد گرفت به دانشگاه «فوردهام» نیویورک وارد شود . پس از يك امتحان کوچک باو اجازه نام‌نویسی میدهند . بارها اتفاق افتاده است که خود مقامات دانشگاه فوردهام از وضع موجود این کالج به تنگ آمده بازرسهائی بآنجا اعزام داشته‌اند ، اما رفتن آنها بی نتیجه بوده و همان بساط همیشه پراست. وقتی بسیجا دانشجویان از خواب بپریدند کار و برنامه معینی ندارند و اگر کسی از رئیس بپرسد :

- من چکار باید بکنم ؟  
اوپاسخ میدهد : هیچ !  
دانشجو باید خودش برای خود برنامه تعیین کند و مواد مورد علاقه خود را از استادان بپرسد و در آن پیشرفت کند تا بتواند وارد دانشگاه شود، اگر کسی هم نخواهد وارد دانشگاه شود ، دیگر کار و برنامه‌ای ندارد، هرچه پیش‌آید خوش‌آید اما از آنجاکه این هیچ کار نکردن (ورود) چهل درصد از دانشجویان قبل از گذراندن این سه سال ، «بن‌سیلم» را ترک میکنند ، اما آنها که میمانند خوششان برای خود برنامه ترتیب میدهند و از میان آنها آمده‌ای نابغه و هنرمندی بی‌سرون می‌آید . یکی از برنامه‌هایی که شاگردان ماندگار و ثابت برای خود ترتیب داده‌اند آموزش است ، یعنی درس دادن به کودکان خود او علت شکایتش را چنین تعریف کرده است:  
«چون پدر و مادرم سال‌ها قبل مرده بودند ، شرکت بیمه بمن مبلغی بعنوان (حق یتیمی) میداد . اما وقتی در یکی از کلاسهای خانه‌داری ثبت نام کردم، این مستمری را قطع کردند. چون علت را جویا شدم گفتند: بر طبق قانون بیمه‌مستمری مزبور فقط به کسانی تعلق میگیرد که حرفه‌ای یاد بگیرند تا بتوانند در آینده از نظر معاش زندگی گلیم خود را از آب بکشند ، اما خانه‌داری که شغل نشد! این استدلال ابلهانه برای من که زن بودم يك توهین بود . زیرا همیشه شنیده بودم خانه‌داری مقدس‌ترین شغل های عالم است. شکایت من ناشی از احتیاجم به آن چندرغاز مستمری نبود بلکه خواستم ثابت کنم خانه‌داری نه تنهاي شغل است بلکه مهمترین و گرانترین و باارزش‌ترین شغل‌های

خرمدسال . در تزییکی کالج ، يك دبستان قرار دارد که شاگردان ثابت «بن‌سیلم» گاه و بیگاه به این دبستان رفته به رایگان تدریس میکنند و حتی از بچه‌پرستاری می‌کنند ، اینها کسانی هستند که آرزو دارند در آینده دبیر و استاد و معلم شوند. در حال حاضر این کالج ۶۰ دانشجو دارد و این ۶۰ دانشجو را ۶ استاد (که یکی از آنها درعین حال رئیس است) بطرفی که گفته شد درس میدهند و راهنمائی میکنند .  
باتمام شایعاتی که درباره وضع عجیب «بن‌سیلم» ورد زبانهاست اخیرا رئیس آن «فریمان» موفق شد از بنیاد راکفلر مبلغ ده هزار دلار کمک و اعانه بگیرد !

## کنک کاری در کلاس

هفته‌ای یکبار بین دانشجویان بحث درمیگیرند ، آنها دو دسته میشوند يك دسته موافق و يك دسته مخالف ، آنوقت درباره موضوعی به مباحثه داغ و آتشین میپردازند که پایانش غالبا به زدوخورد و کنک کاری میرسد !  
هرکس ظاهر ساختمان کالج ، «بن‌سیلم» را نگاه میکند هرگز بفکرش نمیرسد که درون آن از اینگونه خبرهاست . بن‌سیلم ساختمانی است نوساز با نمای آجر زرد ، شکفت و آنکه در تمام این ساختمان پنج طبقه ، سالن غذاخوری با سالن کنفرانس وجود ندارد .  
محصلین خودشان لباس خود را می‌پوشند و اطو می‌زنند و خودشان برای خود غذا می‌پزند و کمتر اتفاق میافتد که تمام آنها به صرف یک ناهار یا شام جمعی ، بپردازند . هنگام خواب در هر اتاقی سه نفر

دنیاست . در طول دهسال گذشته چندبار شکست خوردم زیرا در دادگستری ما هنوز افکار ارتجاعی رسوخ دارد . مثلا دادگاه‌های دوی و تميزشکایت مرا رد کردند . اما من این میدان در نرفتم و دادخواستم را تا دیوانعالی کشور دنبال کردم و خوشبختانه طی ده سال گذشته ، افکار مترقی بهرور جانشین افکار ارتجاعی شده‌بود و بهمین سبب بود که دیوانعالی سرانجام بنفع من رای داد و خانه‌داری زن را يك شغل قابل احترام و قابل تبدیل به پول تلقی کرد .

اکنون من با این پیروزی نه تنها تودهنی محکمی به شرکت بیمه و بهمه کسانی که تا تکیه به افکار ارتجاعی زن خانه‌دار را تحقیر و حقش را پایمال می‌کنند زده‌ام ، بلکه بموجب حکم دادگاه



خانمهای عزیز

## اگر پوست صورت شما احتیاج به مواظبت دارد

## اگر میخواهید آخرین روش و رویه آرایش را بیاموزید

اگر میخواهید با متدهای جدید جوانی و طراوت خود را برای سالهای متعددی حفظ کنید در کلینیک زیبایی و جلسه مشاوره خانم دزیره امیری متخصص پوست صورت - آرایش و زیبایی

## رولن آمریکا در

## فروشگاه بزرگ ایران

شنبه ۱۱ مهر الی پنجشنبه ۱۶ مهر بین ساعات ۹ تا ۱۲ صبح و ۴ تا ۷ بعدازظهر حضور یابید .

## حسابداری و منشیگری رایگان

بزرگترین و مدرنترین آموزشگاه بازرگانی در ایران بمنظور معرفی هرچه بیشتر خود به عموم به ۱۰۰ نفر خانم و آقا که تا آخرین هفته مراجعه نمایند بگذوره کامل دفتر داری دابل و حسابداری یا منشیگری را تا اخذ گواهی نامه بدون دریافت شهریه تعلیم میدهد.  
لطفا هر چه زودتر به آموزشگاه بازرگانی اقتصاد میدان فردوسی تلفنهای ۶۶۰۸۷ - ۶۶۰۲۶ مراجعه نمایید .

## خانم های عزیز

پروگامای جدید مخصوص کناره‌ریای گیسوی بلا با با قاط طول مدت خریداری فرمایید. خیابان شاه جنب سینما نگار آملن : ۶۱۱۴۶۹

## آمین دست بزنند ؟

میخوانند ، غالبا دو دختر و يك پسر یا دو پسر و يك دختر و پاره‌ای اوقات سه پسر یا سه دختر . حتی شاگرد و استاد در کنار هم میخوانند . فریمان اطمینان میدهد که خوابیدن پرسودختر در يك اتاق بیهیچوجه باعث جریانات نامطلوبی نخواهد شد ، همانطور که تا بحال شده است. وقتی که ما (مخبر و عکاس مجله لوک) بآنجا رفته بودیم شاگردان مرتب از ما سؤال میکردند :

- آیا حاضرید پرسودختر باخوشاوند خود را برای تحصیل به کالج ما بفرستید؟  
امسال کالج «بن‌سیلم» ۱۶ نفر فارغ - التحصیل داد که توانستند وارد دانشگاه فوردهام نیویورک شوند . از این ۱۶ نفر سه نفر موفق به گرفتن جایزه تحصیلی «وودریولسون» شدند ، و یک نفر يك بورس تحصیلی رایگان دانشگاه گرفت . و این برای کالج «بن‌سیلم» موفقیتی است و فریمان رئیس آن با افتخار و غرور از ما پرسید:  
- فکر میکنید اگر این دانشجویان در کالج های معمولی درس میخواندند باین موفقیت بزرگ نائل میشدند؟

مادر پاسخ گفتیم : این درست اما آن عده زیادتری که وقت خود را با عوامل و باطل میگذرانند و با اصطلاح «هیچ کاری انجام نمیدهند چه ؟ آیا فکر می‌کنید آنها هم بتوانند در خارج به کارهای موفقیت - برسانت ...» ■



# گیسوکی IBS با قنطار با میانه نقطه ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن - ۶۲۳۹۰۰

مردها ... بقیه از صفحه ۲۲

«بلیزده» (کت های تگ ، دوبل) در رنگهای مختلف با شلوار های تنگ و رنگین لباس شیک سال ۱۹۷۱ هستند با اضافه بلوز ها و بلوور های اسپرت و رنگی و کمربندهای پهن با قلابهای درشت و متنوع - پیراهن های یخه بلند و پهن چه گلدار و چه ساده - و پالتوهای ماکسی و بلند و چکمه برای زمستان و بهار آینده اندام مرد را می آریند.

پیراهن شیک مردانه در سال ۱۹۷۱ تنگ و چسبان و حتما رنگین است. حتی میتوان آن را از جرسه و پارچه های نازک بدن نما انتخاب کرد. پیراهن و شلوار - هایی که در رنگ آمیزی و طرح قابل تطابق و هماهنگی با یکدیگر باشند مدرن تر خواهد بود. همچنین بسیاری از نامزد های جوان میتوانند از یک پارچه معین برای خود لباس مردانه و زنانه تهیه کنند مثلا نوع و رنگ پارچه کت آقا میتواند نظیر پارچه دامن ماکسی دختر خانم نامزدش باشد.

از این پس جرم و پوست در لباسهای زمستانی مردانه نقش مهمی دارند و همه

پالتوها باید به فورم ماکسی و بلند دوخته شوند. کمر پالتو و کت های مردانه تنگ و چسبان است ، اما طول آنها ممکنست بلند یا متوسط باشد. رنگین تر شده اند و پارچه آنها از این پس منحصر به منکی و سفید نیست . حتی لباس های ششمکن است رنگی و متنقش باشند و سبک ایتالیایی عراق و مزین به خطوط ساده و دلپذیر گردند.

رنگ کراواتها با رنگ جوراب باید هماهنگ باشد و رنگ کمربندهای پهن با رنگ و فورم کفش.

جورابهای مردانه نیز از سادگی خارج شده و نقش دار و گلدار و به رنگهای الوان تهیه میشوند .

رنگ کراواتها به پهنای ۱۲ سانتی متر رسیده اند و کلاه های لبه پهن اسپانیولی نیز برای آقایان مد روز شده است.

همه این تغییرات قیافه مردشیک پوش سال ۱۹۷۱ را جوان تر ، رنگین تر و شادتر ساخته و به عصب و دوره لباس های تیره و خفه و کسل کننده خاتمه داده است.

## درست برقصید... بقیه از صفحه ۱۸

در طی روز برای تنفس عمیق استفاده کنید . نرمش و چابکی که کلید موفقیت در رقص است ، در عین حال نگهدارنده تندرستی و شادابی شامت و روحیه ای شاد و هیجکی متناسب بشما ارزانی میدارد . بنابراین از ورزش و تمرین های ورزشی غافل نباشید و سهل انگاری نشان ندهید .

**● زیبایی رقص در هماهنگی زوج است ، تک روی نکنید !**

همانطوریکه قبلا هم اشاره شد ، هماهنگی «کویل» اساس رقصهای دونفری است و اگر یکی از دو طرف مهارت لازم نداشته باشد یا پیش از حد به هیجان و مهارت تظاهر کند ، در هر دو صورت روش نادرستی انتخاب کرده و بزبانی رقص لطمه زده است . متأسفانه اکثر رقصندگان امروز نسبت باین اصل اساسی بی اعتنائی نشان میدهند و بدون توجه بحركات همرقص خود و میزان مهارت او به «تک رقصی» میردازند که اگر چه ممکنست جلب توجه کند ، اما بهرحال زیبا و شایان انگیز نیست و حتی گاهی میتواند مضحک و قابل انتقاد باشد .

★ مرد در موقع رقص وظیفه هدایت و راه بردن همرقص زن را عهده دار است و باید این کار را با ملایمت و چیرگی انجام دهد . اگر برای خود مهارت و تسلطی بیش از همرقص زن قائل است ، باید توجه داشته باشد که پیست رقص میدان مسابقه و جای مناسبی برای سبقت جویی و برتری طلبی و خودنمائی نیست . بعبارت بهتر مهارت و تسلط حقیقی او هنگامی بهتر و کاملتر جلوه گر خواهد شد که با تشخیص صحیح ریتم موزیک بتواند بین حرکات خود و همرقص زن ، تطابق و

هماهنگی ایجاد کند و براحتی و نرمی و بدون برخورد با سایر رقصندگان او را راه ببرد .

★ رقصنده زن در اکثر رقصها تابع حرکات مرد است و باید چنان با نرمش و چابکی این پیروی را انجام دهد که از نظریک تماشاگر بصورت هماهنگی کامل جلوه کند . اکثر پس و دخترها و یا زن و مرد های که هنگام رقص باهم دارای هماهنگی کامل هستند این تصور را به ذهن تماشاگر می آورند که قبلا مدتها باهم تمرین کرده اند . چه با که چنین پنداری واقعیت نداشته باشد . اگر هر یک از دو همرقص ، اصول این هنر ظریف را بطور صحیح فرا گرفته باشند و ریتم موزیک را بخوبی تشخیص بدهند و هوای تک - رقصی و خودنمائی هم در سر نبروراند ، خوب خود چنان راحت و طبیعی و هماهنگ با یکدیگر میرقصند و باندازه ای حرکاتشان باهم جور میشود که انگار سال ها با هم تمرین کرده اند ، درست مثل نوازندگان یک ارکستر که از روی نت هر آهنگی را هماهنگ با یکدیگر می نوازند .

در شماره آینده درباره آداب معاشرت و رقص با هم گفت و گوئی خواهیم داشت .

آقای ۳۹ ساله مجرد تحصیلات عالی در زبان و اقتصاد بین المللی از سوئیس اشتغال بتجارت خارجی مایل است با دو همسر یا خانم تحصیل کرده سفید بلند قد ازدواج نماید محتملا درسویس بماند .

لطفا با صندوق پستی شماره ۸۸ آگهی زن روز مکاتبه فرمائید .

## آنکه میخواهم توئی... بقیه از صفحه ۱۷

من درست بود ، وقتی پروین با تنها رسید توقف کرد و نفس زنان گفت :  
- مینا جون . نینگا کن محمود چی نوشته . نوشته مدتی برای من نامه ننویس . میخواهم برم مسافرت .  
- تو میخندیدی . خوشحال بودی . این که خوشحالی نداره .  
- آخه میدونی چیه . بمن نوشته هر چی میخواهی بنویس تا برات بیارم ، ای خدا جون . محمود میخواهت واسه من سوغاتی بیاره . بخدا اگه سنگهای بیابونم جمع کنه و بیاره خوشحال میشم . خیلی دوستش دارم .  
- خوب . حالا میخواهی چیکار کنی ؟  
- بنشین به نامه قشنگ برایش بنویس . از اون نامه قشنگها که توی این یکی دو ماهه اخیر می نویسی . نمیدونم چی شده . اخیرا خیلی بهتر از سابق جله بندی میکنی . جملات عاشقانه سوزناک روی کاغذ میاری .  
- خدوم نمیدونم . این مدت تمرین کردم ماهر شدم .  
اما واقعیت چیز دیگری بود . از روزی که من محمود را دیدم دیگر برای پروین نامه نمی نوشتم . نامه ها بخودم تعلق داشتند و جملات از قلب و روح خودم جدا میشدند و روی کاغذ نقش می بستند . من افکار و اندیشه ها و احساسات خودم را نقاشی می کردم و به همین علت نامه ها صادقانه و طبیعی ارائه میکردند . نامه ای که چون بدست محمود میرسد او را منقلب میکرد و اثرش را پروین برای من باز میگفت . میگفت که او از خواندن هر نامه چه حالی میشود و ساعت ها بنگر فرو میرود .

و احتمالا دیگر محمود را نمی بیند . بدینتی اینک نامه هم نمیتوانست بنویسد زیرا اگر چیزی برای او می نوشت رازش برملا میشد و محمود باسانی می فهمید که نویسنده نامه های کذایی او نبوده . این از نظر پروین بی اندازه اهمیت داشت . او نمیخواست حقیقت افشا گردد و محمود بفهمد که (پروین) دختر کیهوادی است و قادر بنوشتن يك نامه دوستانه نیست . این راز را او با جانش حفظ میکرد به همین علت من اعتماد داشتم که رابطه مکاتباتی بین آنها وجود ندارد . مگر در يك صورت . در صورتیکه (پروین) میتوانست کسی را در شیراز بیابد که اولاً باو اعتماد کدنا تانیا بتواند مثل من باهامان انشاء و املاء نامه بنویسد و این خیلی بعید مینمود زیرا نحوه نگارش اشخاص کمتر بهم شباهت پیدا میکنند .

مدتها گذشت . درست بخاطر ندارم چند ماه . یا یکسال . یا بیشتر . علت داشت که حساب زمان و مکان از دستم بدر رفته بود . من بدمرسه نفریتم طبعاً بندرت از خانه خارج میشدم اما هر بار که بسبی بیرون میرفتم (محمود) را میدیدم . او با اتموبیل قناری رنگش بفاصله چند دقیقه سر راه من ظاهر میشد . اوائل من این راضادف میانگشتم ولی بعد دریافتم که تصادف نیست بلکه عملی است حساب شده و انتظار آمیز . (محمود) اتموبیلش را بفاصله دویست قدمی متوقف میکرد ، پیاده میشد . میاستاد و برقتن من می - نگرست . سنگینی نگاهش را روی خود احساس میکردم ولی هیچ اتفاق نیفتاد که سر بردارم و بچشمات او نگاه کنم . از او میگشتم فقط باین علت که او را متعلق بدیگری میدانستم و حتی نگرستن به محمود را نوعی نزدی و گناه تلقی میکردم . او مال پروین بود . عشق پروین بود من محق نبودم دوستش داشته باشم . نه این نزدی است . این گدائی است و من نه دزد بودم نه گدا .

از پروین نامه هائی بین میرسید . در نوشته هایش (محمود) را (مهری) می - نامید و حاشا را می پرسید و ملتسانه از من میخواست که مراقبش باشم و ببینم اگر با دختر دیگری دوست شده است باو اطلاع دهم . من باو پاسخ میدادم که محمود را نمی بینم و از او هیچ خبری ندارم و بزبانی که باو برنخورد میخواستم که این وظیفه را بن محول نکنند . راست میگفتم زیرا نمیخواستم بهیچ علت نام محمود در ذهن من زنده شود . نمی - خواستم باو فکر کنم و نمیخواستم شور و حال گذشته که نزدیک بود بجای خطر ناکی برسد در من تجدید گردد .

این گذشت . چند روز و چه مدت گذشت نمیدانم . یکروز ... آرزو که روز سرنوشت بود . آرزو که بزرگترین و فراموش ناشدنی ترین روز حیات من بود . آری . آرزو همراه مامان از خانه خارج شدم . من قصد داشتم از مغازه خرازی فروشی نزدیک خانه خودمان چیزی بخرم و مامان میخواست با تاکسی به بستخانه برود . کنار خیابان ایستادیم . حرف میزدیم . بالاخره يك تاکسی خالی

پیدا شد . مامان سوار شد و رفت و من بظرف محل مورد نظر که سیصد چهارصد قدم با کوچه خانه ما فاصله داشت راه افتادم .

هنوز صد قدم نرفته بودم که صدای ناآشنائی مرا بخود آورد . باینکه نام خودم را شنیدم روی را برنگردانیدم و برقتن ادامه دادم . مجددا همان صدا گفت :

- مینا خانم . عرض دارم . من آدم مزاحمی نیستم . زن دارم . ازدواج کردم . میخواهم باها تون حرف بزنم . خواهش میکنم مینا خانم . توجه مردم جلب میشه . بایستین .

قلیم فروریخت و ایستادم . برگشتم . فکر میکردم کسی که مرا صدا میکنند محمود است و چقدر تعجب کردم وقتی جوان ناآشنائی دیگری را روبروی خویش دیدم . خود محمود اما او محمود نبود . اصلا آن مرد را ندیده بودم و نمی شناختم . سری فرود آورد و سلام کرد و خیلی مودبانه گفت :

- خیلی معذرت میخواهم مینا خانم . چهار روزه این اطراف میگردم و منتظر شما هستم .

ابروانم را درهم کشیدم و با لحنی تند پرسیدم :

- شما کی هستی ؟ اسم نواز کجا بلدی ؟

چیکار دارین ؟  
جوان مودبی بود . سؤال من او را ناراحت کرد . رنگش کمی سفید شد اما برخود تسلط یافت و گفت :

- نمیدونم از کجا و چه جور شروع کنم . قبلا به سؤال ازتون میکنم . میدونین سه ماهه که محمود توی بیمارستان ... بترتیه ؟

باز قیافه گرفتم و در کمال ناآشنائی گفتم :

- محمود کیه ؟ راجع به کی و چی حرف میزنین ؟ میتونم ازتون خواهش کنم رفع مزاحمت کنین ؟

سری جنبانید و با لحن شامت باری اظهار داشت :

- آه . مناسم . مسئله به زندگی يك جوان مربوطه . تجاهل نکنین البته شما از این نوع مزاحمت های خیابونی زیاد دیدین اما اطمینان داشته باشین که من مزاحم نیستم . قصد تفریح و شوخی هم ندارم . اعتراف کنین که محمودو می - شناسین .

خیال کنین میشناسم . دوست دختر خاله منه . اسمشو از زبون اون شنیدم .  
- خوب . داریم نزدیک میشیم . خیلی معذرت میخواهم . از نظر شما عیبی نداره وسط پیاده رو و اینهم و حرف بزنیم ؟  
- البته چرا اما حرفتو بزنین . سعی میکنم آگه کسی منو دید به جوری توجیه کنم . موضوع چیه . زودتر بگین .

- استعفا میکنم تشریف بیارین توی این کوچه حرف بزنیم . از شما گذشته خودم احتیاط میکنم چون من زن دارم و آگه کسی مارو باهم ببینه سخت میتونم خودمو تبرئه کنم بخصوص اینکه شما دختر فوق العاده زیبایی هستین و هیشکی باور نمیکند که آدم نسبت بشما بی احساس باشه .

چند قدم آنطرفتر وارد کوچه ای هشت متری شدید و خیلی آرام بقدمزدن برداختیم . راست میگویم . حالا اگر اوهم میخواست برود من مانع میشدم . دلخور میزد . قلیم داشت از جای کنده میشد .

**لطفا ورق بزنید**

ATKINSONS

# ... و اینت سری لوازم آرایش معروف و محبوب مردان جهان ...

## executive by ATKINSONS



ادوکلن - لوسیون بعد از تراش - کرم لوسیون بعد از تراش - خمیر ریش - لوسیون قبل از تراش

صابون انگلیش لاوند

**نام آتکینسون همه جا با مردانگی و شخصیت همراه است**



جواهرات، لباس گر قیمت  
و  
ولافلکس دولوکس دوست دارم  
ولافلکس فیکتورا خصاصی شما

wellaflex de luce



میدونین . اگه رجم و انصاف دارین بیان  
در بیمارستان عیادتش کنین . اینم بگم که  
اگه نیاین بدن شک میبیره .  
دهان گشودم که حرفی بزیم اما  
صدا از گلویم خارج نشد . درست سرکوجه  
سایه آشنائی دیدیم . یکی از خوششان  
خودم بود . کسی که اگر مرا همراه آن  
جوان ناشناس میدید چنان رسوایم میکرد  
که لکه آن تا ابد بریشانیم میماند .  
این بود که گفتم :

— خیلی مناسبم . برای من امکان  
نداره . بیام بیمارستان .  
وسرعت از آنجا دور شدم درحالیکه  
بعض گلویم را گرفته واثک از دیدگانم  
سرازیر شده بود . راه میرفتم اما برسر رفتن  
شاهت نداشت بلکه میدویدم . خسرازی و  
خرید را از یاد بردم . خود را بخانه رسانیدم .  
به اتاق پناهنده شدم ، در را بستیم وهای های  
گریستم . اگر از من برسید آرزو چرا  
گریه کردم خودم هم نمیدانم . نه واقعا  
عاشق بودم و نه حقیقتا متاسف . فقط دلم  
میخواست زار بزیم و این زارزدن بن آرامش  
می بخشید . این شاید احقانه باشد اما من  
بهمین علت میگریستم .

از آن پس روزها وشبهای بسیار بدی  
را گذرانیدم . صدای آن جوان ناشناس  
در گوشم بود . می شنیدم که میگفت «بخدا  
محبود میمیره . اون شمارو دوست داره .  
فکر کنین . شما مسؤولین . وجدانتون  
عدابتون میده . پیش خدا رو سیاه میشین .  
محبود قابل ترجم شده در حالی که  
جوون مغروریه . نمیدونم چقدر انصاف  
دارین ؟ ...» این صدا تمام مدت روز در  
گوشم طنین میافکند و شب که بزحمت  
می خوابیدم خواب محسوس و پروین و آن  
جوان را میدیدم و هراسان بیدار میشدم .  
کمتراز یک هفته سیری شده بود که  
یکروز عصر در زدنم . این درست وقتی بود  
که من لباس پوشیده بودم و میخواستم از  
خانه بیرون بروم . مامان داشت مرا بدرقه  
و سفارش میکرد که در انتخاب رنگ  
و نوع پارچه دقت کنم . من در را باز کردم  
و خانم و آقای سالخوردهای را دیدم که  
با مامان کار داشتند . من بی آنکسؤال  
کنتم کیستند و چکاری دارند مادرم را  
صدا کردم و خودم رفتم . عجیب بود که  
با آنهمه کنجکاوی و فضولی دخترانه  
نخواستم بفهمم آنها کیستند و چه می-  
خواهند . قدر مسلم مادرم را ندیده بودند  
و نمیشاختند زیرا درحالی که او را کنار  
باغچه میدیدند سراعش را میگریفتند . من  
بی کار خود رفتم و شب بخانه باز گفتم .  
از بس این مغازه آن مغازه رفته و چنان  
زده بودم داشتم از حال میرفتم . بسته هارا  
روی میز ریختم و خودم روی کاناپه ای  
که معمولا مادرم روی آن می نشست ولو  
شدم . ناگاه احساس کردم که خانه وضع  
غیرعادی دارد . پدرم نشسته و فکر میکند .  
مامان بی آنکه بپرسد کجا رفتی و چه  
خریدی و چقدر پول را نفله کردی بمن  
نگاه میکند . یعنی چه ؟ چه شده ؟ خواهرم  
نیز بمن می نگرست اما تا نگاهان  
تلافی میکرد سرش را پائین میانداخت  
و خود را بکاری سرگرم میکرد . همه ساکت  
بودند . کلفت قدیمی خانه که بهمه امور  
وارد بود و دخالت میکرد برای پدرم جای

لطفا ورق بزیند

گل بیخار جهان مردم صاحب هنرنند  
تقدیر و معرفی از شاتردان اول آموزشگاههای هنری البرز  
صاحبان عکسهای زیر هنر جوان آموزشگاههای هنری البرز که بین هم دوره های خود با بهترین معدل  
مقام اول را حازر گردیده اند مورد تقدیر و تشویق نمایندگان وزارت آموزش و پرورش و وزارت کار  
وامور اجتماعی و اولیاء آموزشگاه قرار گرفتند



دوشیزه حرمت مهدزاده  
خیاطی- البرز مرکزی



بانو قدسیه میرقلیخان  
آرایش- البرز مرکزی



دوشیزه تصمت حسینی  
خیاطی- البرز هاشمی

خانمهای محترمه عصمت حسینی نظربابنکه دوره کامل خیاطی و آرایش این آموزشگاهها را با شایستگی تمام پایان رسانیده و بین فارغ التحصیلان هم دوره خود رتبه اول را حازر گشته اند واز آنجا که لازم است استعدادهای برجسته افراد اجتماع مورد همه گونه تشویق و ترغیب قرار گیرند . آموزشگاه ضمن تقدیر از این موفقیت شایان امیدوار است با هوش و استعداد خاصی که طی دوره مزبور از خود نشان داده اند در جمیع مراحل زندگی نیز اعمال و اقدامات شما با توفیق وسعادت قرین و همراه باشند .

مانیز هوش و استعداد این هنرجویان را به مشارالیها و کسانشان تبریک گفته موفقیت بیش از پیش آنها را از خداوند بزرگ خواهان و استناد از این موسسه مفید فرهنگی را بعموم بانوان ودوشیزگان گرامی علاقمند بهتر توصیه مینمائیم .

ثبت نام در آموزشگاههای هنری البرز برای دوره های جدید شامل دوره کامل خیاطی ، گلسازی ، آرایش ، ماشین نویسی ، دفتر داری دول و حسابداری عالی همه روزه صبح وعصر باتضمین موفقیت ادامه دارد .  
در آموزشگاههای هنری البرز بانوان ودوشیزگان بیسواد هم میتوانند دوره کامل خیاطی ، گلسازی و آرایش را نیز بنحواحسن فراگیرند . وسیله آمدورفت هم مهیاست .  
آموزشگاههای هنری البرز تهران چهارراه سر چشمه تلفن های ۲۱۲۰۵۴ و ۲۱۲۲۲۷  
آموزشگاههای هنری البرز هاشمی تهران خیابان ۱۲ متری هاشمی تلفن ۹۵۲۶۹۲

## آنکه میخواهم توئی ...

فکر اینکه محمود بیمار و در بیمارستان بستری است نزدیک بود اشکم راسراز بر کند . آخر چرا ؟ او چرا بیمار شده ؟ چرا بستری گردیده ؟ میخواستم کلمات را از دهان او بنمایم . بیلم . هر کلمه ای را زودتر از آنکه بیان کند میگریفتم . می شنیدم و بجان میسپردم او گفت :

— پس اون نامه نگاریها ...  
جمله مرا ناتمام گذاشت :

— مینا خانم . من که شمارو نمیشناختم . یکی دو بار دیده بودم که از مدرسه میومدین اما راستش حتی اسمتونو نمیدونستم . هر چی الان میدونم چیزهاییه که از برون طفلك (محبود) شنیدم . اون میگه که شما یک دختر استثنائی هستین . اون گفته که نظیر شما تو این دنیا پیدا نمیشه . حرفش را بریدم و گفتم :

— محمود خان حق نداره درباره من این حرفهارو بزنه و اینطور قضاوت کنه . اون پروینو دوست داره و طبعاً باید فکر بکنه پروین بهترین دختر دنیااست . — ده مشکل همینه . مسئله همینجاست . حقیقت غیر از اونیه که شما فکری کنین . محسود به پروین کوچکترین علاقه ای نداشته

من برای شما که این سطور را می خوانید امکان دارد یانه ؟ وارفته بودم . زانوانم گیر نداشت . دلم میخواست همانجا کنار کوچه بنشینم و ساعتی سرم را روی زانو بگذارم و فکر کنم . گریه کنم . گریه هم مرا آرام نمیکرد . یک حال استثنائی و کاملا بیسابقه داشتم که او گفت :

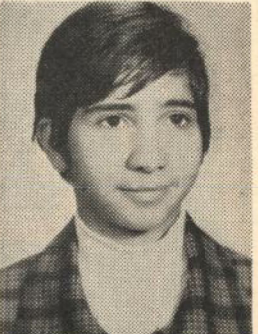
— مینا خانم . من دوست صمیمی محسود هستم . حقیقتی رو امروز میخواهم بشما بگم که بیچاره دوست من تاروی تخت بیمارستان کشیده . اعصابش خرد شده . عمداً سراغ شما قرار نگرفت که مادا فکر کنین پس لات و ولنگاریه . شما فکر میکردین عاشق پروینه البته حق داشتن اگه قضاوت بد درباره اش نکنین . برای همین بود که بخودش فشار میآورد و اونقدر فکر کرد ، اونقدر غصه خورد ، لااقل بده پشت پاکت را هم شامبوسین . روی زرنگی پشت پاکت را خوندش من نوشت در حالی که نامه بخط شما بودو این برای مقایسه خط کفایت میکرد . من همه نامه های شمارو دیدم بدون اینکه خونده باشم . شل شده بودم . نمیدانم قیاس حالت

گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما اپنیا پیر تلفن ۶۲۳۹۰۰

**خوشبخت شدن  
خیلی آسان است**  
شرط آنکه فوراً  
**حسابداری و دفترداری دوپل  
منشیگری**  
**وماشین نویسی فارسی ولاتین را**  
(طبق برنامه بانکداری با متد بین المللی)

**رادیو،  
تلویزیون**

را در لابراتوار مجهز الکترونیکی زیر  
نظر استادان کارخانجات ممتاز بیاموزید  
و با اخذ گواهینامه رسمی کارآموزی به  
**هدف عالی خود**  
نازل شوید. لطفاً قبلاً جا زرزو کنید  
شاهراه نیش ایران شهر  
**آموزشگاههای آفرین**  
تلفن ۴۲۲۷۲



دوشیزه مینا نذاف شاگرد ممتاز کلاس  
ششم دبستان نسل نو که در تمام دوران  
تحصیل شاگرد ممتاز بوده است.

**آموزشگاه آرایش و استتیک  
ماه سخت**  
وابسته به مدارس زیبایی بین المللی  
دیپلم بین المللی استتیک میدهد  
نارمک تلفن ۷۹۹۹۴

**تعداد ۱۵ نفر خانم و آقا  
پس از گذراندن یک دوره  
منشیگری استخدام  
میشوند ۶۱۳۰۳۴**

**جشن های عروسی  
در  
هتل مرممر**  
خطره دل انگیز همیشه در بردارو  
هتل مرممر - خیابان سپهبد زاهدی (فیشرآباد) تلهفونی ۴-۶۱۱۵۲۱

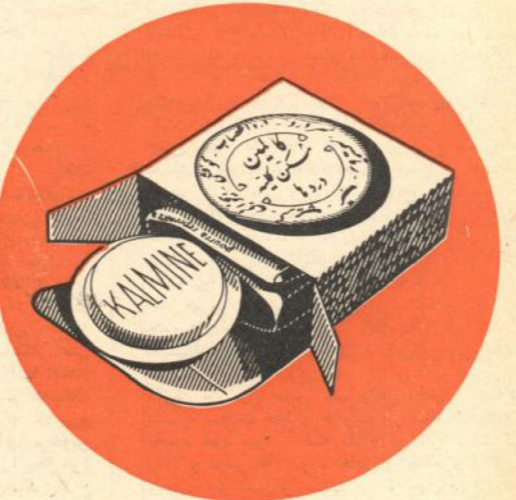
**آنکه میخواهم توئی...**

آورد. سینی را که روی میز گذاشت  
برگشت نگاه دقیقی بین کرد و رفت.  
خدایا! چه اتفاق افتاده؟ بیش از یک ربع  
ساعت این سکوت بیسابقه و عجیب ادامه  
داشت تا اینکه من بجان آدمم و پرسیدم:  
- معلومه توی این خونه چه  
خبره؟  
پدر ومادرم نگاهای بهم کردند و  
جوابی ندادند. باز گفتم:  
- آخه بین بگین چی شده؟ ما که  
همه اینجا هستیم برای کسی اتفاقی افتاده؟  
مامان فقط گفت:  
- نه. هیچی نشده.  
اما پدرم با سر به خواهر کوچکترم  
اشاره کرد و گفت:  
- تو برو توی اتاق خودت تا  
صدات کنم یا بنشین اون اتاق تلویزیون  
تماشا کن.  
او باز نگاهای بمن کرد و رفت.  
در بسته شد. من خیره شده بودم. پدرم  
بی آنکه سر بردارد و بمن بنگرد سکوت را  
شکست و گفت:  
- مینا. تو دختر کوچیکی نیستی.  
عقلت میرسه و همه چیزو مینهیی.  
- منظور.  
- حاشیه نمیرم. آیاتو جوونی  
بنام محمود میشناسی.  
دلتم فروریخت. قبل از هر چیزی  
ذهنم متوجه این شد که مبادا او خودکشی  
کرده باشد. فکر کردم او مرده و حالا  
اینجا میخواهند طوری مرا در جریان  
قرار دهند که شوکه نشوم. نزدیک بود  
گریه کنم و بیهوش شوم اما خویشتنداری  
کردم و با صدای خفه گفتم:  
- چطور مگه؟ برای محمود چه  
پیش اومده؟  
- پس اونو میشناسی.  
- بله. محمود دوست پسر پروین  
دخترخاله نرسینه.  
- و عاشق تو.  
این جمله را مادرم بر زبان آورد. من  
شانههارا بالا انداختم و گفتم:  
- خیلی اشخاص ممکنه منو دوست  
داشته باشن. این دلیل بدی من نیست.  
- کسی نگفت تو بدی، ما میخوایم

روح من ویرم یکیه. چه دخترهای  
هستی. الهی فدات بشم. پسرمنو نجات  
بده. جوش بدست تست. جوشویختر.  
پدرش نیز پدرانه مرا نوازش کرد  
و همراه مامان چهار نفری به بیمارستان  
رفتم. قیاس صحنه برخورد من و محمود  
شاید مشکل و شاید آسان باشد. بخدا  
خودم قادر بتوصیف آن صحنه عجیب  
نیستم. محمود بدیدن من از جای پرید.  
دستهایم را گرفت و چون میلرزیدنتوانست  
بایستد. از پشت روی تخت افتاد و  
نشت و گفت:  
- تو اومدی. بالاخره اومدی. بخدا  
باورم نمیشه.  
و آنگاه دچار تشنج شد و طاقباز  
افتاد. مادرش متوحشانه دکتر را خیر کرد.  
دکتر آمد و وقتی مرا شناخت اشاره  
کرد تا همه از اتاق بیرون رفتند. رو  
بمن کرد و گفت:  
- شما پیشش بیومین. این بیمار  
نه دوا لازم داره نه دکتر. همین که  
احساس بکنه شما کارش همین خوب میشه.  
دستشو بگیرین. چند دقیقه دیگه چشماتو  
باز میکنه. تکران نباشین.  
کارش نشستم و دست چپش را بدست  
گرفتم. آقای مطیعی. هنوزم دست او  
در دست من است. همان دست چپ. دستی که  
به قلب او نزدیک است اما حیف...  
روی قاعده پایدما چرا بهمینجا خاتمه پایدما  
حیف. بازهم دروغ و افسوس که هرگز  
من و محمود بهم نخواهیم رسید و ناگزیریم  
دست یکدیگر را رها کنیم و هر یک برای  
برویم. میدانید چرا؟  
خبر نامزدی من و محمود خواه ناخواه  
منتشر شد و بگوش پروین هم رسید.  
شاید دوستان مشترکمان برای او نوشتند  
که مینا معشوق ترا تصاحب کرد. ما خبر  
نداشتیم که در شیراز چه میگردد و چه  
حوادثی در شرف تکوین است. یکروز  
که محمود هم در خانه ما بود تلگرامی  
بنام مادرم رسید باین مضمون:  
«خواهر. دستت درد نکند. آفرین  
بتو و به مینا. خوب وظیفه خواهری  
را انجام دادی. تو دو دخترداری اما من  
بجز پروین فرزندی ندارم. اودنیروز  
دست بخودکشی زد و اگر من زودننه میدمه  
بودم میمرد. الان هم او در بیمارستان  
است که من به تلگرافخانه آمدم. پروین  
قسم خورده که بازهم انتحار خواهد کرد.  
خواهر. انصاف داشته باش. وجدان داشته  
باش و اینکار را نکن. پروین محمود  
را دوست دارد...»  
و خیلی مطالب دیگر. خانه ما  
بهم ریخت. قیافهها درهم رفت. مامان  
بگریه افتاد و پدرم خشمگین و ناراحت  
شد و فریاد کشید. محمود مبهوتانه و  
رنگ پریده گفت:  
- آخه زورکی که نیست. من اونو  
دوست ندارم.  
اما پروین این حرف را نمیفهمد.  
او میگوید مینا نباید با محمود ازدواج  
کند اگرچه محمود مرا دوست نداشته  
باشد وزن دیگری بگیرد. حالا من  
سرگردان و پریشان ماندم و نمیدانم  
چکنم؟ اگر با محمود ازدواج کنم پروین  
از غصه میمیرد یا دست بخودکشی میزند  
و اگر محمود را از خود برانم او را با  
دست خویش بخاک سپردهام. پس چه باید  
بکنم؟ شما اگر بجای من بودید چه  
می کردید؟  
فدا کردن دیگران ستم است و  
خودکشی ابلیس. پس چکنم؟ شما قصه  
آن افسانه ساز افسون باز را بخوانید و  
بمن بگوئید چه باید بکنم؟

**کاشه کالمین**

**برای رفع  
گریپ و سرماخوردگی،  
سر درد - دندان درد  
کمردرد - درد عضلات و تب  
کاشه کالمین بانیم قرن سابقه**



### روح و جسم کودک...

بقیه از صفحه ۱۵

هر لحظه مورد حمایت شماست ، اما حالا خود را در محاسره آم‌های دیگری می‌بیند . برای نخستین بار کودک شما احساس میکند که دنیا فقط برای او آفریده نشده ، و او فقط جزئی کوچک از یک کل بزرگ است . این نخستین تجربه زندگی اجتماعی اوست . اما این ورود به زندگی اجتماعی ، همیشه با آسانی میسر نمی‌شود . کودک احتیاج دارد که دیگران ، او را در میان خود بپذیرند ، و برای این کار باید از جلد خودش در بیاید ، و با دیگران ارتباط پیدا کند . بیشتر کودکان ، خیلی آسان این مرحله را پشت سر می‌گذارند ، و به جمع هم‌کلاسی‌هایشان می‌پیوندند ، اما برخی‌ها ، باین آسانی‌ها نمی‌توانند شخصیت تازه تکوین یافته خود را فراموش کنند ، و از «من» به «ما» برسند . این کودکان کم‌کم از جامعه و دوستی و همنوع پیوندی با دیگران دور میشوند . این رفتار بسیار خطرناک است ، چونکه باعث ناراحتی‌های شدید روحی می‌شود ، یعنی نه‌تنها مانع آن می‌شود که شخصیت کودک

## متخصص هلنا روبینشتاین در شیراز

از ۱۳ مهر الی ۲۴ مهر

### در فروشگاه لوکس خیابان زند

خانم لوجیانا متخصص معروف بهداشت پوست و زیبایی هلنا روبینشتاین در خلال این مدت آخرین تجربیات کارشناسان فرانسوی هلنا روبینشتاین را بطور رایگان در اختیار بانوان محترم شیراز می‌گذارد

خانم معاینه پوست صورت ، هر چند ماه یکبار ، شادابی‌شمار تضمین می‌کند .

### راه‌مدرسه او

کودک شما درخش سالی یک مرد کوچولو است . پس بیاید مثل یک مرد با او رفتار کنید . مطمئناً یکی از سؤال‌های مهم شما چنین است : « آیا خودم باید بچه‌ام را به‌مدرسه برسانم ، یا بگذارم که او تنها به‌مدرسه برود ؟ »

معمولاً پدر و مادرها ترجیح می‌دهند که کودکان خردسالشان را ، خودشان به‌مدرسه برسانند ، و گوئی باین ترتیب می‌خواهند آن لحظه جدائی از فرزند را ، به تعویق بیندازند . اما روانشناسان می‌گویند که این پدر و مادرها اشتباه می‌کنند . برای اینکه فرزند شما در آینده ، مثل یک انسان مسؤول رفتار کند ، از همین حالا باید با او طوری رفتار کنید که گوئی یک انسان مسؤول است . و همین جهت با وجود ترس‌هایی که در این مورد دارید ، باید بگذارید که فرزندتان ، تنها به‌مدرسه برود . اما

### نگرانی‌ها و حرف عمه...

بقیه از صفحه ۱۳

با پیشرفت زمان و با در نظر گرفتن وضع محیط و اعتقادات و تعصبات جامعه صورت عمل بخود بگیرد ، بسیار مفید بوده و باعث تشکیل خانواده های سالم و خوشبخت خواهد شد ، ولی آیا هیچ فکر کرده‌اید که پیاده کردن چنین نقشه‌ای در اجتماع کنونی ما با طرز تفکر و تربیت پسرها و دختر های ما و از همه مهمتر آداب و سنن ما خیلی زود باشد ؟ آیا منظور پسرى که در کوچه و خیابان و حتی در دانشگاه با دختری طرح آشنائی میریزد این است که اخلاق و رفتار او را بسنجد و در صورت مورد پسند واقع شدن با او ازدواج کند؟ یا اینکه نه ، او به‌شکارگاه آمده تا طعمه‌ای برای یک وعده غذا مفید کند ؟ آیا پنج‌شش ماه و حتی یکسال معاشرت پسر و دختر باعث میشود که قیافه واقعی خود را به‌همدیگر نشان بدهند ؟ و از همه مهمتر اگر دختر خانمی پس از یکسال معاشرت با یک پسر و رفتن به سینما و کافه تریا و اجیانای پارتنی ، مورد پسند واقع نشد تکلیفش در اجتماع ما چیست و مردم با چه دیده‌ای با او نگاه خواهند کرد ؟ تکلیف پشت چشم نازک‌کردن‌ها و حرف مردم چه میشود ؟

دوست پسرى دارم که بقول خودش در حدود ۲۰ تا دوست دختر دارد ، از بیسواد و چسادی گرفته تا دوستانه و مینى زوپیى ! و بطورى که ادعا میکند بگوش يك يك آنها زمره ازدواج و عشق و تشکیل خانواده و فراهم آوردن وسایل معاشرت و خوشبختى خوانده است . مسخره اینجا است با اینکه تحصیل کرده و دانشگاه رفته و طرفدار آزادی معاشرت پسر و دختر است اخیراً که در سوشن سالی بفرز ازدواج افتاده در برید به دنبال يك دختر دهائی یا شهرستانی و یا بقول خودش دختر چشم و

### شاعر اول



عشرت الملوك افصح زاده شاعر اول کلاس سوم دبیرستان این سینا اردستان با معدل ۱۸٫۸۶ در سال تحصیلی ۴۹-۴۸

نمی‌توانید همین طوری او را توی این خیابان‌های شلوغ‌ها کنید ، پس بهتر است قبلاً او را برای این راه‌پیمائی تنها آماده سازید : دست او را بگیرید ، و از همان راهی که او به‌مدرسه خواهد رفت ، برای یقینید . با او یاد بدهید که معنی چراغ قرمز و چراغ سبز چیست ، با او یاد بدهید که آدم پیاده ، چه وقتی باید از روی خط‌کشی وسط خیابان بگذرد . وقتی دوسه بار این تمرین را در کنار او تکرار کردید ، کودک مسیر و راه خود را بخاطر می‌سازد ، و بعد دیگر می‌توانید او را تنها به‌مدرسه بفرستید ، سعی کنید که فرزند شما همیشه سروقت بیدار شود ، و سروقت به‌مدرسه برود ، و از ترس دیر کردن ، دست‌وپای خود را توی خیابان گم نکند . این راه در نظر داشته باشید که کودک شما نباید بهانه‌های مختلف ، از رفتن به‌مدرسه خودداری کند . حتی دوسه ساعت غیبت و بی خبر بودن از درس و مدرسه ، در روحیه کودک ، تاثیر بدی می‌گذارد ، بنابراین در مقابل بهانه‌جویی‌های او باید جدی باشید و تسلیم اونوید . در بعضی از کشورها ، سالیانه غیبت بچه‌ها را از مدرسه آنقدر جدی می‌گیرند که نه‌تنها خودکودک ، بلکه پدر و مادر او را هم تنبیه می‌کنند ، و حتی ممکنست پدر و مادری را که مواظب حضور مرتب فرزندشان در مدرسه نبوده‌اند ، به‌ه روز زندان محکوم سازند .

دختر ها باید توجه داشته باشند پسرهایی که با عوی بلند و شوار لوله تفنگی و طرفدار آهنگهای روز و رقصهای داغ در پارتنی ها و مجالس مانند پروانه گرد شمع وجود آنها میگردند و الفاظ شیرین و عاشقانه در گوش آنان زمزمه میکنند ، منظوری غیر از کس لذت و خوشگذرانی و احیاناً فرو نشاندن آتش شهوت خود ندارند .

در قدیم این همه آزادی که بی شک يك نوع غربزدگی است وجود نداشت و لاجرم پسر ها اینقدر دستشان باز نبود و امکان اینکه بتوانند با دختری دوست شده و پس از مدتی خوشگذرانی و کیف کردن او را رها کرده و به دیگری بپردازند برایشان فراهم نبود . روابط آنها با دختر همسایه از نگاه کردن و ایما و اشاره تجاوز نمیکرد و چه بسا که همین اظهار عشق های دورادور باز دوام میانجامید . در نتیجه جوانان با محدودیت و ممنوعیتی که داشتند بعضی اینکه بس و شرایط ازدواج میسر شدند با دختری که با خود در راه حمام و یا هنگام معاشرت های خانوادگی میدیدند و یا پدر و مادر برای آنها میسر میدیدند ازدواج میکردند و زندگی اکثر آنها با خوشی و خرمی ادامه مییافت . نه مرد با دیدن این همه مهربانی مینى زو پ پوش و آزاد فیلش یاد هندوستان میکرد و نه زن با رفتن به پارتنیها و کاباره دانسینگ عشق گم شده خود را در کنار این جوانهای دوانته رنگ و روغن زده باز مییافت و با زمزمه شیرین یک مرد خوش تیپ واهل رقص و بله‌گو ، پشت با بعدادت خود و خانواده و احیاناً طفل با اطفال معصوم خود میزد . البته منظور من این نیست که زنان و دختر ها بدوره چادر و چاقچور برگردند و مثل سابق اسیر و زندانی مرد و چهار دیواری خانه بشوند بلکه مقصود این است که در هر کاری حد اعتدال را رعایت نمایند تا بدبینی و یاس شیرازه زناشویی را فراموش نکنند .

### گفتند و آموختیم... بقیه از صفحه ۷

ما ، در امر آموزش و پرورش و فرهنگ این سرزمین بعهده گرفته‌اند . نسبت افزایش دانش آموزان و دانشجویان حتی آموزگاران و دبیران دختر و زن ، نسبت به پسر ها و مرد ها ، هر سال بیشتر میشود . در سال تحصیلی ۴۷-۴۶ ، ما در برابر ۳۷۷۰۹ آموزگار مرد ، ۲۹۰۸۷ نفر آموزگار زن داشته‌ایم ، و در این دوسال اخیر ، بر تعداد آموزگاران زن ، با زهم بسیار افزوده شده است . در دوسال پیش ، ما ۱۵۹۴۷ دبیر مرد ، و ۵۴۷۸ دبیر زن داشته‌ایم ، و امسال دبیر زن ، خیلی بیشتر داریم . در سال تحصیلی گذشته ، در دانشگاههای ما ۴۳۳۶۶ دانشجوی پسر و ۱۵۷۹۱ دانشجوی دختر تحصیل میکردند ، و امسال دبیر زن ، با زهم بیشتر شده است . از ۳۳۸۳ استاد معلم دانشگاه که سال گذشته ، دانشجویان ما را تعلیم میدادند ، ۱۲ درصدشان ، استادان زن بوده‌اند ، و امسال با زهم زنان دانشمند دیگری ، تدریس در کلاس‌های مقدس دانشگاهها را بر عهده گرفته‌اند . اینهاست مایه‌های خوشحالی و سرور ما !

لیکن هنوز هم ، نباید از خوشحالی دست برفاشانیم . در سطح کلی مملکت ، ما هنوز هم بیسواد کم نداریم . از جمعیت ۱۰ ساله بالای کشور ، فقط در حدود ۲۸٫۹۶ درصد باسواد هستند . در شهرها ، این باسوادان دهاله بالا ، ۴۹٫۱ درصد جمعیت را تشکیل میدهند ، و در روستاها ، ۱۳٫۷ درصد آرا . و در این میان ، زنان و دختران ، يك و طیفه برستی تاریخی در راه مبارزه با بیسوادی طبقه زن بر عهده دارند ، زیرا که زنان و دختران باسواد (و دهاله بالا) در شهرها ۳۶ درصد و در روستاها فقط ۴٫۳ درصد کل زنان را در بر می‌گیرند . و از مجموع زنان دهاله بالای کشور ، فقط ۱۶٫۵ درصدشان باسوادند . مطابق آمارگیری سال ۱۳۴۵ ، از جمعیت هفت ساله بالای کشور ، ۲۹٫۴ درصدشان (آزمن و مرد) باسوادند ، اما در حالی که از هر صد مرد (هفت ساله بالا) ۴۱ نفر باسواد هستند ، از هر صد زن (هفت ساله بالا) فقط ۱۸ نفر سواد دارند . در شهرها ، مردان باسواد ، ۶۱٫۵ درصد کل مرد ها را تشکیل میدهند ، و زنان باسواد ، ۳۸٫۳ درصد کل زنان را . می‌بینید که نسبت بیسوادی در میان زنان ، بسی بیشتر از مردان است ، و این حقیقت ، وظیفه زنان و دختران کشور ما را ، بسیار دشوارتر میسازد . اگر از پیشرفت ها و خوشحالی ها سخن می‌گوئیم ، میباید این ارقام و حقایق را نیز از چشم دور نگذاریم ، تا عظمت وظیفه خود را در قلمرو مبارزه با بیسوادی دریافته باشیم : مبارزه‌ای که زنان و دختران ما ، - از آموزگار شهری تا دختر سیاهی روستا - نشان داده‌اند که میتوانند پیشاهنگ و پرچمدار آن باشند . گفتند و آموختیم ... ما نیز بیاموزیم !

و بحاست که این سخن را با درودی صمیمانه به روان پاک همه مردان و زنانی که رنجها و زجرها کشیدند تا بنیان فرهنگ نوین را استوار نگاهدارند ، پایان دهیم ! و نیز درودی صمیمانه‌تر برای همه آموزگاران و دوستان ، برای آن سربازان گمنام که این قلم را در دست ما نهادند ، و کلام درست را - که حق است و باطل نیست - با ما آموختند ! و درودی برای همه آموزگاران و دبیرانی که همین امروز ، کلماتی تازه به فرزندان ما یاد دادند ، و غبار گنج خوردند تا غبار جهل و نادانی از دیدگان نونهالان ما بزدایند . و درودی برای آن دانش‌آموز کوچک ! قدر وارح آن کتابهاست و این روزهای زندگی‌ات را بدان که ما اکنون حسرتش را بردل داریم ! ترا هم می‌شناسیم که امروز از ما می‌آموزی ، و فردا بما ، به مینما ، خواهی آموخت !

### قابل توجه بانوان و دوشیزگان کرمانشاه

## لانکوم پاریس اینجاست!

با متخصص زیبایی لوازم آرایش مشهور لانکوم پاریس در فروشگاه ملکوتی کرمانشاه خیابان شیر و خورشید مشورت کنید.

از دوشنبه ۱۳ مهر - الی دوشنبه ۲۰ مهر

خانواده و زناشویی را از هم نباشد .

### با تقدیم احترام - کورش - ن

کو وفا ؟ کو صفا ؟ کو عشق ؟

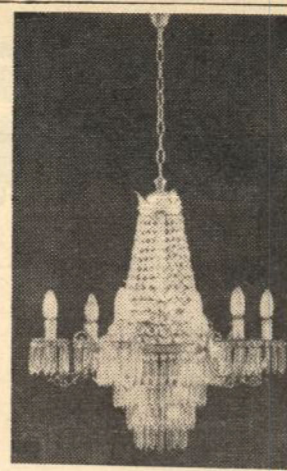
این مردها فقط بفکر شهوت هستند !

گلی عزیز - من با تشکیل سازمان ازدواج می‌توانم با بیوند موافق اما آیا قول میدهم که این مردهای ما موجوداتی قابل اعتماد و باسفا باشند ؟ من که چشم آب نمی‌خورم . مرد خواهان سه چیز است : پول ، قدرت و تسکین شهوت ، و برای بدست آوردن این سه کیسیمی همتی تاریخ را بخوان تا ببینی ، مرد لطفا ورق بزیند

### تصحیح

در شماره ۲۸۷ مجله زن روز عکس دوشیزه فاتحه آتشین صدف بیجای عکس دوشیزه فیهه آتشین صدف چاپ شده بود بدینوسیله تصحیح می‌گردد.

با سترهای مجلسی با سکه قصر نور  
وقتی بر سالنهای زیبای منزل شما  
نور افشانی میکند :



چشمهای همگان را خیره میسازد



سر و سیاهی زیبا و با سگون آئینه شمعده انجمن قصر نور بر سکه مجلس عقد شما  
می افراید  
قصر نور - جاده قدیم سمیران

بکلیه نوعروسان محترمی که از سرویسهای زیبای آئینه ، شمعدهانهای قصر نور خریداری فرمایند يك كادوی پرازش به آنها هدیه خواهد شد .

# با گرام استریو فونیک دو آل

## دو آل از نوای موسیقی لذت ببرید



گرام استریو فونیک دو آل Dual P 42 با قدرت خروجی ۱۲ وات • میله اتوماتیک تعویض صفحه قابل حمل • پیکاپ کریستال



گرام استریو فونیک دو آل Dual HS 34 با قدرت خروجی ۱۳ وات، پیکاپ مگنت از آمپلی فایر میتوان برای تیور و ضبط صوت استفاده نمود



گرام استریو فونیک دو آل Dual HS 35 با قدرت خروجی ۲۴ وات، پیکاپ مگنت • میله اتوماتیک تعویض صفحه از آمپلی فایر میتوان برای تیور و ضبط صوت استفاده نمود



گرام استریو فونیک دو آل Dual HS 33 با قدرت خروجی ۱۲ وات، پیکاپ کریستال، میله اتوماتیک تعویض صفحه از آمپلی فایر میتوان برای تیور و ضبط صوت استفاده نمود

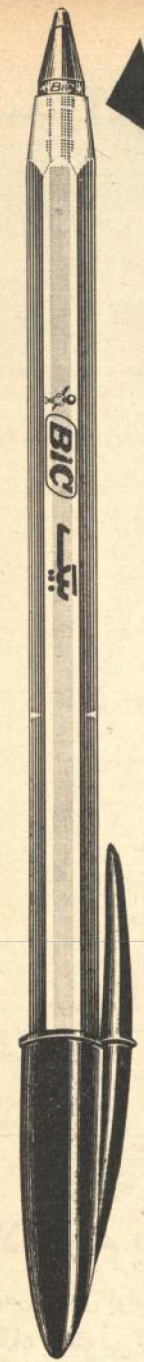
### گرام. دو آل. آهنگهای مورد علاقه شما را عیناً آنچه اجرا شده پخش میکند.

TURNTABLE (شاسی گرام) دو آل مدل ۱۲۱۹ دارای میله اتوماتیک تغییر صفحه. AMPLIFIER (آمپلی فایر) CV40 استریو فونیک دو آل POWER OUTPUT (قدرت خروجی) ۴۸ وات با فرکانس ۱۵ الی ۴۰۰۰۰ سیکل. آمپلی فایر استریو فونیک دو آل قابل استفاده برای میکروفن، پیکاپ مگنت MAGNET پیکاپ کریستال TUNER (تیور) و TAPEDECK (ضبط صوت بدون آمپلی فایر) میباشد.



از آمپلی فایر میتوان برای تیور و ضبط صوت استفاده نمود.

## هنگام خرید خودکار بیک بعلامت BIC در نوک آن توجه کنید



فقط بیک مثل بیک مینویسد



هستم. امروز در خانه پدرم و فردا در خانه مرد دیگری که لابد نسخه علی‌البدل او خواهد بود. اگر پدرم روح مرا نکشته بود و مرا در عین نفس کشیدن در گور اسارت‌های روحی اسیر نکرده بود و اجازه تحصیل بمن داده بود خدا میداند که در تمام دانشگاه‌های دنیا شاگرد اول میشدم و از خودم زنی میساختم که بتواند مایه فخر زن باشد نه ذم او. اما افسوس. گلی عزیز، افکار تو هنوز خیلی از اجتماع ما جلوتر است آخر اینهم شد پدر که نگذازد دخترش با پس صغیر دانی‌اش حرف بزند؟! یا نگذازد که با پس دهساله عمویش چند جمله ردوبدل کند. شما می‌گوئید دختران باید وارد نهضت همسریابی شوند و جفت خودشان را با مطالعه و چشم‌گوش باز انتخاب کنند زیرا معنای عفت و عصمت در این دور و زمانه فرق کرده است و شنیدن اخبار رادیو و خواندن روزنامه و رفتن سینما دیگر موجب ناخجیبی کسی نمیشود. قریان شما با این توقعات بیائید پای وعظ پدر من بنشینید تا ببینید که تحصیل کرین و کتاب خواندن را هم «بی‌عفتی» میدانند! بخدا ما دختران شهرستانی نه توقع کسب آزادی برای مینی زوپ پوشیدن داریم و نه توقع رفتن برقص و پارتنی - هیچکدام - فقط بما اجازه بدهند برای تمرین خانه‌داری، برای کمی درد دل و بگو بخند هفت‌ای یکبار سه‌چهار تا دختر حسن و سال خودمان را بیک فتنجان جای دعوت کنیم و با اجازه دهند که لااقل این چادرسیاه و کلفت را در محیط حیاط خانه از سرمان برداریم. دختر شهرستانی زنده بگور است و در مقابل یک لقمه نان و یکی دو دست رخت و لباس سالیانه اسیر چنگال قهار پدر، برادر، غیرت، تعصب و حرف همسایه و افکار پوسیده مردم هزار سال قبل است و تا این چنگال بیرحم و قوی از گلو او برداشته نشود دختر شهرستانی هرگز احساس انسانیت و آزادگی نمی‌کند و شما هم از چنین دختری توقع نداشته باشید که فردا مادر خوبی شود و با عضو مترقی و پیشرو و خدشگر برای خانواده و جامعه گردد.

ارادت‌مند: ستاره - م. **با خاله و عمه و لفظ‌هایی که پشت سر ما میخوانند چکنیم؟**  
گلی عزیزم، سلام - نوشته ای درایران نیز مثل کشورهای اروپائی کلوب زناشویی دایر شود و دختران و پسران از طریق داوطلبی آمادگی خود را برای ایجاد خانواده اعلام بدارند. بسیار خوب. حرف بجائی است ولی تکلیف افکار پوسیده عمه و خاله چه میشود؟ ما دخترانیکه حق حرف زدن با یک پس قوم و خویش را نداریم و شب و روز ما را از سران مثل شیطان - می‌ترسانند و اگر لبخند بروی پسری بزنیم حکم بی‌عفتی‌مان را کف دستمان می‌گذارند آیا جرات داریم که با مکاتبه داوطلبی خودمان را برای زناشویی اعلام کنیم و همسر خود را از میان اعضای باشگاه انتخاب کنیم؟ بعلاوه آمدیم و از طریق کلوب زناشویی ازدواج کردیم آیا خود آقای داماد و عمه و خاله او سال بعد بما سرکوفت نمی‌زنند که: - تو عروس آگهی و روزنامه‌هستی و چون داشتی درخانه میماندی دست بدامان تبلیغات شدی؟ خاله و عمه من و پسری که با هم ازدواج می‌کنیم با یکدیگر از لحاظ فکری هیچ فرقی ندارند و همه آنها با آزادی معاشرت دختر و پسر مخالفتند و تا بعد از عروسی اتفاق کوچکی بیفتد پشت‌چشم‌نازکی کنند و میگویند: نتیجه ازدواج باشگاهی و روزنامه‌ای از این بهتر نمیشود!  
بنظر من مشکل اساسی زناشویی در ایران مشکل طرز فکر و عقیده‌ماندگی است. خود پسرها هم کوتاه‌فکرند چون اگر دختری با آنها معاشرت کرد فوراً مشکوک میشوند و میگویند:  
- اگر سهل‌الوصول نبودى نمی‌آمدی.  
بنظر پسرها «دختر ازدواجی!» را آفتاب مهتاب نباید دیده باشد و تازه توقع «گاندی» بودن و «مادام-کور» بودن هم از چنین دختری دارند و می‌خواهند زن آفتاب و مهتاب ندیدشان پس از ازدواج یکبارچه شور و فهم و زیرکی و دانائی باشد و مثل یک وزیر کابینه، امور خانه را اداره کند. آخر چطورى؟ یا کدام تجربه و تحصیل؟  
س. ش - از دانشکده ادبیات تبریز

## نگرانی‌ها و حرف‌عمه

چها که نکرده و بچه اعمال غیرانسانی که دست تزد است. می‌ترسم سازمان پیوند را تشکیل بدهید و کم بود پاتوق گرسنه‌های شهوت. چشم‌چرنها، دروغگوها و بی‌دغا و وفاهایی که اسم زناشویی را سیر می‌کنند تا در پست آن برای تسکین شهوت خودشان پناهگاه بگیرند. آیا به دختران اطمینان میدهید که مردهای طفیلی و شاید از این پیشهاد خوب اجتماعی سوء استفاده نمی‌کنند؟  
همین دو هفته پیش بود که در زندگی یکی از دوستان «بره‌صفت» حادثه‌ای روی داد که مجال است تا آخر عمر او را نسونزند. این دختر ۱۹ ساله که باید کلمه احقر را برپیشانی‌اش داغ زد شش ماه پیش در خیابان در جواب لبخند یک مرد جوان ۲۶ ساله خوش چمن و ابرو لبخند می‌زند. در مقابل لبخند می‌گیرد و آقا که مترصد شکار بوده او را تعقیب میکند و کار تعقیب به آشنائی و دوستی و عشق میرسد. یک‌ماه بعد در خانه‌ای خلوت بزم عشق برپا میشود و آقای روماتیک و شاعر و جوانمرد که هم‌اش از فلسفه و عرفان و مفا و روح پاک و آسمان آبی و خانواده بهشتی دم می‌زده، در زناشویی را با ریختن چند قطره اشک به دوست تیره‌روز من میدهد و خود را مهیای آماده کردن وسایل قلمداد میکند. دو هفته ... یک‌ماه... دو ماه ... پنجمه می‌گذرد و با وجود دیدارهای مکرر از عقد و خطبه خبری نمیشود. دختری اصرار می‌کند و عاشق منزله و پاکدل با بهانه‌های گوناگون مرتباً طفره می‌رود تا اینکه .. دو هفته پیش یک روز صبح که دوستم در اداره خود نشسته و مشغول کار بوده ناگهان زنی چادری سراسیمه وارد میشود و اسم او را می‌پرسد و هنوز نامش روی لب بود که زنی چادری هوار می‌کشد: - ای مردم، این زن بد زده‌ها هم‌راست. این بدبخت - کننده چهار نفر است. این دختر هرزه‌فاحشه است... و... دیگر خودتان حدیث مفصل از این چند جمله بخوانید که دوست بیچاره من چگونه از خیالت آب میشود و بزمین فرو میرود! کاشف بعمل می‌آید که آقا شش‌سال است که زن دارد و پسر بزرگ او پنج‌ساله است و شش ماه است که هر روز باین دختر دروغ گفته و برای بهره‌برداری شهوی از جسم او فضیلت مردانگی و انسانیت را یک قلم زیر پا گذاشته است.  
حالا دوست من دچار تب و هذیان و شکست روحی است و البته پشیمانی هم سودی ندارد. بنظر من دخترک کاملاً اشتباه کرده که گول این شکارچی خیابانی را خورده اما شما انصاف بدهید آیا این آقا هم جرات دارد از این پس اسم «مرد» روی خودش بگذارد و بگوید که از اولاد حضرت آدم است؟ آیا مردانگی اینستکه برای درک چند لحظه هوس و شهوت زندگی دختری را اینطور بی‌رحمانه فدا کنند؟  
خوب گلی جان، با وجود این گرگ‌های در لباس میش، دختران بیچاره کی و کجا میتوانند بقول و قرار و صفا و وفای پسران این عصر و زمانه اطمینان کنند و با آنها مثل یک دوست و یک انسان معاشرت بدون ترس و شیله و پیله کنند؟  
با تقدیم احترام: فخری - آ.  
**بعضی از پدرها قاتل روح دختران خود هستند!**  
مربوط به گلی:  
این نامه را یک دختر زندانی شهرستانی می‌نویسد که در قفس خانه پدرش حق حیات و زندگی را از او گرفته‌اند. پدرم از ۱۲ سالگی دیگر نگذاشت درس بخوانم زیرا معتقد بود که خوشگلم و در راه دبیرستان منحرف میشوم. حمام باید زیر نظر او بروم. با دختر و زن همسایه نباید معاشرت داشته باشم. خانه فامیل نباید بروم و به رادیو نباید گوش بدهم و مرغ و ماهی حق ندارند مرا در چهار دیواری خانه سر برهنه ببینند. من اقتدر از دیکتاتوری و خودخواهی و اومالی پدرم در عذابم که از هم‌اکنون نسبت به جنس مرد در دلم احساس نفرت و دشمنی میکنم. در شانزده سالگی یکی از زندگی‌ام سیر شدهام زیرا میدانم زندانی محکوم با اعمال شاقه



«شیخ صنعان» بقیه از صفحه ۵۰

کلیسایی دیدند، شیخ در نگرست، چشم او برپام کلیسا به دختر ترسایی افتاد، در حال، عاشق شد و دلش ببرد. چون آن حال، شیخ را واقع شد، در حال، جامه مرقع از تن بیرون آورد و جامه مغان در پوشید و کمربندی بگشاد و زنار تیرگی و ترسایی برست. مردان گفتند: یا شیخ، این چه حالتی است؟ گفت: ما را به دل، چنین کاری افتاد. بادل منافقی نتوانیم کرد. ظاهر و باطن راست داشتن شرط کارست.

گفتند: اگر ظاهر مسلمان باشی چه زیان بود؟ گفت: ظاهر به رنگ اسلام داشتن، چه سود، که ما بندگی نه به عادت داشتیم. مردان گفتند: بگذار تا ما نیز موافقت کنیم و همراه تو باشیم. او گفت که: البته شاید که در مخالفت، موافقت نرزد.

مردان از دیر رفتن و او را به قضا تسلیم کردند، و او خوگبانی میکرد و همچنان می بود. پس او را مریدی بود به خراسان بزرگ، این حالت را به خواب دید، دانست که پیر را از آفتی افسانه است، برخاست و به مکه رفت و بامر مردان گفت: شیخ کجاست؟ مردان گفتند: شیخ را چنین کاری پیش آمد.

او گفت: شما چرا آنجا مقیم نشدید؟ گفتند: ما خواستیم که موافقت و همراهی کنیم، شیخ گفت: در مخالفت، موافقت نبودی. عین خلاف بودید. شما سبید مرد، خداوند وقت و صفا و حال، پیر خود را بردید و تسلیم کردید. در میان شما صاحب همتی نبود؟ چرا همه آنجا سجاده نیفتادند و نکفتند گهای خدا، ما از اینجا برنخیزیم، نان و آب نخوریم تا شیخ ما را به ما پس ندهی. پس این مرد برخاست و روی در بلاد روم نهاد و می رفت تا به شیخ رسید.

شیخ را دید کلاه مغان پسر نهاده، و خوگبانی می کرد. چون آن حالت دید، از هیبت بیفتاد و غشی کرد. در آن میان دیده او در خواب

آرامش در حضور دیگران بقیه از صفحه ۵۱

او جدا میشود، خودکشی میکند. در میان این جمع، یک شاعر روشنفکر هم داریم (آنتی) که دل به زن جوان سرهنک دوخته است و چون مثل همیشه شکست می خورد، روانه تیمارستان میشود.

سرهنگ را به تیمارستان می برند و دست آخر، در حالیکه زنش، بنا دستهای خود باو آب میدهد (نداعی) سکنای سربریدن مرغها) می میرد و فیلم تمام میشود.

ناصر تقوایی که گویا دو سالی با وسواس روی این اولین فیلم بلند و داستانی خود کار کرده است در میان دو رویه فیلم، «مروز در زندگی سرهنک» و «بررسی روابط سطحی آدمها» سرگردان شده است. گرچه یبیری بازی هوشمندانه «مشکین» تاحدودی موفق میشود که شامی بهمی از سرهنک بدست دهد، ولی نمیتواند در یک سطح متعارف و قابل بررسی روابط آدمها را مطالعه کند و فیلمی یکدست و روشن ارائه دهد.

در فیلم «آرامش در حضور دیگران» جز سرهنک، بقیه آدمها یک بعدی هستند، شعاری روشنفکرانه

ویس ورامین

بقیه از صفحه ۵۱

«ویس» قهرمان بازی که با برادر شوهرش همبستر شده است، در آنسر خانم «تجدد» تیرته میشود، چرا که بگمان نویسنده بخاطر عشق قیام کرده است.

نمایشنامه «ویس ورامین» فراز و نشیب دراماتیک ندارد و چنین نظر میرسد که مثنی آدم گرد آمده اند تا ماجرای دگرگون شده را «دکلمه» کنند و اینکاش که این آدمها شعرهای ناب و خلص «فخرالدین احمد گرگانی» را دکلمه میکردند.

اجرا:

«آری اوانیان» که دو سال پیش با اجرای نمایشنامه «پژوهشی ژرف و نوین و سترگ...» هیاهویی بخاطر هیچ بره انداخت، کارگردانی «ویس ورامین» را بعهده داشت.

«آری» که بگمان من دریافت بالنسبه دقیقی از «خط» و «رنگ» در تئاتر دارد، سعی کرده بود با همان روشی که «پژوهشی ژرف...» را کارگردانی کرده بود، «ویس ورامین» را هم ارائه دهد و این اشتباه بزرگی بود!

برای اجرای متونی از نوع «ویس» ورامین « که نیاز به دوبار سازی عینی» احساس میشود، کارگردان نمیتواند شیوه ای تمثیلی را اختیار کند، چون تماشاگر در میانه تمثیل های ساختگی سرگردان میشود و راه به جایی نمیرد.

با آنکه محل اجرا - تخت جمشید کمک موثری با ایجاد فاه های دراماتیک میکرد، کارگردان بسا میزانی های خشک و پراکنده خود نتوانست بهره سرداری لازم را از «محل اجرا» بکند و در نتیجه نمایش بشکلی ملال آور و خسته کننده ادامه یافت.

زمانی که آدمهای بازی، از میان خرابه های تخت جمشید، همچون مردگانی که از قبر برخاسته اند، به طرف محل بازی می آمدند، برای یک لحظه چنین خیال کردم که «آری» با ذوق و اندیشه ای در خور تحسین به خلق کاری تازه پرداخته است، اما خیلی زود دیدم که خود را در

میدهند و همتی قابل درکی ندارند. فیلم سرگردان است، چون هم میخواهد قشر اجتماعی نزدیک کند و هم به باز میماند.

فیلم با همه شگردهای خاصش فاقد تیرک لازم است، چون فیلمساز بجا و نابجا زندگی را از آن میگرد تا مثنی حرف را تحویل تماشاگر بدهد.

فیلمساز یک اشتباه دیگر هم کرده است و آن استفاده از چند شاعر و شاعر برای ایفاء نقشهاست. سپانو و آنتی اگر شاعران خوبی باشند، اما نمیتوانیم که بازیگران بلی هستند. و از استعداد بازیگری محروم. پرتو نوری علنا شاعر جوان استعدادی از خود نشان باید نمود که

سر زبونا



تظاهرات برای آزادی بوسه

تظاهرات خیابانی، برای زن ها و دخترهای آلمانی ظاهر نوعی سرگرمی شده است، زیرا بدنیا ل گروه کثیری که اخیرا برای «آزادی کورتاز» در فرانکفورت به خیابان ریخته بودند، چند هزار نفری هم در «لونرن» از توابع (وستفالن) خیابان ها را قرق کردند و بنفع «آزادی بوسه» شعار دادند و پلاکات هایی را که رویشان نوشته شده بود «امشب ما بوسه را آزاد می کنیم» - «بوسید تا بدانید بوسیدن چه مزه ای دارد» - «بوسه مفید است» در خیابان ها حرکت دادند. در فاندان مقامات شهر با «بوسه» از هنگامی آغاز شد که عده ای دختر و پسر وزن و مرد، دونیمگی را که جلو بنای یادبود قربانیان جنگ قرار داشت پاتوق خود کرده شبها تر آنجا بساط بوس و کنار راه می انداختند. «هاینریش کوس» شهردار، برای مبارزه با این بی احترامی به بنای یادبود، دستور داد نیمکت ها را برداشتنند. ولی چون باز آن جا پاتوق عشاق باقی ماند، به اقدام کنش و اهالی متعصب شهر بوسه را قدغن کرد. این قدغن خشم دختران و زنان جوان را برانگیخت و آن ها را پلاکات بدست به خیابان ها ریخت.

تظاهرات طرفداران بوسه بعدی شدید بود که از اتومبیل های آپبش کمک خواسته شد و شهر دار برای ساکت کردن مردم بمیان آنان رفت. درست در همین موقع بود که جنگ مغلوب شد یعنی تظاهر کنندگان برای شکستن قدغن بجان شهردار و سایر مردهای شهر افتادند و هرکس را هرکجا یافتند بوسه باران کردند.

در عکس جناب شهردار غرق در بوسه دیده میشود.

گرامت عشق

بنظردولت استرالیا، زن ها و مرد های که شب کار هستند، مجبورند از همجواری با همسران شان چشم پوشی کنند. به جبران همین چشم پوشی و از خود گذشتگی دولت استرالیا از این پس به هزرن و شوهر شب کاری که در بیمارستان ها و سایر جاها کار میکنند، بابت هرسب کار شبانه مبلغی برابر با ۵۶ ریال اضافه حقوق میدهد.

سخن گوی دولت گفت: این مبلغ در حقیقت گرامتی است که ما بابت محرومیت از حقوق که خدا و کلیسا به زنان و شوهران داده، به آنها میپردازیم.

مجله آلمانی «نویبروو» نوشته است: ماه در آلمان به شب کارها اضافه دستمزد می دهند ولی مثل استرالیایی ها با ذوق نودیم که اسن را بگذاریم: «گرامت عشق» بلکه اسن را گذاشته ایم: «اضافه شب کاری».

تیشه و تبر بجای ساندویچ و میوه

(دیوید میچل) سلمان معروف انگلیسی، نه تنها یک هنرمند معروف است، بلکه میزبان بی نظیری هم تشریف دارد. پارتی هایی که برپا می کند شهرت جهانی دارند، زیرا دی بجای تعارف کردن شیرینی، میوه، مشروب یا ساندویچ، به مهمانانش چکس، کلنگ و تیشه تعارف می کند و به آنها اجازه میدهد باین ابزار کار بجان میل هایش بیفتند و حتی از قطعه قطعه کردن تلویزیونش نیز خودداری نکرده اند. وقتی خبرنگاران از دیوید دلیل این کار حماقت آمیز را پرسیدند جواب داد:

چون میخواهم زن بگیرم دارم از حال برای روزهای میبادا تمرین میکنم. من بعد از هر پارتی مجبورم میل مان خانم را تو کنم. البته این مهم نیست، بلکه مهم آنست که بعد از رفتن مهمانها مجبورم تیر و تخته ها را جمع کنم و کلنگ و تبر و تیشه را سرجای اول شان بگذارم.

فروشگاه معروف (هارودز) لندن مدتی است کمربند نجات اتومبیل می فروشد، منتها کمربند نجاتی که از پوست قاقم تهیه شده.

استفاده از این نوع کمربند نجات با وجودیکه خیلی خیلی گران است با تزگی در انگلیس مد شده و ظاهرا اولین کسی که آن را مد کرد ملکه انگلیس بود.

از جملات قصار کوکوشانل مادر بزرگ مد پاریس

\* مرد ازدواج را به خاطر عشقی که به زن دارد تحصیل می کند وزن، مرد را بخاطر عشقی که به ازدواج دارد.

\* گروهی از انسان ها بخاطر ایده آل مبارزه می کنند و گروهی بخاطر درآمد ایده آل تر است که درآمد بیشتری داشته باشد.

\* زنی که بخاطر پول ازدواج کند، تنها زنی است که میدانند چرا ازدواج کرده است!

\* عشق واقعی آن عشقی است که خودش از بین برود، ولی فائزتری هایش همیشه باقی بماند.

\* همه چیز را باید آموخت و لسی دوباره فراموش کرد. زنی که آموختنی ها را بیاد بیاورد کسی است که دوشیزگی را پشت سر گذاشته است.

\* هیچ چیز زن را بیشتر از آرزوی «جوان بنظر رسیدن» پیر نمی کند.

\* زن ها قبالا با سلاح خودشان مبارزه میکردند و بهمین دلیل هر شکتشان یک بیروزی بود. ولی امروز با سلاح مردها مبارزه میکنند، بهمین دلیل هر بیروزی شان یک شکست است.

\* زن زیبا، باید آینه اش را قبل از آنکه دیر شود بشکند.



درخواست اضافه حقوق «آن»

پرنس «آن» دختر ۳۰ ساله ملکه انگلیس طی نامه ای رسمی که از طریق دفتر مخصوص وزارت دربار برای مادرش فرستاده درخواست اضافه حقوق کرده است. شایع است که «آن» نوشته: «یکصدویست هزار تومان حقوق سالانه ای که به من میدهد کم است، زیرا مندهاست وظایفی را هم که قبلا خالام مارگارت بعهده داشت من انجام میدهم. او بایندلسی ۳۰۰۰۰۰۰ تومان بگیرد، اما من از نصف این مبلغ هم کمتر؟ من بعضی اوقات بقدری بی پول میشوم که خجالت می کشم بگویم دختر ملکه انگلیس هستم!»



با سینه بند یا بدون سینه بند؟

در سابقه های دو دختران، آن کسی اول شناخته می شود که نوك سینه هایش زودتر از دیگران به طناب خط آخر سابقه بخورد.

متأسفانه گروهی از دخترها که سینه های کوچک دارند تقلب میکنند یعنی برای بیشتر کردن شان بیروزی خود بداخل سینه بند هایشان پنه میدوزند و یا اسفنج میگذارند. در ورزش دو و مردها مبارزه میکنند، بهمین دلیل هر بیروزی شان یک شکست است.

\* زن زیبا، باید آینه اش را قبل از آنکه دیر شود بشکند.

رئیس فدراسیون ورزش های سک زنانه انگلیس به کمیته المپیک تمام کشورها پیشنهاد کرد: «با اجازه بدهید دخترها بدون سینه بند در سابقه ها شرکت کنند و یا قبل از سابقه داخل سینه بند هایشان بدقت بازرسی شود.

اجرای یکی از این دو پیشنهاد باعث میشود که المپیک ۱۹۷۲ مونئخ منصفانه تر و بی غل و غش تر از سایر المپیک ها برگزار کرد.» !!

طلاق چیز بدی نیست

«ناتالی دلون» و «ریژت باردو» همزمان با هم در دو مجله ایتالیایی و فرانسوی درباره ازدواج و پیری اظهار عقیده کردند.

ناتالی در مجله «لوروب» چاپ میلان نوشت:

«طلاق هیچ چیز بدی نیست زیرا ممکن است همانطور که انسان از فرط عشق ازدواج میکند از فرط عشق طلاق هم بگیرد. خیلی ها هستند که چون خیال میکنند عقدنامه، ضمانت نامه عشق است ازدواج میکنند. این خیال احمقانه ای است. برای من مشکل است و وقتی که خوشبخت است پیر میشود میل و اشتیاق است نه عقدنامه.»

نوشته: «جوانی هیچ ربطی به رژیم غذایی، خواب، زیبایی و ماساژ ندارد. جوانی، استعداد خوشبخت بودن است. هر انسان تا وقتی که خوشبخت است پیر نمیشود و من هم به همین دلیل پیر نیستم. ترس من از احتمال خوشبخت نبودن است نه از سالیانی که مرتب بیرون من از هوار میشوند و نه از چین و چروک هایی که در بدن یا صورتم پیدا میشوند...»

گذشته بدر چهار گوشه عالم برس زیباها بود هفته

## ستاره‌ها چه میگویند؟

### متولدین فروردین



شما به آسانی موفق و پیروز میشوید بشرطیکه محتاط باشید و نقشه‌های خود را با رفتاری توأم با سیاست عرضه و عملی کنید. از درد دل کردن با اشخاصی که رفتار عجیب و غریب دارند، بپرهیزید. رویهمرفته در این هفته شاد و خندان و زنده دل خواهید بود. ملاقاتهای سازنده‌ای با متولدین مرداد و شهریور ماه خواهید داشت. در زمینه شغلی تغییری در زندگیتان ایجاد میشود.

### متولدین اردیبهشت



اگر اعتماد بنفس و پشتکار کافی داشته باشید به آسانی از موقعیتهای مختلف حسد اکثر استفاده را مجربید. با متولدین شهریور و مهرماه تفاهم و توافق کامل خواهید داشت. عشاق با مذاکره‌ای عادلانه اختلافی را که میانشان بوجود آمده برطرف خواهند ساخت. بدون ذره‌ای تأخیر باید یکی از نقشه‌های شغلی خود را عملی کنید تا هرچه زودتر نتایجش عایدتان شود.

### متولدین خرداد



بهر است برای کارهایتان برنامه دقیقی طرح کنید تا اجرایشان بناخبر نیفتد و هر چه زودتر به نتیجه دلخواه برسید. در این هفته با شخصی بد خلقی روبرو میشوید بهتر است خو سردی خود را حفظ کنید. در خانواده عقیده خود را به دیگران تحمیل نکنید. ملاقاتهای سازنده‌ای با متولدین آبان ماه خواهید داشت. از یک رژیم غذایی صحیح پیروی کنید و گزینه ممکن است دچار ناراحتیهای گوارشی بشوید.

### متولدین تیر



اگر خوشبین باشید و انرژی بیشتری مصرف کنید کارهای فوق‌العاده‌ای انجام میدهید و نتیجه‌های بی نظیری نصیبتان میشود، بطوریکه خودتان هم دچار حیرت میشوید. سوء تفاهم و شک و تردید، میان عشاق برطرف میشود. یکی از دوره‌های خوش و عالی زندگیتان را شروع میکنید. در کنار متولدین آبان و شهریور ماه اوقات خوش میگذرانید. خرید خوبی میکنید.

### متولدین مرداد



متأسفانه در این هفته احساس عدم رضایت و بی‌علاقگی به کار خواهید کرد، لازم است با این احساس مزاحم مبارزه کنید. به هیچ وجه نباید ناراحتی یا عصبانیت خود را بمنز دیدگان انتقال دهید. تکرار کنید کنورتها باقی بمانند و گرنه در آینده تولید اشکال میکنند. بیشتر به فکر افراد خانواده خود باشید. از معاشرت با متولد مهرماه لذت خواهید برد.

### متولدین شهریور



متأسفانه به اهمیت موقعیت خوبی که دارید پی نبرده‌اید و آنرا بدون استفاده گذاشته‌اید. با بدبینی شک و تردید و تندخویی خود مبارزه کنید تا نتیجه دلخواه عایدتان شود. زن و شوهرها و عشاق به آسانی کدورتی را که میانشان بوجود آمده برطرف میکنند. از مردم بیشتر از آنچه که میتوانند انتظار نداشته باشید. در کنار متولد آبان ماه احساس آرامش میکنید.

این هفته از شنبه ۱۱ مهر تا جمعه ۱۷ مهر ماه شما چگونه خواهید گذشت؟

### متولدین مهر



نردبان را باید پله پله بالا رفت، انتظار نداشته باشید در اندک مدت به بالاترین مقام شغلی برسید. هر چه زودتر باید برای آینده خود نقشه مفیدی طرح کنید. هفته بسیار خوشی در کنار عزیزان و دوستانتان میگذرانید و بخصوص با متولدین مرداد و اردیبهشت ماه تفاهم خواهید داشت. زندگی خانوادگیتان بر جنب و جوش خواهد بود.

### متولدین آبان



به هیچ وجه نباید با دیگران رفتار خشونت‌آمیز و تند داشته باشید حتی اگر کمترین توافقی با آنها ندارید. به عشاق توصیه میشود که صبور و بزرگواری باشند. برای یک مسئله خانوادگی راه حل مناسبی پیدا میکنید. ملاقاتهای سازنده و مفیدی با متولدین شهریورماه خواهید داشت. نفعی عایدتان میشود یا احتمالاً در آمدتان اضافه خواهد شد.

### متولدین آذر



به آسانی اختلاف عقیده‌ها را برطرف کرده و نتیجه‌گیری دلخواه را بدست خواهید آورد. برای خود برنامه صحیحی ترتیب بدهید تا انرژی‌تان بی‌هوده تلف نشود. در هر جمعی مورد توجه قرار میگیرید. در خانواده آرامش برقرار خواهد بود. تفاهم کامل با متولدین مرداد و مهرماه خواهید داشت. عصبانیت مستقیماً بروی جسم و سلامت شما تأثیر مضر دارد.

### متولدین دی



با پشتکار و امیدواری هدف خود را دنبال کنید مطمئناً به نتیجه خواهید رسید. عصبانیت و ناراحتی شما بی‌دوام و گذرا خواهد بود. پیشنهاد دوستانتان را بپذیرید. ملاقاتهای مفیدی با متولدین شهریور و آبان ماه خواهید داشت. بهتر است بیشتر مراقب سلامت خود باشید. خودتان را با تغییراتی که در شغلتان صورت میگیرد، وفق دهید.

### متولدین بهمن



سهی کنید از تجربه‌های عزیزانتان نتیجه‌گیری کرده و خطای آنها را مرتکب نشوید. پیشنهادات آنها باعث میشود راه‌حلی برای یکی از مسائل مهم خود پیدا کنید. به زن و شوهرها توصیه میشود هر سوء تفاهمی را برطرف کرده و با محبت بیشتر ناراحتیها را جبران کنند. به اشخاصی که خوب نمی‌شناسید راز خود را نگوئید. ملاقاتهای جالبی با متولدین مهر و شهریورماه دارید.

### متولدین اسفند



عیب شما اینست که انتقاد دیگران باعث ناراحتیتان شده و مانع فعالیت و در نتیجه پیشرفتتان میشود، بهتر است راهی را که در پیش گرفته‌اید ادامه دهید. با اشخاصی معاشرت میشود که عقایدشان را درک نمیکنید. بیشتر به فکر آینده خود باشید. در کنار متولدین مرداد و مهرماه احساس شادمانی میکنید. به تفریح و آسایش بیشتری احتیاج دارید.



# کرم کنتس



هدیه‌ای از پاریس



شما که واقعا به زیبایی و سلامت پوست خود علاقه مندید، کرم کنتس را انتخاب کنید



رنگ  
موی  
زن  
باید  
رنگ  
رنگ

# با کلهستون زن روز باشید



کاملترین سری رنگ های مد روز  
ولاآلمان - بزرگترین متخصص رنگ و آرایش مودرجهان